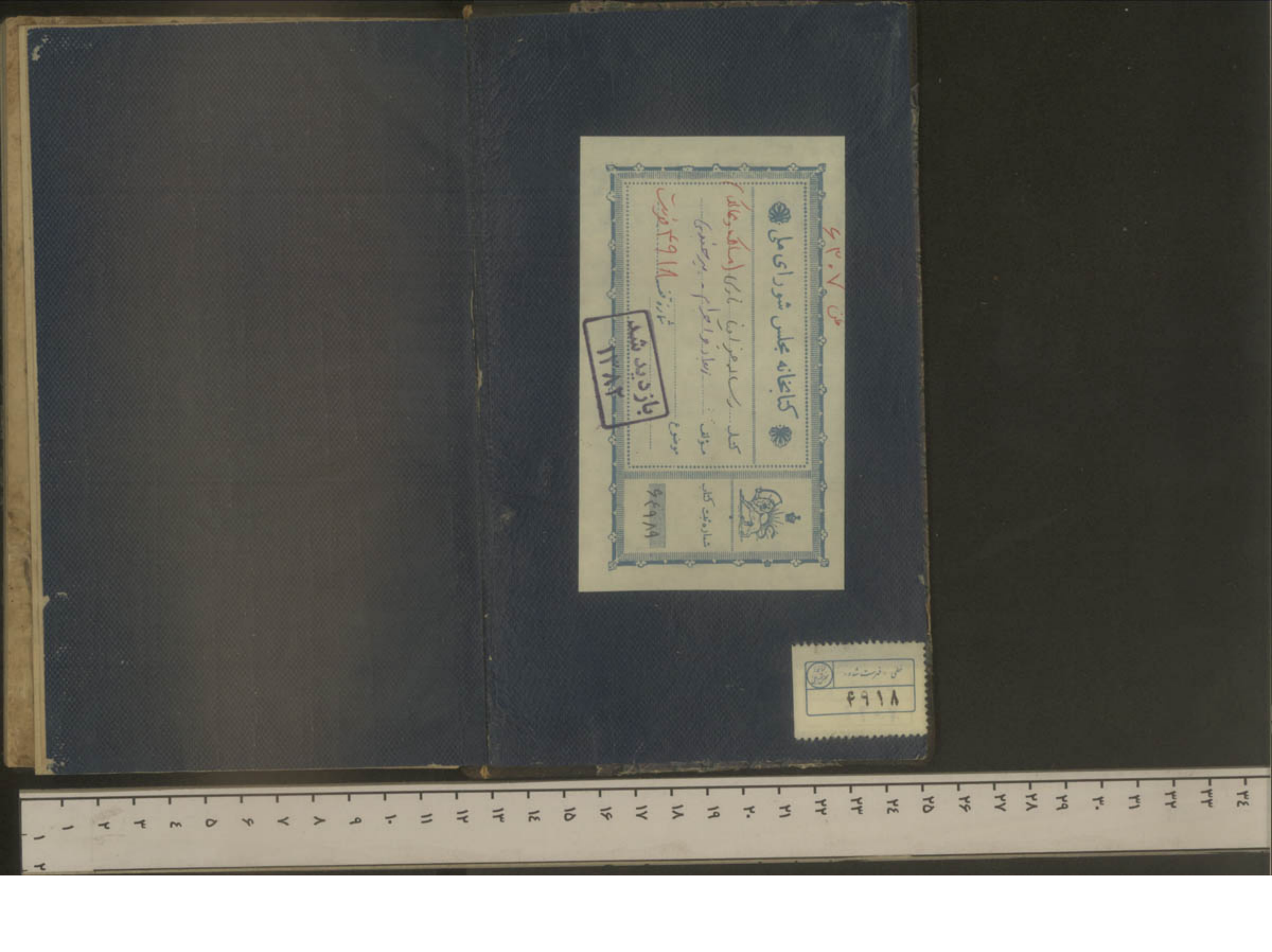
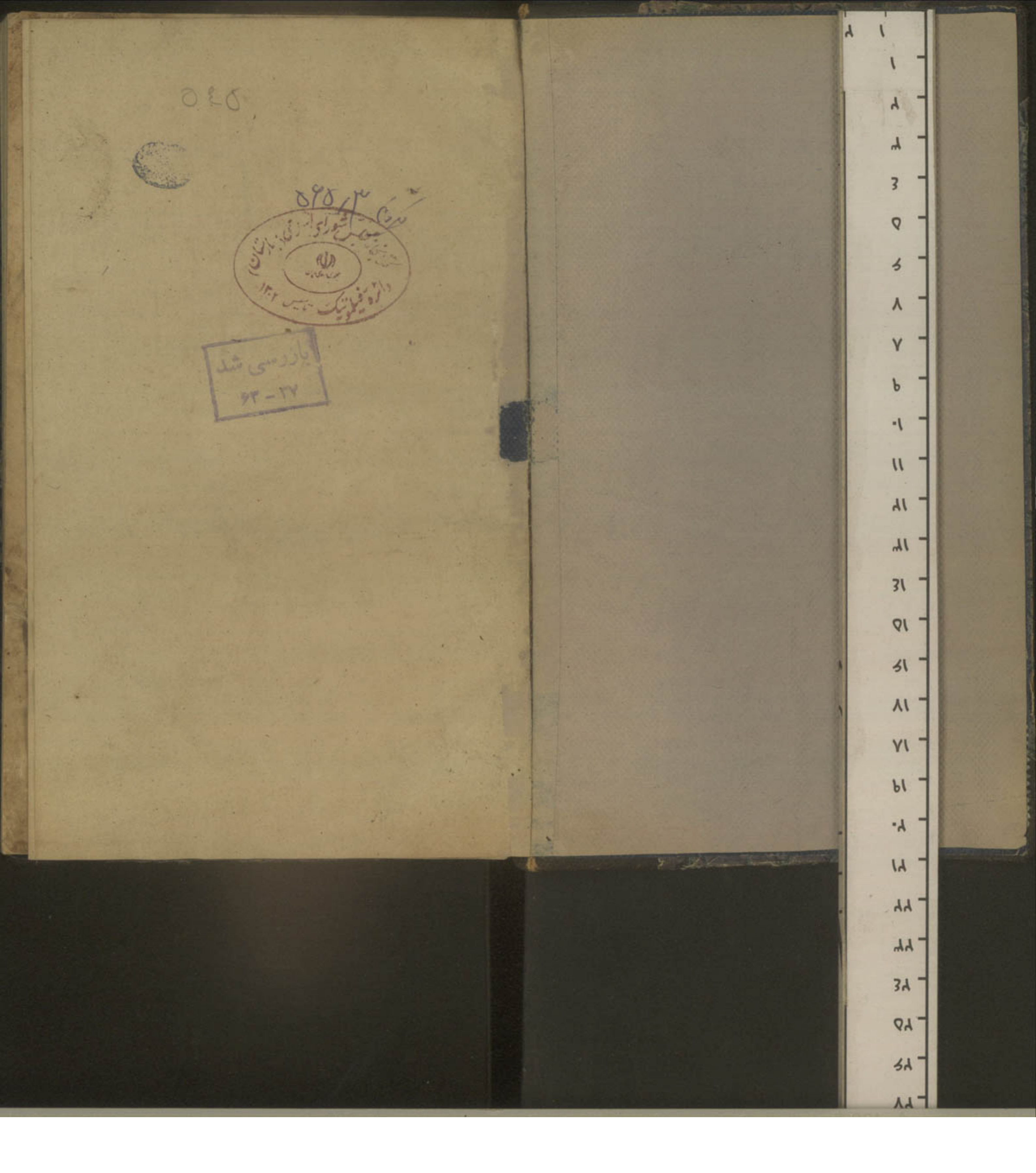
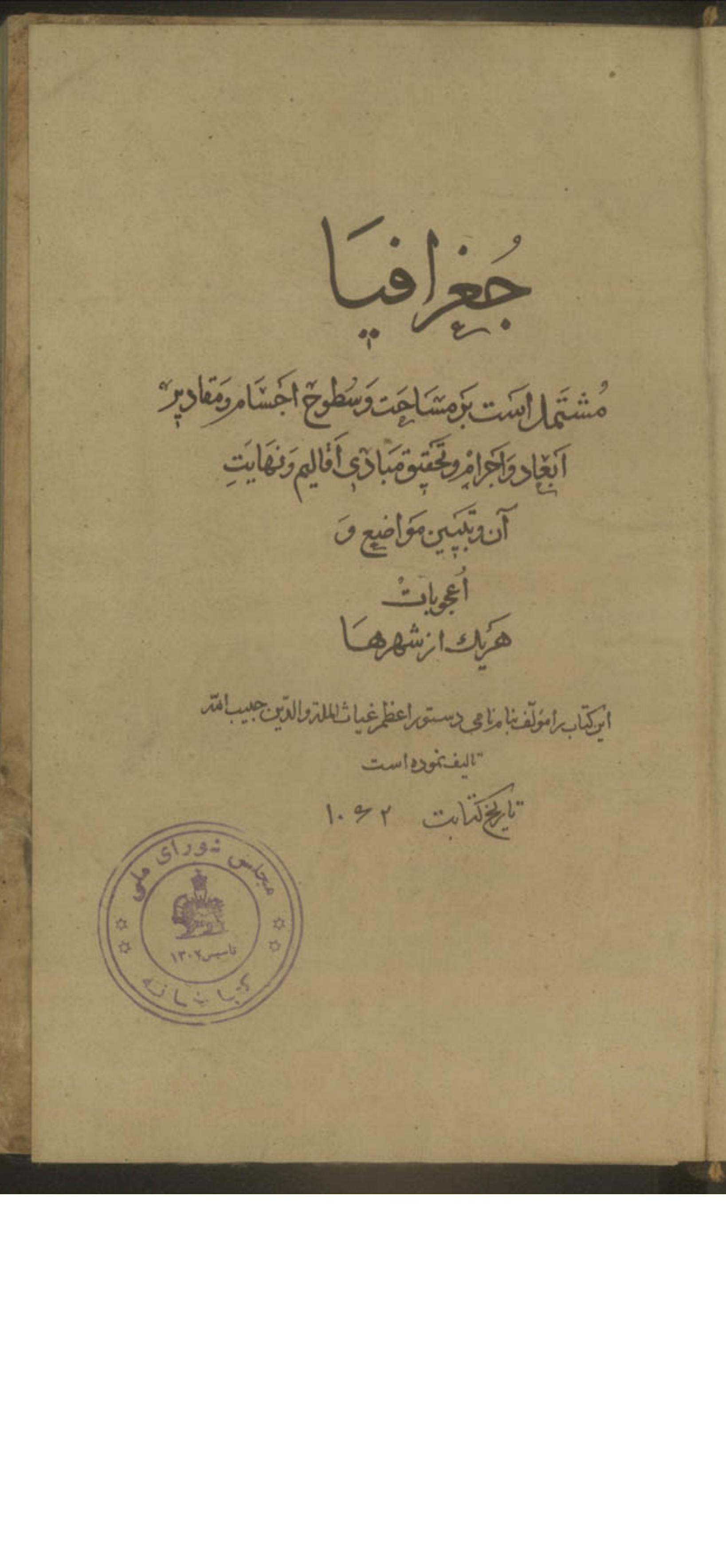





بازرسی شد
۲۷ - ۶۳



جغرافیا

مشتمل است بر مساحت و سطوح اجسام و مقادیر ابعاد و اجرام و تحقیق مبادی اقالیم و نهایت آن و تبیین مواضع و اعجوبات هریک از شهرها

این کتاب را مؤلف نامی دستور اعظم غیاث الملة والدین حبیب الله تألیف نموده است

تاریخ کتابت ۱۰۶۲

کتاب طریق
فارسی جغرافیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی زین الدنیا بزینت الکواکب ومنور
وجه الغبراء باشعتها الثواقب والصلوة والسلام
علی محمد الذی اشرقت بنور هدایته المشارق
والمغارب وآله الاطهار واجابه الاخیار المنزهین
عن المطاعن والمعایب اما بعد بر ضمیر منیر ارباب فطنت
وخاطر مستنیر اصحاب خبرت واضح ولایح است که
معرفت هیآت اجسام سفلی واوضاع اجرام علوی
از اشرف مطالب واعلی مآرب است چه غایت
آن معرفت قدرت صانع قدیر وحکمت بی علت خالق
خبیر است واز جمله اقسام این علم شریف مشتمل بر
نکات لطیف معرفت مقادیر اجرام وابعاد وعجایب
واقالیم وبلاد است ودرین مطلوب عظیم الشان ومقصد
جلیل البرهان دخل بیشتر وفضل تمام تر است وچون
حکمای ذی بصیرت وعلمای علم هیئت از تعرض بمساحت

سطوح

مساحت

بمساحت
سطوح افلاک تغافل نموده اند ودر مساحت سطح ارض
وسطوح اقالیم تساهل فرموده اند ملهم غیبی در خاطر
فاتر وضمیر ذکا قاصر القا نمود که درین ایام خجسته
فرجام مختصری مشتمل بر مساحت وسطوح اجسام
ومقادیر ابعاد واجرام وتحقیق مبادی اقالیم ونهایت
آن وتبیین مواضع واعجوبات هر یک از آن در قید تقریر
وسلک تحریر مرتبط ومنخرط ساخت بر وجهی که قریب
وبعید از آن مستفید توانند شد وبعد از تتمیم آن بر
نهج مسطور ترقیم آن بر سنن مذبور آنرا موشح ومر
شح ساخت باسم میمون ولقب همایون عالیجناب
معالی نصاب دستور اعظم انتظام امور بنی آدم
ناظم مراسم العدل والانصاف هادم قواعد الجور والا
عتساف رافع اعلام الشریعة الغراء ترتیبه اله جماهیر
العلماء والمشاهیر الفضلاء منبع الجود والالطاف و
مجمع الخیر والاعطاف صاحب طبع السلیم والذهن
المستقیم هو الذی یفتح المشام صیب نداه فیحیی
قلوب الحساد من شموس صفاته المستعد بصنوف عنا

صفاته

عنایات الملك الاوله غیاث الملة والدین حبیب الله
لو زالت شموس عزته مصونه عن الکشوف واقمار دولته
محفوظ عن الخسوف تا بمیامن اسم بزرکوار آن عالیمقدار
صیت این نسخه بدیع آثار در اطراف واقطار انتشار
یابد هرچند این بضاعت مزجات لایق مناسب آن عدیم
المثال رفیع الدرجات نیست لیکن رجا واثق است
و وثوق صادق که بلطف و کرم بی اشتباه بحکم انّ
الهدایا علی قدر مهدیها مقبول وملحوظ باشد واذیال
عصمت ره مصون ومحفوظ وما مبنای این رساله بر مقد
مه و دو مقاله و خاتمه وضع کردیم ومن الله تعالی التوفیق

امّا مقدمه در بیان اشیاء که مقاصد بران موقوفست

سطح مستوی سطحیست که خطوط مستقیمه در جمیع
جهات بران فرض توان کرد پس اکر بآن سطح یك
محیط باشد بر وجهی که در داخل آن نقطه مفروض توا
ن شد که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن خط
روند همه متساوی باشند آن سطح را دایره کویند
و آن خط را محیط دایره و آن نقط را مرکز و خط

مستقیم

جهات

٢

مستقیم که از مرکز خارج شود از جانبین بمحیط رسد
انرا قطر دایره کویند وارشمیدس در کتاب تکسیر
دایره بیان کرده است که محیط هر دایره اعظم است
از سه و ثلثه امثال قطر آن بکسری و آن کسر کمتر از سبع
است و زیاده از ده جزو از هفتاد و یك جزو و بر سبیل
تقریب آن را سبع کرفته اند پس اکر قطر هفت ذراع
بود محیط بیست و دو ذراع بود و چون قطر واحد کیرند
محیط باشد ح کط مد ثالثه ونسبت واحد را با
باین عدد نسبت قطر بمحیط کویند ونسبت قطر بمحیط
نیز بر سبیل تحقیق ممکن نیست در دعای ماثوره
واقع است که سبحان من لا یعرف نسبة القطر الی
المحیط الا هو وعادت بآن رفته است که محیط دایره
را سیصد و شصت قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه
کویند و چون محیط دایره را بر عدد نسبت قطر بمحیط
قسمت کنند خارج قسمت باشد وآن را
اجزاء قطر تحقیقی کویند واهل حساب نجوم بجهت
سهولت قطر را صد و بیست جزو قسمت کنند وانرا

اجزاء اصطلاحی گویند و اهل در مساحت قطر را اجزاء
تحقیقی معلوم باید و چون خط مستقیم محیط دایره را
بدو قسم مختلف کند انرا وتر گویند و هریک
ازان دو قسم را قوس گویند و عمودی را که از یک
طرف قوس ه بر قطری آید که بدیگر طرف طرف آن قوس
گذرد وآنرا جیب قوس گویند و جسمی که یک سطح
بآن محیط بود بروجهی که در داخل آن نقط باشد
که خطوط مستقیمه که ازان نقط بان سطح رو دهمه
متساوی باشند انرا کره گویند وآن سطح را سطح مستدیر
و چون سطح مستوی قاطع کره شود دایره حادث
شود و اگر آن بمرکز کره گذرد اعظیمه
باشد و الا صغیره و قطر دایره عظیمه قطر کره بود
و چون سطح مستوی کره را بدو قسم کند
هر قسم را قطعه گویند ولا محالته دایره حادث
شود آن دایره را قاعده هر یک ازان دو قطعه
گویند و نقطه که بر سطح مستدیر ان قطعه
بود و ابعاد آن از جمیع اجزای محیط آن قاعده

متساوی بود آنرا قطب آن قطعه گویند و
مقصود درین مقام مساحت سطح [illegible] دایره کره
و سطح مستدیر قطعه کره و مساحت نفس
جرم کره است پس میگوییم که ارشمیدس بیان
کرده است که سطح هر دایره مساوی مثلث
مستقیم الاضلاع قایم الزاویه است که یک ضلع
زاویه قایمه او مساوی قطر باشد و یک ضلع دیگر
مساوی نصف محیط پس چون نصف قطر را در نصف
محیط ضرب کنند مساحت حادث شود چنانچه
از مقاله اولی اقلیدس هم می‌شود و هم ارشمیدس
بیان کرده است که مساحت سطح مستدیر قطعه
کره مساوی مساحت دایره است که نصف قطر
آن مساوی خط مستقیم بود که از قطب آن قطعه
بمحیط قاعده آورد پس اول از جدول جیب و تر قوس
سی از عظیمه [illegible] بقطب قطعه گذرد ما بین قطب
و محیط قاعده حاصل کنند و انرا در قطر تحقیقی عظیمه
کره ضرب کنند محیط نصف حاصل و تر تحقیق

فهم

که

تحقیق

نسبت قطر بمحیط در دو تر تحقیق ضرب کنند و حاصل
ضرب را هم در دو تر تحقیق ضرب کنند مساحت سطح
مستدیر قطعه حاصل آید اما مساحت محیط
دایرهٔ صغیره بران وجه است که جیب بعد این
صغیره از قطب را در نصف تحقیق کره منحط ضرب
کنند و حاصل ضرب را نسبت قطر بمحیط ضرب کنند
محیط آن صغیره حاصل آید باجزای که محیط عظیمه
سیصد و شصت جزو بود و تفاضیل میان دو سطح مستدیر
از دو قطعه کره سطحی مستدیر بود که دو دایره متوازی بآن
محیط بود و بجهت مساحت جرم کره میگوییم که ارشمیدس بیان
کرده است که ثلث نصف قطر در مساحت سطح آن کره ضرب
کنند مساحت جسم کره حاصل آید و بدانکه
زاید حاصل آید مساحت ابعاد و اجرام متعارف آنست که
بفراسخ کنند و فرسخ دو نوع است فرسخ طولی و فرسخ سطحی معلوم ص
سطحی اما فرسخ طولی دوازده هزار ذراع است هر ذراعی
بیست و چهار اصبع هر اصبعی مقدار شش عرض شعیر
معتدل و اقطار کواکب و ابعاد آن در فراسخ اولا در

دوایر ارضی

دوایر ارضی و فلکی فیسمی آنرا باین فراسخ مساحت
کنند اما فرسخ سطحی سطح مربع است که هر ضلع
از آن یک فرسخ طولی بود و چون فرسخ طولی دو
از ده هزار ذراع است چون مربع سازند فرسخ سطحی
حاصل آید و این صد و چهل و چهار هزار ذراع
سطحی باشد یعنی چهارده هزار و چهارصد تومان
ذراع و جزو یبی بعرف اهل مساحت سه هزار و شش
صد ذراع سطحی است و چون محاسب حساب کند
بر او واضح شود که یک فرسخ سطحی چهل هزار جریب
است اما فرسخ جسمی بان اجسام را مساحت
کنند و چون متعارف مساحت جرم ارض است
و مساحت جرم افلاک متعارف نیست تحقیق
فرسخ جسمی در مباحث ارض مذکور خواهد شد

مقاله اول در مساحت سطح ارض تعیین اقالیم و آنچه بآن متعلق است

بدانکه سطح ارض کروی
است بحسب حس و خیال و تدلی که در سطح
ارض است آنرا از کرویه حسی بیرون نبرد چنانچه

و انهای ارزن که بر سطح کره متصل شود که قطر آن
یك ذراع باشد بلکه نسبت کوهها با کره ارض به
بسیار کمتر است از آنچه ارتفاع اعظم جبال دو
فرسخ و نصف فرسخ است و در علم هیئت مبرهن
شده که نسبت ارتفاع اعظم جبال با نصف قطر ارض
چون نسبت خمس سبع ارزن با کسر شعیره است با قطر
کره یك ذراع باشد و بنابرین در مساحت سطح ارض
و تعیین دوایر و سطح ارض را بمنزلهٔ سطح مستدیر
حقیقی گرفته اند و چون معدل النهار را که وضع منطقهٔ
فلك اعظم است قاطع کره عالم فرض کنند در سطح کره
ارض دایرهٔ حادث شود و دایرهٔ عظیمه دیگر در سطح ارض
فرض کنند که بمبدا و منتهی عمارت بگذرد و دایرهٔ اولی باین
دایره منقسم بدو قسم شود قسم فوقانی را خط استوا
گویند و باین دو دایره سطح ارض به چهار ربع شود
از آن در شمال دایرهٔ اولی بود و دو ربع در جنوب آن
و یك ربع شمالی که فوقانیست ربع مسکون است
نزد اکثر اهل هیئات و بعضی گفته اند که آن ارباع دیگر نیز

ارض

معمور

ل

معمور است و در عجایب المخلوقات آورده است که چون
سکندر ممالك ربع مسکون را مسخر ساخت خواست که احوال
بحار معلوم کند و بداند که بحر محیط در آنجانب ساحل
دارد یا نی جمعی از مردم شجاع و کاردانرا باین امر تعیین
نمود شش ماهه مایحتاج ایشان مأکول و ملبوس
و غیر ذلك تعیین نمود و ایشان در کشتی نشسته به بحر
محیط بعد از آنکه کشتی سه سیر کرد با بودن باد بر وفق
مراد جمعی مردم کشتی نشسته از پیش روی پیدا شدند
و چون ملاقات میان ایشان واقع شد بعد از زمانی
اندك بمحاربه انجامید و اصحاب سکندر غالب شدند
و جمعی از ایشانرا پیش سکندر آوردند و چون لغت ایشانرا
کسی را معلوم نمی شد هریك را زنی بنکاح در آوردند و چون
فرزندان پیدا شدند و بلغت پدری سخن میکردند گفتند
که گفتند پدران ما میگویند که ما پادشاهی داشتیم که بلاد
روی زمین مسخر او شده بود و او را داعیه استعلام
بحار شد ما را بجهت این امر تعیین نمود و مدت سه
ماه در روی آب سیر کردیم تا آن وقت که گرفتار شدیم

واکثر اهل برانند که این سخن را اعتباری نیست و خلاف
واقع است و بدانکه این ربع مسکون تمام معمور نیست
بلکه در آن بهلو بحار و جبال و بوادی و اراضی فارغه
بسیار است مساحت ربع مسکون جمعی از حکمای
اسلامی در زمان مأمون بجهت تحقیق مساحت ارض
بطلب زمین هموار که از آن مساحت معتدبه باشد اشتغال
نمودند تا در نواحی موصل زمینی یافتند
که مناسب مطلوب بود بریه سنجار بود گویند
پس در موضعی از آن بآلات صحیحه ارتفاع قطب
معدل النهار معلوم کردند و خالد بن عبد الملک مروروذی
با جمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار
چندان سیر نمودند که یک درجه ارتفاع قطب زیادت
شد و علی بن عیسی اصطرلابی با جمع دیگر بجانب جنوب
متوجه شد و هم بر خط نصف النهار سیری نمودند
تا ارتفاع قطب یک درجه کمتر شد و چون این هر دو
مسافت مساحت نمودند هر یک نوزده فرسخ بود تقریبا
پس معلوم شد ایشان را که مقدار یک درجه از محیطهٔ

عظیمه

عظیمهٔ ارضیه نوزده فرسخ چه نسبت درجات دوایر
عظیمهٔ ارضیه چون نسبت درجات دوایر عظیمهٔ
فلکیه است و قدمای حکما که بتحقیق این امر بمثل
وجه مذکور اشتغال نموده اند مقدار یک درجه
عظیمهٔ ارضیه را بیست و دو فرسخ تسع فرسخی یافته
اند و اکثر اهل هیأت قول قدما را معتبر دارند
چه تحقیقات ایشان در اغلب بصواب نزدیکتر
است پس بنا بر قول ایشان میگوییم که چون
بیست دو فرسخ و دو تسع فرسخی در سیصد
و شصت که عدد اجزاء دایره است ضرب
کنند هشت هزار فرسخ حاصل آید و این مقدار
محیط عظیمه است که بر سطح کرهٔ ارض باشد
و چون آنرا بر ج ح کط مد قسمت کنند حاصل
آید قطر ارض دو هزار پانصد و چهل و شش فرسخ
و دو خمس و نصف سدس فرسخی پس چون نصف
آنرا در نصف محیطهٔ عظیمهٔ ارضیه که چهار هزار
فرسخ است ضرب کنند حاصل آید پانصد و نه

تومان و دو هزار و نهصد و شصت و شش فرسنگ
ثلثان فرسخی و این مساحت سطح عظیمهٔ ارضیه
است و مساوی مساحت ربع سطح ارض است
و اربعه امثال آن مساحت تمام سطح ارض است
و سابقا معلوم شد که هر یک فرسخ سطحی چهل
هزار جریب است پس اگر محاسب خواهد تمام
سطح ارض را بجریب معلوم تواند کرد **تقسیم
ربع مسکون باقالیم سبعه** بدانکه دایرهٔ عظیمه
که بسمت راس موضعی و بقطب معدل النهار
گذرد دایرهٔ نصف النهار آن موضع گویند
و قوسی از آن دایره که مابین سمت راس و معدل
النهار بود از جانب اقرب عرض آن موضع و
مساکن خط استوا را و مساکن خط استوا ر
عرض نباشد زیرا که معدل النهار سمت راس
آن مساکن میگذرد و در خط استوا همیشه شب
و روز مساوی بود و ابتدای عروض از خط استوا
ست و در آنجا و در مواضعی که قریب بانست

سالی

سالی هشت فصل باشد دو ربیع و دو صیف
و دو خریف و دو شتا و درختان در سالی دو بار
میوه آورند و ابتدای ربع مسکون از خط
استوا است و انتهای عمارت آن موضعی است در جانب
شمال که قطب معدل النهار آنجا بر سمت راس
بود در آن موضع شش ماه آفتاب بر روی زمین
بود و شش ماه در زیر زمین و تمام سال
آنجا یک روز و یکشب بود و در جنوب خط استوا
عمارات متفرقه است و آن بغایت کم است و نهایت
عمارت موضعی است که عرض شمال آن س
شصت و شش درجه و نیم است و در آن موضع
شش برج که اول حمل منتصف آنست بیکبار
طلوع کند و طلوع آن شش برج دیگر بر طریقهٔ
معهوده بود و شش برج که اول میزان منتصف
آنست بیکبار غروب کند و آن شش برج دیگر
طریق معهود غروب کند و از نهایت عمارت
تا نهایت ربع مسکون بروج بر چهار قسم شود

یك قسم ابدی الظهور بود که دایما ظاهر بود
و یك ابدی الخفا که هرگز ظاهر نشود یك
قسم بطریق معهود طلوع کند و یك قسم دیگر
معکوس طلوع کند مثلا آخر ثور پیش از اول
او طلوع کند و آخر حمل پیش از اول او و هر
قسم که مستوی طلوع کند معکوس غروب کند
و آنچه معکوس طلوع کند مستوی غروب
کند و چون در قرب خط استوا عمارت
کمتر است آنرا داخل عمارت نساخته اند
و ابتداء اقالیم از موضعی گرفته اند که عرض آن
دوازده درجه و ثلثانست و همچنین چون در حوالی
نهایت معموره عمارت کم است نهایت اقا
لیم موضعی گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و
کسری است پس از مبدی مذکور تا منتهی مذکور
بهفت قسم کرده اند چنانچه طول هر قسم از مغرب
است تا مشرق و عرض هر قسم بآن مقدار که مبداء
جنوبی آن قسم تا نهایت شمالی او نیم ساعت

دردرازی روز تفاوت کند و هر قسمی را اقلیمی
اقلیمی گویند و این اقالیم متساوی نیست بلکه
هر اقلیمی که بخط استوا اقربست طول و عرض
آن زیاده از طول و عرض اقلیم ابعد است و طرف
جنوبی هر اقلیمی اطول است از طرف شمالی
او لیکن طرف شرقی و غربی هر دو متساوی
است و سبب تقسیم بهفت آنست که در قدیم
الایام پادشاهی بوده که هفت پسر داشته
هر یك قسم بیك پسر داده و چون قسم اول
و آخر نسبت باقسام دیگر قلیل العمارة
است مابین خط استواء و اول اقلیم داخل قسم
اول داشته اند و مابین آخر سابع و نهایت
معموره داخل قسم هفتم تا تعادل حاصل آید و بعضی
گفته اند که هر قسمی را مناسب با آثار یکی از سبعه
سیاره یافته اند از خلق مردم و الوان و سایر
نباتات و حیوانات و چون کوکب هفت است اقسام
نیز هفت باشد و مثلا این اقسام را اسیا ودیم و مبدء

هر یک تعیین کنیم و مساحت هر قسم و مساحت
اطراف آن ذکر کنیم و در هر قسمی بعضی بلاد که در
آن امر عجب منقولست ایراد کنیم معرفت
مابین خط استوا و اقلیم اول جانب جنوب
این قطعه خط استوا است و این چهار هزار
فرسخ است و جانب شمال او سه هزار و نهصد
دو فرسخ و سه ربع فرسخ است و هر یک از طرف
غربی و طرف شرقی دویست و هشتاد و یک فر
سخ و نصف فرسخ است و مساحت سطح این قطعه
صد و یازده تومان شش هزار و هفتصد سی
و پنج سدس فرسخ است و طریق این مسا
حتها از قواعدی که در مقدمه مذکور شد
معلوم توان کرد اکنون بعضی غرایب که در
قطعه واقع است ایراد کنیم ارم و آن شهریست
که شداد بن عاد بنا کرده در مابین صنعا و حضرموت
و دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است و در مدت
پانصد سال بناء آن باتمام رسید و صد

هفت هزار

دیگر

9

وکیل تعیین نموده و هر وکیل هزار صانع و عامل
داشته و سیصد هزار قصر در آن بنا کرده بودند
و از چهل فرسخ مسافت آب بآنجا آورده بود
ند و خشتهای آن از زر و نقره بوده است و در
انهار آن عوض سنگریزه یاقوت و زمرد و سایر
جواهر بوده و خاک او مشک و زعفران و انواع
تکلفات دیگر کرده بوده اند که ذکر آن موجب
تطویل است و بعد از اتمام آن با سیصد هزار
کس و اهل بیت همه متوجه آن شهر شدند و قبل
از دخول بآن شهر صیحه از آسمان آمد و تمام
آن مردم صناع و عمال همه هلاک شدند و
حالت او آن شهر از چشم مردم پوشیده و در ز
مان حکومت معاویه یکی از اعراب که او را عبد
الله بن قلابه گفتندی بآن موضع رسید و او را
مظنه شد که خواب می بیند و خبری از یاقوت
و جواهر برگرفت و نزد معاویه آمد احوال
آن شهر باز گفت تصدیق آن نمود یکی از

علماء یهود که بشرف اسلام مشرف شده بود
گفت که ذکر این شهر باین صفت و ذکر آنکه
یکی ازین امت بانجا رسد در توریة مذکور است
بلاد زنج شمال آن یمن است و جنوب
آن بیابان و شرقی آن بلاد نوبه و غربی آن
حبشه حبشه گویند که زنجی مغموم نباشد
و سبب اعتدال دم قلب است و بعضی گفته
اند که خاصیت صیت سهیل است که در اکثر لیالی
سال انجا مرئی می شود و در آن بلاد درختی
است که چون برک انرا در آب اندازند
وسمل قبل از آن بخورد و مست شود و نتواند
رفت او را صید کنند و ایشان او را در جنک
کار محکم بفرمایند و باز نکنند و بجهت گوشت
و استخوان او را صید کنند خضرموت از بلاد
یمن است نزدیک بدریا از شهرهای قدیم
است و در قدیم الایام ظرف سفالین یافته
بوده اند در زیر زمین و در آن خوشه گندم

بوزن

بوزن یکمن و هر دانه چند بیضه مرغی از یکی
مشایخ آن زمان پرسیده اند گفته است که
این زراعت جمعی است از امم ماضیه که
پادشاهان و امرا و وزراء ایشان عادل بوده
اند و علمای ایشان امین و اغنیای ایشان
سخی عوام الناس ایشان متصف به برکات
این صفات محصولات ایشان باین نوع
نمو می یافته و قصر مشید که در قرآن مذکور است
و قوم عاد انرا بنا کرده اند آنجاست و قبر هود
پیغمبر علیه السلام نیز انجاست و در نوحی آن
چشمه ایست که انرا ماء الخنوثه گویند هرکس
ازان بخورد مخنث گردد سراندیب جزیره ایست
در بحر هند هشتاد فرسخ در هشتاد و در ان معدن
یاقوت سرخ و زرد و سبز و معدن ذهب و فضه
و الماس و بلور است و در انجا کوهی است که
انرا جبل رهون گویند و نزول آدم علیه
السلام از بهشت در آن کوه بوده است و اثر قدم

آن حضرت انجا فرو دیستك فرو رفته و هر روز
در آن کوه باران آید چنانچه اثر قدم او شسته شود
صنعا اعظم بلاد یمن است بساتین و انهار
و میوها در آن بسیار است امراض در آن کم
واقع شود و هر شخص بیمار که بصحرای آن در آید بهتر
بهتر شود و انجا نوعی دیگر از کندر است که در
یك غلاف از آن دو دانه باشد انجا کوهیست
هی است و بر سر آن کوه چشمه ایست که آب آن
از جمیع جوانب آن کوه فرو می آید و قیل از آن
بزمین نرسد منعقد میشود و این شب یمانی است
معدیشو شهر بزرگ است مابین زنج و حبشه
شهر عظیم دارد مشابه نیل مصر که آب آن بتابستان
زیادت میشود و انجا سهیل نیك مرتفع شود و
قطب ظاهر جنوبی بود و هر شب آنجا مثل قرص
قطعه ابر سفید پیدا شود و غایب نمیشود و در یك
موضع واقف است و حقیقت آن معلوم نیست
سباط شهر سبت میان حضرموت و عمان و لبان

کندر

که نوعی از کندر است از انجا بسیار به بلاد
برند و غیرت در مردم ایشان نباشد هر شب
زنان ایشان در بیرون شهر آیند و با مردم
اجنبی تا نیم شب معاشرت کنند و شوهران
ایشان این احوال مشاهده میکنند و مانع
نمیشوند و با زنان اجنبیه صحبت می دادند
یمن بعضی از بلاد یمن خارج از اقلیم اول
است در سالی انجا چهار نوبت زراعت میکنند
و هر زراعتی در دو ماه برسد و اشجار دو
بار میوه بار آورد و آب آن موضع شور است
و ارض عاد در آن بلاد است و انجا تمثالی است
بر صورت سواری چون ماههای حرام در آید
از این تمثال آب شیرین آید و حوضها از آن پر
پر آب کنند و تا سال دیگر کفایت باشد و چون ماههای
حرام بیرون رود آب منقطع گردد و صاحب تحفه
الغرایب گفته است آنجا نهریست که در وقت
طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود و در وقت

غروب افتاب از مغرب بمشرق والله اعلم

معرفت اقلیم اول و انچه بآن متعلق است

مبداء آن موضعی است که عرض آن دوازده درجه
و چهل دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده
ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد جانب جنوب آن
سه هزار و نهصد و دو فرسنگ و ربع فرسنگی است
وطرف شمالی آن سه هزار و هشت صد و چهل و هشت
فرسنگ و سه [illegible] فرسنگی است و هریک از طرف شرقی
وطرف غربی آن صد و هفتاد و سه فرسنگ و مساحت
سطح این اقلیم ششصد و شصت و دو هزار و چهل
و چهار فرسنگ و نصف فرسنگی است اما موضعی
البجه متصلست باعلی عیداب و معدن زمرد
در کوههای آنست و زمرد سبز اعلی از انجاست
بسیار بموضع برند انرا بسموم و هنه خلاص شود
واقعی چون در انظر کند حدقه چشم او از سر
او بیرون آید بلاد حبشه زمین وسیع است
شمال آن خلیج بربریست و جنوب آن

بیابان

بیابان و قی آن بلاد زنج و غربی آن بلاد البجه
که حیوانی که او را زرافه گویند در بلاد است
سر او چون سر شتر است و شاخ او چون
شاخ گاو و پوست او چون پوست پلنگ
و اظلاف او چون اظلاف گاو و ذنب او چون
ذنب و گردن او دو دست او دراز دو پای او کوتاه
چنین گویند ضبع با ناقه جمع میشود پس حیوانی
از آن متولد می شود که بعضی از آن مشابه
ضبع بود و بعضی مشابه ناقه و چون این
حیوان مذکر بود با گاو وحشی جمع شود
زرافه در وجود آید تغازه شهریست نزدیک
بحر محیط سور آن شهر و دیوارهای آن شهر
و خانها همه از نمک است و درهای خانها نیز
همه قطعهای نمک است که بجلد حیوانات آنرا
پوشیده اند و اراضی آن همه شوره زار است
و باغ و زراعت نباشد و نمک از انجا به بلاد
سودان برند و به ثمن تمام فروشند و از عجایب

آنست که زمین آن همه شوره زار است
وآب چاههای او همه شیرین است تکرور
شهر بزرگ است از بلاد سودان وبعضی مردم
آن کافرند وبعضی مسلمان وکفار ایشان
همه زن ومردم برهنه روند ومسلمانان جا
مهای دراز پوشند بروجهی که خادمان
دامن جامهٔ ایشان برگرفته همراه میروند
وانجا حیوانیست که از پوست او سپر سا
زند وخاصیت آن انست که آهن اصلا برآن
سپر کار نکند والله اعلم جزیرهٔ راضی در بحر چین
است انجا صنفی از انسانند هریك چهار شبر
وبرهنه باشند وبر درخت بالا میروند کلام
ایشان فهم نتوان کرد وانجا درخت کافور
وبقم بسیار است وبیخ این درخت بقم که
انجاست تریاق لدغ افاعی است جزیرهٔ رام
ح در بحر چین است انجا درخت کافور بسیار است
بزرگ شود چنانچه در سایهٔ یکدرخت صد

سواد

سواد می تواند ایستاد وانجا صنفی از گربه است
که بال دارند چون بال خفاش ومی پرند ودابهٔ
زباد انجا بود وطوطی آنجا بسیار بود ومرغی
دیگر است انجا که حواد گویند او نیز سخن
کند افصح از طوطی وانجا کوهی است که در آن
ثعبان باشند وگاو وجاموش را فرو برد جزیرهٔ
نساد در بحر چین است انجا همه زن باشد
مرد نبود وبعضی گویند که از باد آبستن شوند
وهمه دختر زایند وبعضی گویند که درخیست
که چون از میوه های آن بخورند بدختر ابستن
شوند سجلماسه شهر بزرگ است در جنوب
مغرب نزدیک به بلاد سودان نهر عظیم دارد
وبرکنار آن نهر بساتین ونخل بسیار است درا
ضی که در ان زراعت می شود از هر جانب دوازده
فرسخ است ودر هر سالی از خمسی زراعت کنند
انچه اگر بیشتر زراعت کنند کسی نمیخورد واکثر مردم
انجا متمول باشند سقاله نهایت بلاد زنج است

انجا مرغیست که انرا جوادی کویند و سخن کند بلفظ
فصیح ودست تر از سخن کردن طوطی لیکن زیادت
از یك سال او را عمر نباشد و دران موضع طو
طی باصناف باشد سفید و سرخ و سبز و مردم آنجا
عادت کرده اند که مگس میخورند و برغم ایشان
انکه مداومت برآن امر مانع رمد است سندابیل
از بلاد چین است و مستقر ملك انجاست
شهر بزرك است و قطر آن مسافت یکروزه را
هست وصاحب سور اقالیم گفته که ارتفاع سور
آن نود ذراع است و بر سر آن سور نهر عظیم
است که بشصت بخش میشود و هر بخش از بالای
یك دروازه پایین می آید و نصفی از آن اب در
خارج شهر بزراعت و باغات میرود و نصف
دیگر در شوارع شهر می آید و هیچ خانه نیست
که در آن اب روان نیست و در انجا فواکه بسیار
و انواع طیب و انواع جواهر باشد و درهای
خانهای ایشان همه ابنوس است و اکثر اهل

باشد

آن کافرند منقولست که علوفان میخرند و بر
لوطیان وقف میکنند و انرا داخل سخاوت
دانند شحر قریه ایست بارض یمن از عجایب
دنیا آنست که انجا شقی است ناقد که هر کس ولد ا
لزنا باشد نتواند که از آن شق بیرون شود
شیلو از بلاد چین است آب و هوایی بغایت
نیك دارد مرض در آن کم باشد و اگر مریضی
بانجا آید صحت یابد و چون آب بر زمین او دیزند
رایحه عبیر از آن پیدا شود و مردم خوب صو
رت در آن بسیارند مکس و زنبور و سایر
هوام موذیه آنجا کمتر باشند چین ولایت
وسیع است و در اقلیم اول و ثانی و ثالث شریك
است گویند در آن سیصد شهر است در مسافت
دو ماهه آب و اشجار و میوهای در آن بسیار است
و در حوالی یکی از آن بلاد غدیریست هر سال
مردم یکنوبت مردم بر کنار آن جمع شوند و
سبی در آن غدیر اندازند و نگذارند که بیرون

در

آید و مادام که اسب در آن غدیر باشد باران
آید بقدر کفایت ببارد اسب را بیرون آورند
و هر سال که این عمل نکنند باران نیاید صاحب
تحفة الغرایب گفته است که در بلاد چین طا
طاحونه ایست که سنك اسفل آن متحرك
است و سنك اعلی ساکن و از زیر سنك
آرد بی سبوس سبوس بی آرد بیرون آید و آنجا
گربه راچه نباشد **قاع** بیابانیست میان عمان
و حضرموت چون تاجران بگذرد و متوجه
عمال باشد آوازی میشنوند که فلان بن فلان
با و متاع گذارده و بهای آن چند تلین درهم
است چون بعمان درآید هیچکس آنرا از آن
زیاده نخرد **لنجویه** جزیرهٔ بزرك است نزدیك
به بلاد زنج از عجایب دنیا نوعی از کرم است که
در سالی سه نوبت انگور بار آورد هرگاه یکی
بآخر رسد دیگری پیدا شود **مارب** سه قریه است
میان حضرموت و صنعا آنجا زراعت یکنوبت

آب خورد و در یك زمین سالی سه نوبت زرا
عت کنند و مابین زرع شعیر و حصاد آن دو ماه
باشد **مهره** از زمین یمن است در آنجا درختی
است که در ماههای حرام از آنجا آب بیرون
آید چندانکه همه حوضها پر آب کنند و چون ما
ههای حرام بگذرد آب منقطع شود **معرفت اقلیم
دویم و آنچه باو متعلق است** مبدا آن مو
ضعیست که عرض آنها پست درجه و نیم
باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت و ربعی
و طرف جنوبی آن سه هزار و هفتصد و چهل
و هشت فرسخ و سه ثمن فرسخ است و طرف شمالی
سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ و نصف
عشر فرسخ است هر یك از دو طرف شرقی و غربی
آن صد و پنجاه و شش فرسخ و ثلثان فرسخی و مساحت
سطح این اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت
و شش فرسخ و سدس فرسخی است **مادام** از بلاد
هند است صاحب تحفة الغرایب گوید اعجاب عجیبی است

صمغی است مسطبخ در بعضی سالها قایم شود وازو
صفیری صادر شود و آن دلیل ارزانی نرخها
بود و هرسال که این ازو واقع نشود در آن
قحط و گرانی بود **تبت** ولایتی است درمابین
چین و هند و در آن شهرها و قری بسیار است
اهل آن دیار همیشه مسرور و فرحان باشند
و بعیش و طرب اشتغال نمایند معدن کبریت
احمر اینجاست و آهوی مشکین در آن زمین
بسیار بود اینجا کوهی است که او را جبل السم
گویند هر که بر آن کوه بگذرد او را ضیق النفس پیدا
شود و بعد از آن بمیرد یا گنگ شود
از قرای قندهار است در کوههای آن سنگیست
که چون آن را در آتش اندازند هر حیوانی که در آن
نظر کند انتفاخ در بدن او پیدا شود چنانکه ضعف
آن شود که بوده است و چون از کنار آن آتش
بردی آن انتفاخ زایل شود **جزیره حلیه** در بحر
هند است در اینجا صنفی از اصناف انسانست که رو

آتش

کمدو بها

16

که روبهای ایشان بر سینهای ایشانست و در آن
کوهیست که در شب بر آن آتش عظیم نماید و در روز
دود بسیار بود و هیچکس نزدیک بآن نتواند شد
جزیره سقوطری در بحر مغربست صبر و دم الاخوین
از اینجا آورند و صبر در غیر آن جزیره نباشد
و آن صمغ درختیست جمعی از حکمای یونان در آن
جزیره ساکن بوده اند و از نسل ایشان اینجا مردم
اند و با غیر خود مواصلت نکنند **جزیره سلامسطه**
در بحر هند است صندل و کافور از اینجا آورند گویند
درین جزیره چشمه ایست که از آن آب بر می جوشد
و به ثقبه که در نزدیک آنست فرو میرود و قطرهای
آب که بر کنار آن ثقبه ریزد مانند سنگ میشود اگر در
روز بود آن سنگ سفید باشد و اگر در شب بود
آن سنگ سیاه باشد **زویل** از بلاد افریقه است
و اهل او را در معرفت آثار اقدام مهارت تمام است
بمرتبه که میان اثر قدم غریب و متوطن و میان اثر
قدم مرد و زن و اثر قدم دزد و نیک فرق کنند

ع

طایف موضعیست که میان او و مکه دوازده فرسخ
است هوای نیک دارد و گاه باشد که در زمستان
آب انجا یخ شود و در حجاز غیر طایف یخ نشود
و در بساتین و نخل و میوه بسیار است و سیخ غارم
انجاست و آن موضعیست که عبدالله بن الزبیر
محمد حنفیه را آنجا محبوس ساخته بود و مردم بزیارت
آن بسیار روند طبقد قلعه ایست در بلاد هند بر قله جبل
و بر سر آن کوه آب بسیار و مضارع است و در حوالی
آن صنفی از طیر است بر صورت قمری چون
در خانه که این مرغ باشد طعام مسموم در آرند آب
از دو چشم او روان شود و آن به بندد و سنگ شود
چون آن سنگ را بسایند و بر جراحت کنند نیک
شود و در غیر این موضع این مرغ نباشد و اگر او را
بموضع دیگر برند بچه بر نیاورد عدن از بلاد یمن است
بر ساحل بحر هند و آن در فضاییست که از جمیع جوانب
کوه ها و محیط بوده است و در یکی از آن کوهها راهی
بریده اند و بآن راه بآن موضع می آیند و جبل نار

انجاست

انجاست و چنین گویند که ناری که از اشراط قیامت
از انجا ظاهر خواهد شد و بئر المعطلة که در قرآن
مذکور است در آن موضع است و آن چاهی بوده
که سلیمان علیه السلام شیاطین را در آن محبوس
ساخته فرادیس شهر بزرگ است در بلاد بربر و آن
دو شهر است و سیزده دروازه دارد و بر جانب غربی
آن شهریست که بر آن سه هزار طاحونه است و در
دو طرف آن نهر قوی و مواضع بسیار است و در دا
خل آن حمام چشمه ایست و در هر سرایی جوی آد
آبست و بر در هر سرا بستانی و در شرق و غرب مثل
آن شهری نیست قشمیر ناحیتی است از زمین هند
و در حوالی آن کوههای عظیم است و یک راه بیش
ندارد و بر آن دروازه ایست و از هیچ موضعی دیگر در
نتوان آمد و قریب هزار شهر و قریه در آن ولایت
است و زنان آن ولایت در غایت حسن و جمال اند
و در هر سر ماه و شرف آفتاب عید کنند و نیز بارا
تعظیم میکنند بر سبیل عبادت و حیوانات را ذبح نکنند

کلبا از بلاد هند است صاحب الغرایب گوید که در
انجا عمودی از نحاس است و بر سر عمود تمثالی بطی
است از نحاس و در پیش این عمود چشمه آبیست پس
چون روز عاشورا شود آن بط بالها بگشاید و منقار
خود در آن چشمه در آورد و آب انرا فرو برد بعد از آن
از عمود چندان آب بیرون آید که یکسال آن مردم را
کفایت باشد مدینه شریفه علی مدفونها الصلوة
والسلام وانرا یثرب گویند و آن در زمین سنگستا
نست و از خصایص این بلدهٔ طیبه آنست که هر کس
در آن در آید رایحهٔ طیبه بمشام او رسد و عطرها در مدینه
بوی بهشتی دهد از مواضع دیگر و ولید بن عبد الملك
در زمان حکومت خود بقیصر روم فرستاد و از و
طلب صناع نمود که مسجد حضرت رسالت را صلی الله
علیه وآله وسلم عمارت کنند چهل کس از صناع روم
و چهل کس قبط فرستاد و با ایشان چهل هزار مثقال
طلا فرستاد و مسجد را عمارت کردند و اساس دیوار
از سنگ کردند و استونات مسجد از سنگهای مدور

ترتیب

ترتیب دادند و در وسط آن عمودها از آهن در آوردند
و سنگها را با ارزیز محکم کردند و سقف انرا منقش ساختند
و مذهب و روی حایط قبله انرا رخام گرفته از زمین
قد یك مرد و منبر حضرت را بمنبری دیگر بپوشیدند
و در انجا چاهی است که انرا بیر مضاعه گویند هر مریضی
که از آن آب غسل کند شفا یابد مکه عظیمه زادها
الله شرفا در وادی واقع شده که کوه بر آن مشرف
است از جوانب و بناهای آن از سنگ سفید و سیاه
است در تابستان روزها بغایت گرم شود اما شبها
هوای لطیف و معتدل دارد و آب خوردنی آن آب
باران است و آب چاهها شور است و گویند درین
زمان در اسفل مکه کاریزی جاری کرده اند که آب
نیك دارد و انجا درخت و زراعت نباشد لیکن در هر
سالی فصلی میوه که در آن فصل می باشد در بازار دریافت
می شود و بر حدود حرم مکه منارهای قدیم است گویند
که از بنای ابراهیم است علیه السلام و از عجایب حرم
آنست که گرگ قصد صید آهو کند در صحرا چون آهو

بحرم در آید کوک باز کرده و تعرض نکند و مسجد حرام
در زمان عمر نباشد خانهای که در حوالی کعبه
بوده خریده اند و مسجد بنا کرده و دیوار انرا بلند ساخته
بودند بقدر قامت مرد زمان عثمان دیوار آنرا
بلند ساختند پس عبد الله بن زبیر انرا عمارت کرده
و اساطین رخام نهاد پس عبد الملك بن مروان ار
تفاع حیطان آن زیادت کرد ولید بن عبد الملك
عمارت و تزیین انرا زیادت کرد و بعد از وا بوجعفر
دوانقی و پس او مهدی در تحسین بنای آن و ثبات
آن مبالغه نمودند و طول مسجد حرام سیصد و هفتاد
ذرع است و عرض آن سیصد و پانزده ذرع است
و مساحت آن سی و دو جریب و نیم باشد تقریبا و ا
ساطین مسجد چهارصد و سی و چهار است و خانه
کعبه در وسط مسجد حرام است مربع الشکل و در خانه
از جانب مشرق است و از زمین بقامت یك مرتفع
است و در دو مصراع دارد و طول آن شش ذراع
و ده اصبع و عرض آن سه ذراع و هیجده اصبع و انرا

بصفایح نقره مطلی مذهب پوشیده اند و طول کعبه
بیست و چهار ذراع و شبری است و عرض آن بیست
و سه ذراع است و شبری و ارتفاع آن بیست و
هفت ذراع و حجر الاسود بر رکن شرقی است نزدیك
بدر خانه بر زاویه دیوار و آن بر مقدار یك سر آدمی
است و سیاه است و باقی انکه در دیوار است سفید
است و در زمانی که عبد الله بن الزبیر عمارت کعبه
می کرده طول حجر الاسود معلوم کرده اند سه ذراع بوده
است و ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و ثلث ذراع است
و میزاب بر وسط دیوار است و مقدار چهار ذراع از دیوار
الحسن و مقدار بیرون امده است و کشادگی و ارتفاع
دو جانب او هریك هشت اصبع است و باطن او را بصفا
یح ذهب پوشیده اند و مقام ابراهیم علیه السلام سنکی
است مربع الشکل و اثر هر دو قدم ابراهیم بران سنك
است و عمق اثر قدم هفت اصبع است و چاه زمزم
در محاذات در خانه است و قطر و سر آن سه ذراع
است و ثلثان پس دور آن یازده ذرع و کسری باشد و عمق

آن چهل ذراع است و از عجایب کعبه است که مرغ در طیران
خود بر بالای خانه نگذارد و بلکه چون بمحاذات خانه
رسد بر یک جانب رود و چون باران بر یک جانب از دیوار
کعبه بارد ارزانی و فراخی در مواضعی بود که در آن جانب
است و کوه ابی قبیس آنجاست و چنین گویند که هر کس
بر آن کوه کله بریان خورد او را در آن سال درد سر نباشد
شد و دیگر کوه ثبیر است بقرب منا مردم بزیارت
آن کوه روند بجهت آنکه گوسفندی که فدای اسمعیل
علیه السلام بود بر آن کوه فرود آمده است و دیگر کوه حراست
مردم بزیارت آن بسیار روند و حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم قبل از مبعث آنجا عزلت میگر
فته اند ملیبار ناحیتی است در زمین هند درخت
فلفل آنجا باشد و ثمره او خوشها باشد چون آفتاب
برآید برگها آن ثمره را بپوشد چه اگر نپوشد
بیشتر از ادراک از حرارت تلف شود و آن درخت مباح
می باشد چون باد آید خوشهای او در آب افتد مردمان
آنرا جمع کنند هر کس که خواهد متروقین از بلاد هند است

نی نیزه آنجا باشد چون آن نی خشک شود باد آنرا
برهم ساید بسبب حرارتی که از حرکت اینها حادث
شود آتش پیدا شود بسیار باشد که از آن آتش پنجاه
فرسخ که از نی باشد سوخته گردد خاکستر آن تباشیر
باشد از آنجا بسیار به بلاد برند ندمیه از زمین
سند است زراعت ایشان برنج است و شتر
دو کوهان در آن موضع باشد و در هیچ موضع دیگر
نباشد هند ولایت وسیع است طول آن مسافت
دو ماهه و سند و هند دو برادر بوده اند از اولاد حام
بن نوح و در بلاد هند انواع طیور و انواع حیوا
نات غریبه و اشیاء عجیبه بسیار است آنجا گوسفندی
باشد که او را شش دنبه باشد یکی بر موضع معهود
و یکی بر سینه و دو بر کتف او و دو بر دو ران او و آنجا
مرغی بغایت عظیم است و در بعضی از جزایر چون
بمیرد نصف منقار او بمنزله کشتی باشد آنرا مردم
کشتی سازند و بدریا در آیند و در بعضی مواضع آن
صنفی از مار است که چون کسی را بگزد همچون میت

بیخبر و بیحرکت شود او را بر تخته چوب بندند و در آب
اندازند آب او را بموضع دیگر برد که در آنجا دار الشفاست
او را معالجه کنند و بعد از مدتی بوطن خود باز آید
و در بعضی موضع آن سنگ است که انرا حجر موسی
گویند شب انوار آن موضع یابند و روز اصلا نیابند
همه سنگها را بشکند و هیچ سنگ او را نشکند و در اقصاء
بلاد هند زمینی است که ریگ آن مخلوط است بریزهای
زر سرخ و در آن موضع نوعی از مورچه است که جثه
انها چند جثه کلب است چون هوا گرم شود بسورا
خها در آیند و مردم بیایند و از آن ریگها آن مقدار که
خواهند بتعجیل تمام از خوف این مورچها بر گیرند
و هم در آن بلاد چشمه ایست که انرا عین العقاب گویند
چون عقاب پیر شود افراخ او را با آن چشمه آورند
و آن را درین آب بشویند و در آفتاب آورند بعد از
یک لحظه پرهای او ریزد و پر نو بر آورد و بقوت جوانی
باز آید معرفت اقلیم ثالث و انچه بآن متعلق است
مبداء آن موضعی است که عرض آن بیست و هفت

درجه

درجه و نیم باشد و غایت درازی روز سیزده
ساعت و سه ربع ساعت و طرف جنوبی آن سه
هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ و سدس فرسخ
و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی ان صد و سی
و شش فرسخ و عشر فرسخی است و مساحت سطح
این اقلیم چهارصد و شصت و هشت هزار و چهار
صد و نود و یک فرسخ و دو خمس فرسخی است ابرقوه
از بلاد فارس است و از عجایب است که باران در آن
شهر نبارد مگر اندکی و در حوالی آن باران بسیار آید
تا انجا که سور آنست و گویند که آن بدعاء ابراهیم
خلیل علیه السلام اخمیم از بلاد مصر است بر شرقی
نیل و در غربی آن کوهیست دایم از و آوازی میشنوند
چون آواز شبیه بکلام انسان و هیچکس حقیقت
انرا ندانسته ارجان از بلاد فارس است قباد بن
فیروز والد نوشیروان عادل انرا بنا کرده است و در
کوه آن غاریست که از سنگهاء آن آب ترشح میکند
هر سال پادشاه بحضور قاضی و اعیان آن شهر

شخصی برهنه را در آن غار فرستند تا این آب را جمع کند
و در شیشه کند و بیرون آورد و آن مومیایی سفید است
هر قرب صد مثقال زیادت حاصل نمیشود و در نزدیک
آن نهر آب پلی بسته اند که یک طاق است و عرض ما بین
قایمتین طاق صد و بیست ذراع است و ارتفاع آن
قریب بدو نیزه است و در آن شهر چاهی است که قعر
او را بریسمان و نقلات امتحان کرده اند معلوم نشده
است و از انجا سه لا انعقاد آب بیرون اید که طاحونه
از آن میگردد و چاهی که یوسف را علیه السلام در آن
انداخته بوده اند انجاست و مردم بزیارت میروند و حو
دیان موسی علیه السلام از انجا بوده اند **اسکندریه**
شهر مشهور است و در بلاد مصر بعضی گفته اند که بانی
آن اسکندر ذو القرنین است که سد یاجوج و ما
جوج بسته و در قران مذکور است و بعضی گویند
که بانی آن اسکندر بن دارا ابن بنت فیلقوس
الرومی است که شاگرد ارسطو بوده است و حکما
در آن شهر بسیار بوده اند و رصد بطلیوس انجا

بوده

بوده است و از عجایب دنیا مناره آن بوده است
که اسفل آن مربع بوده از سنگ تراشیده و طول
آن نود ذراع بوده بر فوق آن مناره مناره دیگر مثمن
بوده که طول آن هم نود ذراع بوده و بر فوق آن
مناره مناره مدور دیگر که طول آن سی ذراع بوده
است و بر سر آن منار حکما آینه ترتیب کرده بوده
اند که چون لشکر روم بعزیمت جنگ ایشان بیرون
آمدی در آن آینه مرئی شدندی و پس مردم
انجا بتهیه آلات حرب مشغول شدندی یکی از مردم
روم ولید بن عبد الملک را فریب داد که خزاین ملوک
ماضیه در زیر این منار است و از غایت حماقت
جمعی را با آن رومی فرستاد و ایشان نصف آن مناره
را بینداختند و آن آینه از موضع او برکنده شد
پس آن رومی بگریخت دانستند که مکر کرده است
و از عجایب عالم عمودیست در بیرون اسکندریه
چند مناره بزرگ و یک قطعه سنگست و قاعده
آن هر سنگی است مربع بزرگ و بر سر آن عمود

ارم عمل

سنك مربع بزرك دیکر مساوی سنك اسفل وآن
از عمل جن است یا ارم عمل قوم عاد اصطخر شهر قدیمست
از بلاد فارس کویند سلیمان علیه السلام چاشت
در بعلبك خوردی وشام در اصطخر انجا نوعی از
سیب است که یك نصف او شیرین است ویك
نصف او ترش انطاکیه شهر بزرکست از بلاد
شام دور آن دوازده میل است ومردم درست
ونصفی از آن بر کوه است ونصفی بر زمین نرم وقطر
دایره فاصله است سور آن سیصد و شصت برج
دارد هر برجی چون یك قطعه ودر انجا کنیسه ایست
که قبر یحیی ابن زکریا علیهما السلام انجاست و
قبر حبیب نجار در مسجدیست در وسط بازاران ودر
ان شهر نوعی از موش است که کربه با او مقاومت
نتواند کرد انصنا شهر قدیم است از دیار مصر بر شرقی
نیل وبسبب اعمال بد اهل ان از حضرت حق سبحانه
وتعالی وحیوانات همه سنك ساخته وحالا
مشاهد اند که صورت زن که با زوج خود خفته

وقصا

وقصابی که کوشت پاره میکند وکودك در کاهواره ضعیف
در تنور وغیر ذلك همه سنك شده اند نعوذ بالله من ذلك
اهواز ناحیتی است میان بصره وفارس وانرا خور
ستان صیف آن بسیار کرم شود وهوام وحشرات
کشنده بسیار باشد وذباب آن چون زنبور باشد
واکثر اوقات امراض ونایبه باشد وهر غریب که انجا
رسد او را تبی عارض کردد بامیان ناحیتی است میان
غور وخراسان از بلاد غزنه است انجا چشمه ایست
که از انجا آب بسیار بیرون آید ورایحه کبریت دارد
صاحب جرب چون بآن آب غسل کند شفا یابد
براق قریه ایست از قری حلب ودر آن معبدیست
که چون بیماری در آن معبد باشد در خواب بیند
که کسی او را میکوید که شفای تو در چه چیز باشد
واین بسیار تجربه کرده اند بعلبك شهر قدیم است
بقرب دمشق آب واشجار بسیار دارد ودر آن ابنیه
وقصرهاست که اساطین آن همه از رخام وکوشك
سلیمان ودیر الباس وقلعه ابراهیم علیه السلام

همه انجاست و در قدیم اسم آن بك بوده است و اهل
آن مشغول شده اند بعبادت بتی که انرا بعل کفتندی
و حالا مجموع اسم آن شهر شده است بعلبك منیا شهریست
در دیار مصر بر کنار نیل انجا حکما طلسمی ساخته
اند که چون تمساح از محاذات آن بکذرد بر پشت افتد
و نتواند که منقلب و همچنان بماند تا بمیرد یا او را صید کنند
بلرم شهریست در بحر مغرب قبر ارسطو انجاست
و نصاری انرا زیارت کنند و باستشفا انجا روند
ابن حوقل مصری کفته است که در انجا
مسجد بسیار است چنانچه در مساحت غلوه
زیادت از ده مسجد است از ان پرسیدم کفتند که
اهل این شهر از تکبر هیچ جمعی در مسجد آن جمعی
نماز نکزارند بیت اللحم قریه ایست بر دو فرسخی بیت
المقدس مولد عیسی علیه السلام انجا بوده و در آن
کنیسه که قطعه نخل در آن است کویند که از نخله
حضرت مریم است که در قرآن مذکور است و آب
معمودیه که نصاری فرزندان خود را در آن آب

می شویند و اعتقاد دارند که تا بآن آب نشویند
نصرانی نشوند انجاست بیت المقدس شهر
مشهور است از بلاد شام داود علیه السلام
انرا بنا نهاده است و سلیمان علیه السلام تمام
کرده و در زمان سلیمان در آن خانه بنا کرده بودند
و مصقول ساخته هر کسی که در آن خانه در
آمدی صورت خود را در آن بدیدی صورة متقی
سفید و صورة فاجر سیاه مسجد اقصی آنجاست
و در وسط مسجد سنك بزرکست و اثر قدم پیغمبر
ما علیه الصلوة و السلام بر انست و مربط براق آن
حضرت در شب معراج انجاست و محراب مریم
و محراب ذکریا علیهما السلام هر دو انجاست
و طول مسجد هفصد و هشتاد و چهار ذراع است
و عرض آن چهارصد و پنجاه ذراع است و عرض
آن نود و هشت جریب و ثلثا جریبی بود تقریبا
و اعمده او ششصد و هفتاد و چهار است و ولید
بن عبد الملك بران سنك که در میان مسجد است

قبهٔ عالیه بنا کرده است و غرض او آن بوده که
اهل شام تعظیم آن قبه کنند و از زیارت کعبه
امتناع نمایند تا نیابد که بر فضایل اهل البیت
اطلاع یابند و از بنی امیه بر کردند و در شهر
بیت المقدس چشمه ایست که انرا نهر سلوان
کویند چون کسی غمکین باشد از آن آب بخورد
غم او زایل شود باذن الله تعالی **ضا** شهر بزرکی
کست از بلاد فارس کویند دیو آن انرا بجهت
سلیمان بنا کرده اند از سنك سفید آب و هوای
نیك دارد و مار و کزدم و حیوانات موذیه انجا
نباشد و در بعضی رساتیق آن انکوریست که
هریك دانهٔ از آن ده مثقال باشد و نوعی از سیب
است که دور آن دو شبر است حسین بن منصور
حلاج علیه الرحمه از انجا بوده است **تستر** انرا
شش نیز کویند از بلاد اهواز است شاپور انجا
سدی بسته از سنك و آهن و از زیر امتداد آن
قریب پست یك میل و نستر مرتفع است و بسبب

این

این سد آب بالا آمده و بر کرد تستر میکردد و بتستر
در می آید و قبر دانیال پیغمبر علیه السلام انجاست
نوبیس از بلاد افریقیه است و در انجا میوهاست
که در مواضع دیکر نیست بادام و مغز نازك پوست
انار شیرین که عجم ندارد و به بقایت بزرك
و خوش بوی و پر آب و عناب بزرك هریك هم
چند جوزی و بیار چند نارنج و طعم آن تیز نیست
جزیرهٔ کنیسه در بحر مغرب از ناحیه اندلس کوهی
است و بر سر آن کوه کنیسه در سنك بریده اند و در
انجا قبه ایست و بر سر قبه غرابیست در مقابل
آن مسجد ایست که بزیارت آن میروند و هرکس
انجا رسد او را زیافت کنند پس بعد هرکس انجا
رسد آن غراب سر در روزنه قبه کند و بانکی کند
پس صاحب کنیسه آن مقدار طعام آورد
که همه را کفایت باشد **جور** از بلاد فارس است شهر
بسیار آب است و از هر جانب آن مقدار یك فرسخ
بساتین است انرا اردشیر بنا کرده و انجا حوضی است

و در قعر آن دیگ میسینی است سرنگون و در آن
ثقبهٔ ضیق است آب گرم از آن بیرون می آید چندانکه
چاه پر آب می شود و آب بگیرند بی دلو و رسن **جیزه**
از نواحی مصر است و مدینهٔ ملک ریان است که در
زمان یوسف علیه السلام بوده و از دیگ گرفته
و سرهای دیوار قصر ملک و منارهای آن
ظاهر است و حایط آن قصر از سنگ تراشیده است
و در حایط غرفه ایست مشرف بر نیل و در آن غرفه
دریست که از آن در بخانهٔ مظلم میرسند و بر دیوار
غرفه مکتوب است که سخن یوسف علیه السلام است
حلب شهر خوش هواست از حلب بجهت آن گو
یند که ابراهیم علیه السلام روز جمعه گوسفندان را
انجای دوخته و شیر از ایشان قسمت میکرد و اوانی
زجاج از انجا باطراف برند و در هیچ جا مثل آن
باشد و در نواحی آن چاهی است که چون سگ
دیوانه کسی را بگزد قبل از گذشتن چهل روز
از آن آب بخورد شفا یابد **حمص** از بلاد شام است

آب و هوای نیک دارد و انجا مار و کژدم کسی را
ضرر نرساند و اگر جامه را از آب آن موضع بشویند
و بپوشند کژدم گرد آنکس نگردد و بر در مسجد
انجا صورتیست که نصف اعلی آن بصورت آدمی
است و نصف اسفل آن بصورت کژدم چون
قطعهٔ از طین پاک بر آن صورت نهند و از آن در آب
اندازند و کژدم گزیده از آن آب بخورد شفا یابد
خمس از بلاد کرمانست صاحب صور الاقالیم گوید
که اندرون آن شهر هرگز باران نباشد و در حوالی
آن باران آید والله اعلم بالصواب **دارابجرد**
موضعی است از فارس از داراب بن فارس
عمارت کرده در انجا کوههاست از نمک سفید و زرد
و سرخ و سیاه از آن ظروف و اوانی تراشند و
بر سبیل تحفه بمواضع برند و انجا معدن انیواست
دمشق از بهشت روی زمین گویند بجهت کثرت
عمارت و بسیاری ابهای روان و مدارس
و مساجد و منازل و رباطات و خانات آن و مسجد

جامع آن از عجایبات عالم است ولید بن عبدا
لملك آنرا عمارت کرده و هفت سال خراج مملکت
شام در آن صرف کرده گویند سیصد هزار مثقال
زر سرخ صرف بقول وفی الکه و صناع آن شده و بر
در مسجد دو عمود است از سنگ در غایت طول و عرض
و آن از عمل اهل عاد است چه در وسع ابنای زمان
نیست نقل آن و اقامت آن دمیندان از بلاد
کرمانست در کوه آن غاریست که از درون او آواز
آب می آید و بخاری مثل دود از آن بیرون می آید
و در حوالی در غار متکاثف می شود چون بسیار شود
مردم آنرا جمع کنند و آن نشادر خالص است شاپور
از بلاد فارس است آنرا شاپور بن اردشیر بنا کرده
چون مردم آنجا رسند روایح طیبه استشمام کنند
بجهت کثرت ریاحین و ازهار و آنجا میوهای
گرمسیری و سردسیری هر دو باشد مثل خرما و نارنج
و جوز و بادام و غیر ذالك و قری آن متصل است
بیکدیگر چند روز در سایهٔ درخت باید رفت تا از آنجا

بیرون

بیرون روند سبته از بلاد مغربست بر کنار دریای
صخره که موسی و یوشع علیهما السلام که ماهی بریان
نزد آن فراموش کرده اند آنجاست و آن ماهی
بعد از آنکه نصف او را خورده بودند زنده شده و در
دریا رفت و حالا از نسل آن در آن دریا صنفی از ماهی
است که طول آن یک گز و عرض آن
یک شبر یک جانبش و یک نیم روی دیگر نیم شان
بدان صحیح است و یک نیم باقی استخوان و شوك
است که اعصاب رقیق آنرا پوشیده سجستان نا
حیتی بزرگست آنرا سجستان بن فارس بنا کرده
هوای گرم دارد و طواحین بسیار که بر باد دایر است
و آنجا ریگ را باد از موضع بموضع دیگر میبرد و به
بعضی قری و مواضع ریگ مطمس میشود و قنفذ
و قنفد و سلحفات در آنجا متعرض نشود بجهت آنکه
مارها را میکشد و آنجا مار بسیار است و رستم که
که مشهور است و شجاعت آنجا بوده و در زمان
بنی امیه که بر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام

ناسزا میکفتند ایشان لعنت نکردند هرچند تفرقه و ایذا
بایشان رسانیده اند سبحا از نواحی مصر است و مسجد جا
مع ان سنك سیاهیست که بران علامتی است چون
انرا از آن مسجد بیرون آرند عصافیر بسیار در آن موضع
در آیند و انرا چون باز بمسجد درون برند عصافیر
بیرون روند سدوم قصبه و قری قوم لوط است
و انجا میاه و اشجار بسیار بوده است و در این زمان
مغلوب است و در آن زرع و کیاه نروید زمین
سیاه است مفروش سنکهای سیاه اهل تواریخ
کفته اند که آن سنکهایست که برقوم لوط باریده
سنون از قرای کرمانست و در وسط آن حصاریست
که در آن موش نباشد و اکر موشی را بانجا برند چون
موش بزمین آن برسد بمیرد شام منزل انبیا
انبیا و معدن و اهل بوده و اهل آن مشهوراند
باطاعت حاکم خود هرچند که ظالم باشد و انجا
انواع میوها است و در بادیه صنفی از اشجار است
که در شب برکنارهای آن چون چراغ روشن

نماید و هرچند شب تاریك تر بود روشنتر نماید و
چون آن بوك را از آن درخت باز کنند هیچ روشن
ندهد و جبل طور سینا انجاست در قرب مدین
و جبل لبنان نیز انجاست نزدیك بحمص در آن
کوه انواع میوهاست و ابدال در آن کوه بسیار باشند
بجهت رزق حلال شیراز از بلاد فارس است
آب و هوای نیك دارد و شیراز بن طهمورس انرا
بنا کرده و محمد بن قاسم بن عقیل ابن عم حجاج
بن یوسف انرا عمارت کرده بعد از انکه ویران
شده بود و اصحاب تواریخ کفته که هرکس یکسال
در شیراز اقامت کند امر معیشت برو آسان کند و
بسبب آن او را معلوم نبود و در انجا نوعی از تفاح
است که نصف او بغایت شیرین است و نصفی بغایت
ترش و صناع حاذق در آن بسیار باشند و علما
و شعرا و اهل فضل در انجا بسیار بوده اند و قبر
سیبویه نحوی انجاست صعید ناحیتی است در
ولایت مصر در جبال آن غارها بوده است که در آن

جمعی اند از آدمی وگربه وسگ وغیر آن آدمیان
همه مکفن بکفن کتان همه بر حال خود وهیچ تغیر
در ایشان پدید نیست ودر آنجا سنگهای خورده است
مربع ودر آن نقشی است شبیه سکهٔ دراهم ودنا
نیر گفته اند که آن دراهم قوم فرعون است که مسخ
شده بدعای موسی علیه السلام کما قال الله تعالی
ربنا اطمس علی اموالهم صقلیه جزیره ایست از جزا
یر اهل مغرب مقابل افریقیه در آن بلاد دو قری است
ومعادن ذهب وفضه ونحاس وارزیز وآهن وشب
وزاج ونوشادر وسیماب است وآنجا حیوانات
گزنده ودرنده نباشد ودر صحرای آن زعفران بسیار
باشد ودر آنجا کوهیست که آنرا جبل النار گویند
شبها در آن کوه آتش بسیار مشاهده می شود وروزها
دخان بسیار با وجود این قلهٔ آن کوه هرگز از برف
خالی نباشد طبریه شهریست نزدیک نزدیک د
دمشق در آنجا حمامهاست که بر سر چشمهای آب
گرم بنا کرده اند واحتیاج بآتش ندارد وقریه ایست

از اعمال

از اعمال طبریه که در آنجا عمارت قدیم است گویند
سلیمان علیه السلام آنرا بنا کرده ودر آن دوازده
چشمهٔ آب گرم است بغایت خوش بوی هر یک
از آن مخصوص است بمرض چون صاحب مرض
در آن غسل کند شفا یابد صاحب تحفه الغرایب
گوید که در طبریه نهر عظیم است که نصف او گرم است
ونصف آن خنک وبیکدیگر آمیخته نشود وقبر لقمان
حکیم آنجاست گفته اند که هرکس چهل روز آنرا زیا
رت کند حکیم شود وآنجا هفت چشمه است که در
هفت سال متوالی از آن بسیار بیرون آید ودر هفت
سال دیگر خشک شود غرازه موضعی است نزدیک
بحلب آب وهوای بغایت نیک دارد ودر آنجا هرگز
عقرب نباشد واگر خاک آنرا بر عقرب ریزند بمیرد ونیز
دیگر حیوانات موذیه نباشد عین جاره از اعمال حلب
است اهل تل[illegible] گفته اند که عقرب آن سنگ عظیم
قایم است چون آن سنگ را بیندازند زنان آن
موضع را غلبه شهوت دیوانه شوند واز خانه بیرون

آیند و از مردان طلب قضای شهوت کنند تا وقتی که
آن سنگ را قایم سازند **عین الشمس** نواحی مصر است
بر کناره دریای نیل و تخت گاه فرعونست و عمارت فرعون
حالا در زیر ریگ مطمس شده گویند که درین موضع بوده
است که زلیخا پیراهن یوسف علیه السلام را پاره کرده
و درخت بلسان درین موضع بوده و در مواضع دیگر
هرچند غرس کنند دوغن ندهد گویند چاهی است که این
درخت را از آن چاه آب میدهند و عیسی علیه السلام
در آن چاه غسل کرده و این از خاصیت آن آنست و از
عجایب دنیا آنجا مناره ایست از یک سنگ سرخ منقوط
بنقطهای سیاه او را تراشیده اند و مربع الشکل است و طول
آن صد ذراع زیاده تست و ظاهرا که از عمل جن است
و بر سر آن غشاو ایست از مس و از تحت این غشاوه
قطرات آب ترشح میکند و تا ده ذراع ما بین می آید و
از آن در نمی گذرد و بر موضع آن طحلب پیدا شده است
و شب و روز این آب از آن ترشح میکند **غوطه** ناحیتی
است از ولایت دمشق که محیط است بآن از جوانب

کوههای عالیه و دور آن هیژده میل است و همه بستان
و قصور و عمارات نیکوست و آب او از این کوههاست
گویند که از احسن بلاد الله است او را از جنان دنیا شمرند
قیروان شهر بزرگیست از افریقیه و از عجایب دنیا
آنجا دو اسطوانه است که جوهر آن معلوم نیست و هر
روز جمعه پیش از طلوع افتاب از آن آب ترشح کند و در
باقی روزها آن آب نیست **کابل** بعضی او را از بلاد هند
شمرده اند و بعضی از زابلستان در جبال آن معادن آهن
است و قلعهٔ مستحکم دارد و گفته اند که در نواحی آن
برف آید و در آن شهر برف نباشد و هلیلهٔ کابل منسوب
بآن است آنجا درخت هلیله نباشد لیکن ممر تجار است
هلیله بآن موضع می آورند و از آنجا ببلاد دیگر می برند
باین جهت او را بکابل نسبت کنند و زعم اهل هند
آنست که ملک لایق شاهی اهل هند نباشد تا کابل را
مسخر نسازد **کدال** ولایتی است در جبال افریقیه گفته
اند که ریع حنطه در هیچ موضع مثل آن نباشد بسیار
هست که یکمن گندم زراعت کنند پنصد من حاصل شود

کرمان ولایت مشهور است شرقی آن مکران است
و غربی آن فارس و شمالی آن خراسان و جنوب آن
بحر فارس شهر فارسی کرمان را بن فارس بن طهمورث
بنا کرده و انجا معدن توتیاست و در انجا نوعی از درخت
است که چوب او را آتش نسوزد و درخت قطن و بادنجان
انجا اشجار اعظم می‌شود و در نواحی آن موضعی که
چون سنکهای او را بعضی بر بعضی سایند پیدا شود
و در بعضی جبال آن سنکهاست که میسوزد چون هیزم
کفرطاب شهریست درمیان حلب و معره که آب ندارد
و چاه کنده اند در آن موضع تا سیصد ذراع باب نرسیده
حوضها دارد که از آب باران پر آب می‌شود و اصلا آب
باران و آب چاه ندارد **کفرنجد** قریه ایست از اعمال حلب
و کوهیست انجا که او را جبل السماق کویند در آن سماق
بسیار باشد و چشمه آب کرمست در آن کوه هر حیوانی
که علقه متشبث بحلق او شود چون از آن آب بخورد
و در کرد آن چشمه بکردد علقه او ساقط شود **کورا** قلعه
ایست از طبرستان از عجایب دنیا بعضی از اصحاب

تواریخ

تواریخ کفته اند که بلندی آن مرتبه ایست که مرغ در طیر
آن خود از ان بالاتر نتواند رفت و ارتفاع ابره زیاده
است چنانچه کاهست که بر قله آن باران نباشد و بر سفح
آن باران باشد و این از خرافات اهل تواریخ است
چه ارتفاع بهفده فرسخ میرسد چکونه ارتفاع دیواری
این قلعه از هفده فرسخ زیاده باشد **مریوط** قریه ایست
در دیار مصر نزدیک باسکندریه اهل آن همه طویل العمر
آن مردم یافت نمیشود **مصر** مشهور است مسافت
هریک از طول و عرض آن چهل شبانه روز است از
جمله عجایب آن ولایت آنست که در بعضی اراضی آن
چون باران نباشد کیاه و زراع آن نیکوتر بود و اکر باران
اید ضعیف بود دیکر زیادتی آب نیل است در وقتی
که نقصان آبها باشد در سایه مواضع و مامون در وسط
نیل مسجدی بنا کرده و در جوار مسجد حوضی و در آن حوض
عمودی قایم ساخته از رخام سفید که طول بیست
و چهار ذرع است و منفذ از نیل باین حوض که آب در آن
می آید چون شانزده ذراع بالا آید خراج بر اهل مصر

لازم سازند واگر برین زیادت شود تا بیست ذراع در آن
سال محصولات بسیار بود و ارزانی بسیار شود و چون
از آن بگذرد سبب خرابی شود و در آن بلاد گیاهیست
که از آن ریسمان کشتی سازند و چون مثل فتیله از آن
بسازند و آنرا مشتعل سازند چون شمع بسوزد و بطیخ
هندی آنجا بغایت شیرین شود بزرگی آن بمرتبه
رسد که یک شتر قوی طاقت حمل دو بطیخ از آن ندارد
و آنجا مرغیست سیاه و سر او سفید و از ماهی نیل میخورد
و از آنجا بموضع دیگر نمیرود و او را عقاب النیل خوانند
در وقت ابتدای طیران باواز بلند بلفظ فصیح میگوید
الله الحق فوق الفوق و همه کس آنرا میشنود و در بعضی نواحی
مصر حوضیست که آنرا در سنگ بریده اند و چشمه ایست
قریب آن حوض که آب آن باین حوض می آید چون حا
حایض یا جنب دست بآن آب کند چشمه بایستد و آب
بدبوی و چون آب آن حوض را بیرون ریزند و آن حوض
را پاک کنند گشتد دگر باره آب عود کند و در آن بلاد کوهیست
که آنرا جبل معظم گویند و معدن زبرجد است و در آن

کوه

کوه مقبره ایست که هر میت را که آنجا دفن کنند از هم
نریزد و قبر روبیل بن یعقوب و قبر الیسع علیهما السلام
آنجاست و از مواضع آن ولایت موضعیست که آنرا ناطول
گویند و آنجا غاریست و در آن چشمهٔ آبیست که چون
آب از آن چشمه بیرون آید و آنرا بر گل ریزند موش
شود و از عجایب دنیا هرمان مصر است در محاذات
فسطاط و هر یک ازین دو هرم حسمی جسمی است که
از احجار عظیم بنا کرده اند مربع القاعده و مخروط
الشکل و ارتفاع راس آن مخروط سیصد و هفده ذرع
است و چهار مثلث متساوی الاضلاع بآن محیط
است که هر ضلعی از آن اضلاع چهارصد و شصت
ذراع است و سنگها را چنان برهم ترکیب کرده اند
که در آن هیچ ارتفاعی نیست و گویند بر آن نوشته
یافته اند بخط غریب که اِنّی بَنَیتُها فَمَن یدعی قوة
فی مُلکِهِ فلیَهدِمها فانّ الهدم ایسر من البناء و در بانی
اختلافست بعضی گفته اند که در قبری از قبور قدیمه
صحیفهٔ یافته اند که در آن اخبار + وقوع طوفان نوشته

بودند پیش از وقوع طوفان بچندین سال پادشاه که
زمان که سود بن سهلوق میکفتند بفرموده تا مقبرهٔ بجهت
او بنا کردند و آن هرم شرقیست و مقبرهٔ دیکر بجهت برا
دران او و آن هرم غربیست و بعد از وفات ایشان
را انجا دفن کردند و غرض ایشان این بود که از آب
مقبرهٔ ایشان منهدم نشود و درهای آن مقبرها در زیر
زمینست و حالا ظاهر نیست و بعضی کفته اند
که بانی آن ادریس پیغمبر بوده علیه السلام و او عالم
شده بود بنجوم یا بدلایل نجومی بواقعهٔ طوفان پس
هرمان او بنا کرد بجهت حفظ اموال و صحایف
و بر هر تقدیر ملکیه کذشته از طوفان هزار و ششصد
و بیست پنج سالست والله اعلم و از عجایب دنیا
قنطرهٔ نهر اینجه است که در دیار مصر واقع است و عرض
آن نهر سیصد ذراع است و آن قنطرهٔ یکطاق است
از سنک تراشیده بنا کرده اند طول هر سنکی ده ذراع است
و عرض آن پنج ذراع مکران ناحیتی است با رض
سند صاحب تحفه الغرایب کوید که در آن ناحیت

نهر بیست که بر آن قنطره ایست از یک قطعه سنک
هر کس بر آن قنطره کذردنی بسیار کند هر کس را که احتیاج
بقی می شود بر آن قنطره میکذرد او را قی می آید منیف
مدینهٔ فرعونست کویند اول شهری که بعد از طوفان
در بلاد مصر بنیاد کرده اند انست و آن نزدیک بفسطاط
است و بعضی از ارباب تواریخ کفته اند که دار فرعون
در آن شهر بوده است و بیوتات و غرفها و حیطان
آن دارهمه از سنک تراشیده اند چنانکه ملتقی هیچ
دو حجر ظاهر نیست و بعضی از اثار آن درین زمان
و نیز ظاهر است و از عجایب دنیا کنیسهٔ سقف است
در آن موضع که طول و عرض آن بسیار است و
سقف آن یک حجر است موته از حدود شام است
زمین آن یهود را قبول نکند و اکر یهودی در آن
موضع در قبر بیرون افتد از عجایب آنست که چون
زنی در آن دیار ولادت واقع شود بعد از ولادت
بکارت او عود کند موزجان از اعمال فارس است
و در جبل آن کهفی است که از سقف آن آب قطرات

میحکد اکر یك کس در آن غار رود چندان آب بیرون
آید که او را کفایت باشد واکر هزار کس انجا رود چندان
اب بیرون آید که همه کفایت باشد ناجیره قریه
ایست بقریهٔ طبریه واشفاق نصاری از آنست وا
هل آن قریه مریم را علیهما السلام تهمت کرده اند
بشومی آن هر درختی که انجا متولد شود بکر نباشد
و در انجا درخت ترنجی است که ثمرهٔ ان بر صورت
زنی باشد که او را دو سینه باشد و دو دست و دو پای
باشد و موضع فرج او مفتوح نغرواه شهریست نزدیك
بقیروان و راهی از آن میرود بقسطنطنیه و در ان
راه جویها ساخته اند که اکر در یمین وشمال آن ر
وند زمین چون صابون تر باشد وبان زمین فرو
روند و هلاك شوند و بسیار لشکرها در آن زه
زمین در آمده اند که دیکر آثار ایشان بظهور نیامده
وادی رمل صاحب عجایب الاخبار کوید که وادیست
در زمین مغرب نزدیك ببلاد اندلس در آن رنکست
که چون آب میرود هر کس در آن در آید هلاك

شود

شود دیکی از سلاطین ماضیه انجا رسیده حالات
آن ریك او را معلوم شده صورت سواری از نحاس
فرموده که ساخته اند و بر پیشانی آن صورت نوشته
است لیس ورائی مذهب فلا یتکلفن احد المضی
الی الجانب الآخر وادی موسی قریب به بیت المقدس
است انجا زیتون بسیار است بود وچو موسی
علیه السلام را وفات نزدیك رسید سنکی که از
آن دوازده چشمه آب روان میشد انرا بجهت
قبایل بنی اسرایل در کوهی از آن قریه در میان
سنکی متحجر ساخت بعضی از اصحاب تواریخ
کفته اند که انجا رسیدیم وآن سنك را مشاهده
کردیم حجر آن چون حجر یك کله کوسفند است ودر آن
تمام آن کوه مثل آن سنکی نیست هجر از بلاد بحرین
است خرما و نارنج وانار وانجیر بسیار بود واز عجایب
آن موضع آنست که هر کس انجا ساکن شود طحال
او بزرك شود والله اعلم هراة از بلاد فارس است
نزدیك باصطخر واین هراة نیست بساتین واشجار

ومیوها در آن بسیار بود هر سال بوقتی که درخت غبیر
اکل ببیرون آورده زنان ایشانرا شهوت غلبه کند چنانچه
تعرض بمردان کنند و هر ساله در آن وقت این حالت
پیدا شود چنانچه کوبه راه در حوالی روز هندیان
قریه ایست بزمین فارس در مابین دو کوه انجا چا
هیست که دایم آب از آن بیرون آید هیچکس نزدیک
آن چاه نتواند شد و اگر مرغ بر بالای آن چاه طیران
کند بسوزد و در آن چاه افتد باسه جزیره ایست در بحر
شام در آن شهرها و قریه‌ها است وانجا سباع و مار و کژدم
نباشد و اگر سبع و مار و کژدم در آن جزیره در آید
همان زمان استنشاق هوای آن کند هلاك شود
وانجا میوها بسیار بود و قبج در کوههای آن بسیار
باشد معرفت اقلیم رابع به انچه باو متعلق است
مبداء آن موضعیست که عرض انها سی و سه درجه
و ثلثان درجه باشد و غایت درازی روز چهارده ساعت
و ربعی باشد و طرف جنوبی آن سه هزار و سیصد و
سی و دو فرسخ و سدس فرسخی است و طرف شمالی

آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ و هریك از دو طرف
شرقی و غربی آن صد و هفتده فرسخ و خمس فرسخی است
و مساحت سطح این اقلیم سیصد و هفتاد و هشت
هزار و سی و هشت فرسخ و ربعی است و بعضی موا
ضع که درین اقلیم است اینست که مذکور می شود
ابه موضعیست نزدیك بساوه و بعضی از ملوك عجم
بر نهری که نزدیك بانست قنطره بنا کرده است که
هفتاد طاق است و در روی زمین گویند مثل آن
پلی نیست و مابین این قنطره و ساوه زمینی است
که در آن گل بسیار میشود و همان پادشاه مقدار دو فرسخ
را سنك فرش انداخته تا مردم راه گذر از زحمت نشود
اذربیجان ولایتی است مشتمل بر بلاد و قری و جبال
و انهار بسیار و جبل سان کوهیست در آن بلاد
بقرب اردبیل و در عالم کوهی از آن بلندتر نیست و بر آن
قبر یکی از انبیاست علیهما السلام و بر سر آن کوه
چشمهای آبست گرم که بیماریان باستشفا انجا آیند
و نهر ارس در آن ولایت است گویند هر کس بر آن نهر

پیاده عبور کند چون پای خود بر پشت زن حامله مالد
در وقت وضع حمل بر وی آسان شود و نهر دینور آنجاست
و آن نهریست که آب بسیار دارد و اگر سوار در آن آب
در آید آب از سر او بگذرد و در موضعی که آنرا مرند گویند
بزمین فرو رود و از آن هیچ اثری نماند و چون بچهار
فرسخ از آن دور شود باز بروی زمین آید و در آن
ولایت چشمه ایست که آب آن سنگ شود و چون
قالب خشت از آن آب پر کنند و یک لحظه بگذارند
سنگ چون خشت حاصل شود **آمل** از بلاد طبر
ستانست از عجایب آن زمین آنست که چون گوسفند
در آنجا در آید لاغر شود هر چند او را تربیت کنند
و بعد از شش ماه همین استخوان ماند **اُبُلَّه** نا
حیتی است از بصره در آن اشجار و انهار بسیار است
بمرتبه که آفتاب بر عکس اکثر اراضی آن نیفتد و قری
در میان اشجار پیدا نشود و آنرا از جنان دنیا شمرده
اند و انهار آن مأخوذ از دجله است **ابهر** از بلاد
جبل است آب و اشجار در آن بسیار است آنرا شاپور

اثو

خواد

مى شود

٣٦

ذو الاکتاف بنا کرده و در آن امرودی حاصل شود
که هر یک چند نارنجی بغایت شیرین و پر آب و در تمام
زمستان آنرا تازه نگاه دارند و در نواحی اصفهان
شهر کوچک است آنرا نیز ابهر گویند **ابیورد** و آنرا باورد
گویند باورد بن گودرز آنرا بنا کرده است آب بد دارد
و هر غریب که از آن آب بخورد در عرق پی او رشته پیدا
شود و مردمی که در آن مقیم اند اکثر اوقات بآن مبتلی
باشند و فضیل بن عیاض رحمة الله علیه که از کبار
مشایخ است از آنجا بوده است **اردبیل** از بلاد آذربیجان
است آب و هوای نیک دارد و بجوانب او کوه محیط
است و در دو فرسخی آن کوهی بلند است که هرگز بی
برف نباشد مردم آنجا غلیظ الطبع و بدخلق باشند
ابو حامد اندلسی گوید که در بیرون آن شهر سنگ
بزرگیست که شبیهست بآهن زیادت از دویست من
چون مردم محتاج باران شوند آنرا بر عجله نهند
و در شهر آورند باران بارد مادام که آن سنگ در آن
شهر باشد **اصفهان** شهر بزرگیست آب و هوای

تنگ دارد و در و بیماری کم باشد و مردم خوب صورت
و خوش ذهن آنجا بسیار باشند و سیب تا یکسال
در آن تازه بماند و گندم در آنجا شبنه نخورد و سیب
آنجا بوی بسیار ندارد ولیکن چون از آنجا بیرون
آرند بوی بسیار دهد بمرتبه که اگر در قافله باشد
مردم قافله همه رایحه آن استشمام نمایند شعرا
و علما و ارباب فضل از آنجا بسیار بوده اند لیکن
مردم آنجا را بخل نسبت کرده اند و در آنجا مسجدیست
که هرکس در آن مسجد سوگند بدروغ خورد عضوی
از اعضای او خلل پیدا کند اغشنه دهیست از دیههای
بخارا ولادت ابو علی بن سینا آنجا بوده بطالع سرطان
و زهره و مشتری در سرطان و قمر و عطارد در سنبله
و مریخ در عقرب و آفتاب در اسد و راس و شعری یمانی
بر درجه طالع چون ده سال شد علم عربیت تمام بدست
آورده و در دوازده سالگی فتوی می نوشت بر مذهب ابی
حنیفه و در شانزده سالگی قانون طب تصنیف کرده
چون بیست و چهار ساله شد هیچ علم نبود که او

تحصیل

تحصیل آن نکرده و وفات وی در همدان بوده در سنه
ثمان و اربعمایه هجریه و عمر او پنجاه و هشت سال بود
ایلابستان قریه ایست درمیان اسفراین و جاجان
و در آنجا غاری کوهیست که از آن آب بسیار بیرون
می آید و اگر در وقتی از اوقات سال آب آن منقطع
شود مردم جامهای نو پوشند و بدر آن غار روند
و اهل ساز و خوانندها آنجا جمع شوند و بلهو و لعب
اشتغال نمایند بعد از یکلحظه آب بیرون آید
بابل نام قریه ایست برکنار آب فرات و در زمان
قدیم معموره بوده و حالا ویرانست و در آنجا چاهیست
که آنرا چاه دانیال گویند یهود و نصاری بآنجا آیند
و در عیدهای خود و مشهور اینست که چاه هاروت
و ماروت است و سنگ عظیم بر سر آن چاه است
مجاهد مفسر در زمان حجاج بآنجا رفته و حجاج فرموده
هرکس را موکل است بر آن چاه تا آن دو ملک را باو نمایند
مجاهد گوید که با آن شخص در آن چاه رفتم ایشان را
دیدم سرنگون هر یکی قدر کوهی و بندهای آهنین

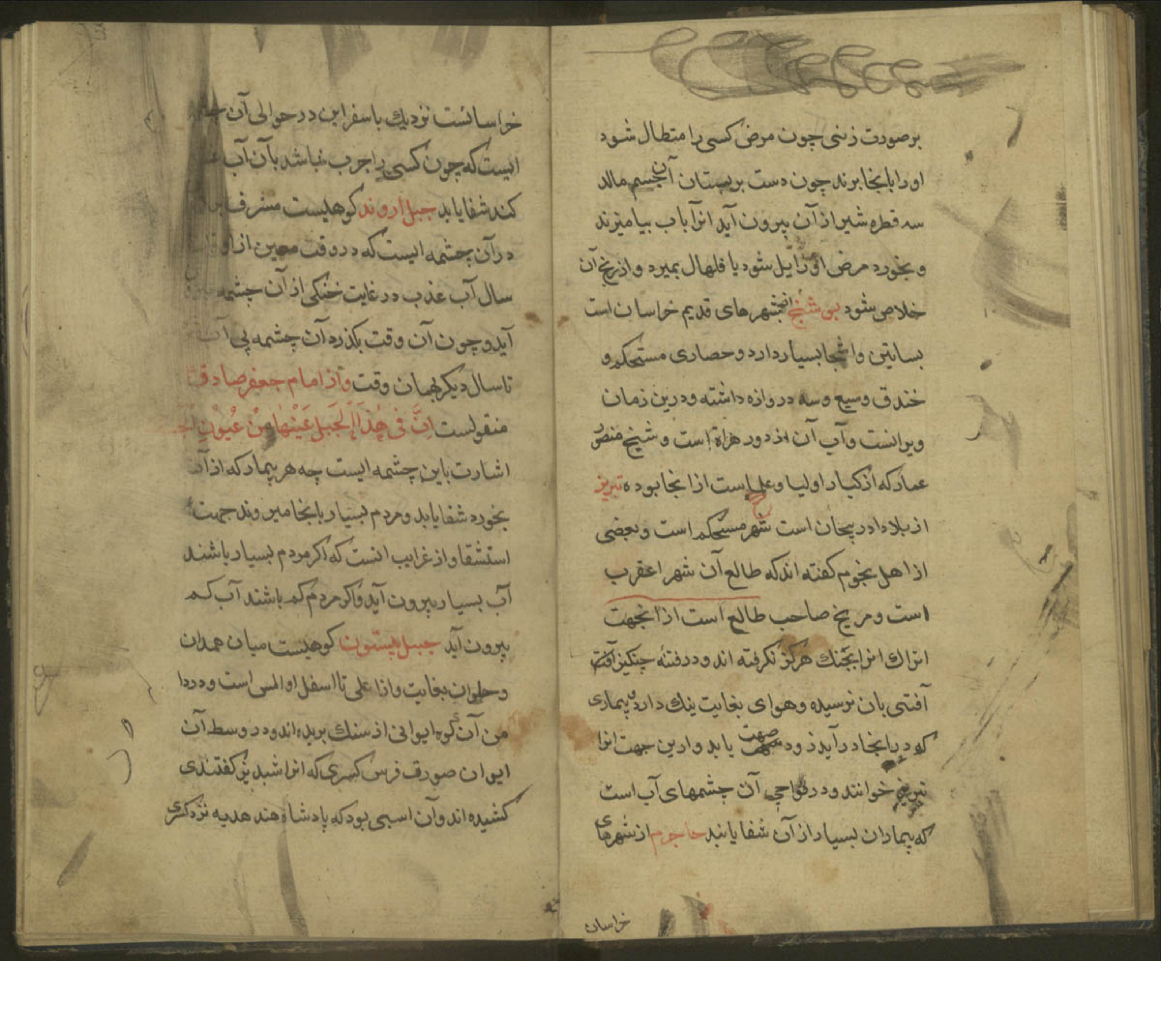
بر پای ایشان پس چون مجاهد بید انها را گفت الله
اکبر چون این کلمه را شنیدند اضطراب عظیم در ایشان
پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بندها منقطع شود
شهر مشهور است در انجا معدن لعل و معدن
لاجورد و معدن بجاده و معدن بلور است و از عجایب
انجا حجر فتیله است و او مشابه لوح است و چون
او را در روغن اندازند باتش مشتعل شود و همچون
فتیله سوزد و چون روغن آخر شود همچنان م
مشتعل باشد و انجا سنگ دیگر باشد چون شب
در خانه باشد اندکی روشنایی دهد **بدوجود**
شهریست بقرب همدان اشجار و فواکه بسیار بود
و در بعضی زمین آن زعفران خود روی بود و اصحاب
تواریخ گفته اند که در قدیم الایام لشکری بدان
شهر آمد چون صباح شد **حضرت حق سبحانه**
همه را سنگ گردانیده بود و آثار آن تا این زمان
باقیست **بسطام** شهر قریب به امغانست و از عجایب
آن شهر آنست که انجا کسی عاشق نشود و اگر عاشق

بآن

بآن شهر در آید عشق او زایل شود و آب انجا چون
بناشتا بخورند بوی دهان را زایل کرداند و در آن
دیار رمد نبود و مرغ خانگی ایشان نجاست نخورد
و عود در انجا بوی ندهد رایحهٔ مشک و عبیر و
سایر طیبها آنجا بغایت بود **بصره** شهر مشهور است
در زمان اسلام بنا شده در آن شهر خرما بسیار بود
و علما و مشایخ و اهل فضل از انجا بسیار بوده اند
و دجله و فرات در قریب بصره جمع شود پس از شمال
بجانب جنوب روند و انرا جزر گویند پس از
جنوب بر گردد و باز بشمال رود انرا مد گویند هر
شبانروزی دو بار این مد و جزر واقع شود
و از عجایب بصره آنست که در وقت رطب بر نخلها
غراب بسیار جمع شوند چنانچه نخلها سیاه
شود و یک خرما ضرر نرسانند و چون خرما بریده
شود در پای نخلها از زمین را میکاوند و خرمای
حشف را که باد ریخته پیدا میکنند و میخورند دیگر
عجایب آنست که چون خرما بر درخت باشد باد در موضع

که از خشك میکنند اصلا مکس در آن ننشیند و اگر
خرما در موضع دیگر بیفکند چندان مکس بر آن نشیند
که سیاه شود **بغداد** و از مدینة الاسلام گویند هوای
لطیف دارد و آب آن بهترین آبهای عالم است
و از بلاد قدیمست ویران شده بوده ابو جعفر دوانقی
از اعمادت کرده است مشایخ طریقت و علما و اهل
فضل از بغداد بسیار بوده اند چنانچه حصر و عدّ آن
متعسر است و گفته اند که کسری آن شهر را بغلام خود
باقطاع داده بود و او را بتی بود که او را میرسید نام
آن بغ آن غلام گفت که بغداد ای اعطانیه الصنم و از این
جهت مکروه داشته اند که از بغداد گویند و بعضی
گفته اند که بغ باغ است یعنی بوستان و داد نام مردیست
بغشور و از شبورغان نیز گویند شهریست میان
هراة و مرو و مزروعات و بساتین و آبهای روان
بسیار دارد و ابو الحسن نوری از کبار و مشایخ
و محیی السنت از کبار محدثین از انجا بوده اند
بلخ شهر قدیم است از مشایخ هر بلاد خراسان

از منوچهر بن ایرج بن فریدون بنا کرده و در قدیم
انجا خانه ساخته بودند صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع
آن زیاده از صد ذراع و از بطریق کعبه زیادت می
میکردند و بت خانهٔ ایشان بود و ملوك هند و چین
بزیارت آن می آمده اند و تحفهای آورده اند و در زمان
خلافت عثمان آن را ویران ساختند مشایخ طریقت
و مجتهدان و علما و اهل فضل انجا بسیار بوده اند
بلد قریه ایست از اعمال موصل هر سال وقت خروج
گل درخت غبیرا شهوت و قاع بر زنان انجا غالب شود
و از دواج از غلبه قصای او طاین اهل ایشان عاجز باشند
و حیا از ایشان مرتفع شود و بمردم تعرض کنند
و از غایت بی تحمل از آن قریه بیرون روند که قریب
بآن موضع باشند و چند روز انجا توقف کنند تا
تا این مرض برطرف شود **بلور** ناحیتی نزدیك
قشمیر انجا موضعیست که هر سال سه ماه متصل
برف و باران آید چنانچه قرص افتاب در آن سه ماه
مرئی نشود و خانه ایست انجا که در آن جسمی است



بر صورت زنی چون مرض کسی را متطاول شود
او را بآنجا برند چون دست بر پستان آن مجسم مالد
سه قطره شیر از آن بیرون آید آن را باب بیامیزند
و بخورد مرض او زایل شود یا فی‌الحال بمیرد و از رنج آن
خلاص شود **بوشنج** از شهرهای قدیم خراسان است
بساتین و باغ بسیار دارد و حصاری مستحکم و
خندق وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان
ویرانست و آب آن از رود هراة است و شیخ منصور
عماد که از کبار اولیا و علما است از آنجا بوده **تبریز**
از بلاد آذربیجان است شهر مستحکم است و بعضی
از اهل نجوم گفته‌اند که طالع آن شهر عقرب
است و مریخ صاحب طالع است از آن جهت
اتراک آن را بجنگ هرگز نگرفته‌اند و در فتنهٔ چنگیز آفت
آفتی بآن نرسیده و هوای بغایت نیک دارد و بیماری
کودرا آنجا در آید زود صحت یابد و ازین جهت آن را
تبریز خوانند و در نواحی آن چشمهای آب است
که بیماران بسیار از آن شفا یابند **جاجرم** از شهرهای

خراسانست نزدیک باسفراین در حوالی آن ج...
ایست که چون کسی را جرب باشد بآن آب غ...
کند شفا یابد **جبل اروند** کوهیست مشرف با...
در آن چشمه ایست که در وقت معین از او...
سال آب عذب در غایت خنکی از آن چشمه...
آید و چون آن وقت بگذرد آن چشمه بی آب...
تا سال دیگر همان وقت **و از امام جعفر صادق**
منقولست **اِنَّ فی هٰذَا الجَبَلِ عَیْنًا مِنْ عُیُونِ الج...**
اشارت باین چشمه ایست چه هر بیمار که از آن
بخورد شفا یابد و مردم بسیار بآنجا میروند جهت
استسقا و از غرایب آنست که اگر مردم بسیار باشند
آب بسیار بیرون آید و اگر مردم کم باشند آب کم
بیرون آید **جبل بیستون** کوهیست میان همدان
و حلوان بغایت و از اعلی تا اسفل او املس است و در دامن
آن کوه ایوانی از سنگ بریده‌اند و در وسط آن
ایوان صورت فرس کسری که آن را شبدیز گفتندی
کشیده‌اند و آن اسبی بود که پادشاه هند هدیه نزد کسری

فرستاده بود و هرچند برو سواری کردندی مانده
نشدی و مادام که زین بر پشت او بودی بول و روث
نینداختی و چون لگام در دهان او بودی کف نینداختی
پس آن اسب هلاک شد و کسری از آن بسیار محزون
شد چون مصوران این صورت کشیدند کسری را از نظر
در آن تسلی واقع می شد و دیگر شبدیز که عشیقهٔ کسری
بود نیز کشیده اند بر وجهی که حسن و ملاحت آن در دل
اثر می کند صاحب صور اقالیم گوید شنیده ام که شخصی برین
صورت عاشق شد چنانچه عشق او بدیوانگی کشید بعد از آن
یعنی آن صورت را خراب کردند تا کسی دیگر را مثل
این صورت دست ندهد جبل دماوند قریب بری است
ارتفاع آن بمرتبه ایست که مرغ در طیران بذروهٔ آن نرسد
و بعضی گفته اند که از صد فرسخ مرئی می شود و در آن
معدن کبریت بسیار است و گویند کبریت احمر اینجا بدست
می آید و در حوالی آن نقبها گوگرد اصفر منجمد می شود
و چون آفتاب در آن اثر کند مشتعل شود جبل ساوه
قریب بساوه است صاحب صور اقالیم گوید که براه کوه بالا

رفتم چون یک تیر راه برفتم ایوانی ظاهر شد بغایت
وسیع چنانکه هزار کس در آن توانند نشست و از سقف
آن چهار سنگ بر شکل پستان عورات بیرون آمده
و از سه سنگ از آن آب متقاطر می شود و در پیش این
ایوان نقبه ایست که دو در دارد از اهل ساوه شنیدم
که ولد الزنا چون درین نقبه در آید از آن طرف بیرون
نتواند رفت و هر کس ولد زنا نباشد بآسانی بیرون رود
جرجان شهر مشهور است بقرب طبرستان آن را ازید
بن مهلب بنا کرده و در اینجا میوه های بلاد سردسیر
و بلاد گرمسیر هر دو هست و در جبال و صحاری آن
میوه های مباح و ریاحین ممتعه بسیار است لیکن
هوای عفن دارد و مردم غریب اینجا زود مریض شوند
و در اینجا چشمه ایست که آن را چشمه سیاه سنگ گویند
و در راهی که بآن چشمه میروند صنفی از کرمهاست
چون کسی آب از آن چشمه برگیرد و در راه پای
او برین کرم رسد آب تلخ شود جوجسته از قریهٔ همدانست
و قصر بهرام گور اینجاست و از عجایب دنیاست

قصری عظیم است و منازل و غرف و بیوت بسیار دارد
همه یک سنگست کوهی بوده که در آن این عمارت
بریده‌اند و هیچ مفصل ندارد و بهرام گور از ملوک
فرس بوده چنین گویند تیرانداز مثل او نبوده جیلان
ولایتی است میان قزوین و بحر خزر مسالک صعب
دارد اینجا باران بسیار آید چنان باشد که چهل شبانروز
باران منقطع نشود صاحب صور الاقالیم گوید که چون
باران دایمی شود و مردم از آن ملول شوند و شب
بانگ شغال شنوند بعد از آن بانگ سگ مردم یکدیگر را
بشارت دهند بانقطاع باران و این را بسیار تجربه
کرده‌اند اینجا برنج بسیار حاصل شود و ابریشم شغل مردم
ایشان زراعت برنج است و شغل زنان ایشان ترتیب
ذوالقرنین چنین گویند که زنان ایشان بغایت جمیله‌اند
حصن الطاق حصنی مستحکم است در طبرستان
در زمان قدیم خزانه ملوک فرس بوده و آن نقبی است
در کوهی که مسالک صعب دارد چون در آن نقب در آیند
مقدار مسافت یک میل بغایت تاریک است بعد از آن
فضای

فضای پیدا شود بمنزله شهری بزرگ و در واسطه آن
چشمه است که آب از نقبه بیرون می آید و بعد از آن
بنقبه دیگر فرو میرود و مابین آن دو نقبه ده ذراع است
و از غرایب آنست که نزدیک باین حصن طاقی شبیه
بدکان است چون انرا ملطخ بنجاست سازند فی
الحال ابر پیدا شود و باران باریدن گیرد تا آن
هنگام که پاک و شسته شود دامغان شهری بزرگست
مابین ری و نیشابور آب آن از کوه می آید و صد و
بیست قسم میشود همه برابر و صد و بیست قریه از آن
آب میخورند و در حوالی آن نقب کوهی است که در یک
وقت از اوقات سال بادی از آن نقب می آید که بر هر
جوان که وزد هلاک شود و نادر باشد که از آن خلاص
شود و در بعضی از کوههای آن چشمه است که چون
نجاستی در آنجا افتد چندان باد شود که وهم خراب
شدن عمارات بود و در یک از قریه‌ای آن چشمه
ایست که چون خرقه ملطخ بخون حیض شود و در آن
اندازند باد شود و در وقع خرمنها اگر باد کمتر باشد

این عمل کنند دوراق موضعی است بخوزستان و آن
ولایتی است درمابین بصره و فارس در آن موضع
چشمهای آب گرم بسیار است و احیانا شعلها مشا
هده میشود که از آن چشمها متصاعد میگردد و آن
آبها در دو حوض مجتمع میشود یکی مردان و دیگری
بجهت زنان هر کس بند هیچ در آن آب رود از آن
استفاع یابد و اگر لحظه در آن آب بود اعضا همه آبله
شود و بسوزد دیار بکر ناحیتی است میان شام
و عرقان در آن قری و مدن بسیار است و از عجایب
آن چشمه هرماس است بقرب نصیبین و آن را بند
از زین محکم کرده اند و یک ثقبه بان گذاشته اند
از آن آب بسیار بیرون می آید و اگر آن ثقبه
گشاده‌تر شود چندان آب بیرون آید که آن شهر
خراب شود دیر الجب دیریست میان موصل و اربل
هر کس را جراغ باشد چون بان دیر آید شفا یابد
دیر سعید در غربی موصل است در ایام بهار در
حوالی آن دیر ازهار و ریاحین غریبه بسیار

باشد

باشد و خاک آنرا در دفع السم لدغ عقرب خاصیت
عجب است و اگر آن خاک را در سوراخ کژدم زنند
بمیرد دی از شهرهای قدیم است آنرا بوبن خراسان
که از ملوک فارس است بنا کرده و از این جهت نسبت
بان را رازی باشد و اصحاب تواریخ گفته اند که
بکرات این شهر از قتل عام و زلزله ویران شده
و باز عمارت یافته و در زمان حکومت ابوجعفر
دیوانقی آنرا عمارت کرده اند گفته اند که هوای آن در
فصل خریف سهام مسمومه خاصه مردم غریب
را و مشایخ کبار و افضل عالیمقدار از آنجا بسیار
بوده اند زنجان شهر مشهور است هوای نیک
دارد مردم خوب صورة آنجا بسیار بوده و آنجا
کوهی است که آنرا جبل بزاو گویند چنین گویند
که در روی زمین مثل آن جایی نیست آب
و هوای بغایت لطیف دارد و گیاهای آن
همه ریاحین است در فصل ربیع بوی ریا
حین آن از مواضع بعیده استشمام می نمایند

ابو ریحان کفته است که در زنجان کنزدم بنا
شد الا در موضعی که از امقبرهٔ طبر کویند و چون
کنزدم از آن مقبره بیرون برند بهمان موضع باز آید
ساماره شهر بزرک بوده است در سنه احدی وعشرین
ومایتین معتصم بالله بنا کرده است جنین کویند که
در عمارت مسجد جامع آن پانصد هزار مثقال طلا
خرج کرده است و درین مسجد سردابه ایست که مشهور
است بانکه **امام مهدی هادی علیه السلام** انجا
غایب شده است و در زمان سلطان سنجر بود در
این سردابه اسبی بسته بودند که زین ولکام او
نقره و طلا بوده چون سلطان انجا رسیده که
این اسب را پرسیده که این اسب را چرا اینجا بسته
اند کفته اند که تا بهترین مردم این سردابه بیرون
اید واین را سوار شود سلطان کفت که بهترین
مردم زمانه منم وآن اسب را سوار شد وبرفت
واین عمل برو مبارک نبود چه هم در آن نزد
یک اتراک غلبه کردند ومملکت از دست او بیرون

رفت

رفت وسامره را اترك ویراکنده اند وهمچنان ویرانست
ساوه شهر مشهور است انجاد واشماد ومیوها بسیار
دارد ودر قدیم الزمان بر کنار بحیرهٔ بوده وآن بحیره
در شب ولادت **حضرت رسالت پناه صلی الله علیه**
خشك شده وصاحب صور اقالیم کفته اند که
بجهت لطافت هوا وطیب خاك مردم خوب
صورت موزون الطبع واقف بر قواعد موسیقی
در انجا بسیار باشند وعلما واهل فضل وکرم از
انجا بسیار بوده اند ونیز کفته اند که از انجا جمعی
پیدا شده اند که هریك وحید ونادر عصر خود بوده
اند مثل عماد الملك وزیر سلطان خوارزم شاه
بوده صاحب تدبیر وعلم بانواع علوم بوده باتفاق
مثل مسکوی طبیبی که معالجی بهتر از وکسی ندیده
ومثل سعد مغنی که هم آواز نیك داشته وهم
فایق علم موسیقی نیك میدانسته وعرب بحسن
صوت او مثل زده اند ومثل رنك مصارع که اکثر بلاد
را سیر کرده وهیچ مصارع با و مقاومت ننموده وغیر

شده وصاحب صو
١ا

ذلك كه تعداد آن موجب تطويل است واز عجايبست
كه خار ترنجبين در آن زمين باشد و بهر سى سال
يكنوبت ترنجبين بسيار بوان پيدا شود وتا سى سال
ديكر ترنجبين نباشد مهيران موضعى است از نواحى
باميانه در كوههاى آن چشمهاى آبست كه چون
كسى نجاستى درانجا اندازد آب جوش كند و
بسيار شود ود عقب آن كس روان شود واكر باو
برسد او را فرا كيرد وغرق كند سلماست شهريست
از اذربيجان ميان تبريز وارمنيه درانجا چشمه ايست
كه چون مجذوم از آن غسل كند شفا يابد واين را
تجربه كرده اند سميرم موضعيست ميان اصفهان
وشيراز درآن چشمه آبيست كه بآن ملخ دفع
كند واز عجايب دنيا وآن چنانست كه چون در
در موضعى ملخ پيدا شود از آن آب بركيرند بشرطى
كه آب را بر زمين ننهد وكسى كه آن آب برداشته
باشد درآن باز پس نكرد پس طيور سودانى كه انها
سار كويند تابع آن آب شوند وملخ را بكشند كويند

هريك از آن در روزى هزار ملخ را تخمينا بكشند
وعجيب تر انكه از اين مرغان كسى در حوالى آن
چشمه نمى بيند سناباد از قرى طوس بوده ودرين
زمان ببركات مزار حضرت امام رضا عليه التحية والسلام
شهر شده وانرا مشهد كويند حضرت امام ع فوت شده
مامون كفت تا انحضرت را در جوار هارون الرشيد
دفن كردند ديك قبر بعضى از اصحاب تواريخ
كفته اند كه رشيد در قبريست كه مشهوراست بانكه
قبر امام است عليه وامام در قبريست كه مشهور
است بانكه قبر رشيد است واين از جمله مكرهاى
مامون است سنجار شهر مشهوراست بقرب موصل
عمارت عاليه دارد وانجا حمامهاست كه هيچ جا
مثل آن نيست وكوهى كه كشتى نوح بر ان فرود
آمده نزديك بآنست اهل تواريخ كفته اند كه سلطان
جلال الدين ملكشاه چون بان موضع رسيد
كنيزكى داشت كه از و حامله بود او را درد وضع حمل
پيدا شد منجمان كفتند كه امروز نظرات بد ست

اکر ولادت او در روز فرداواقع شود و این فرزند
پادشاه رفیع المقدار شود بفرمود تا او را معلق
نکاه داشتند تا در روز دیکر سلطان سنجر متولد
شد این موضع را بنام او باز خوانند شهر روز
موضعیست که نزدیک بهمدان اهل آن الکزی
کرد و قطاع الطریق اند و طابوت ملک بنی اسرا
یل از انجا بوده است کویند از هیچکس بجنک نکرفته
است و آن ببرکت دعای داود است و سلیمان علیهما
السلام که در حق آن موضع واقع شده بود کویند
دران موضع ابله و رهد کمتر واقع شود و انجا صنفی
از کرم است که یکسال انکور بار آورد و یکسال میوهٔ دیکر
که هر یک دانه چند جوزی باشد بغایت سرخ و انرا
ودع کویند و حب الزلم که از ادویه باه است دران
موضع است و در موضع دیکر نیست شیز از ولایت
اذربیجان است در میان آن شهر مثل حوض
ابیست قریب یک جریب و قعر آن معلوم نیست
کویند که ریسمان قریب چهار هزار ذراع باثقالها

دران فرستاده اند بپایان آن نرسیده و از عجایب
که هر چند سنک رعد بجانب آن انداختند و دران
شهر نیفتد و اکر چند که نزدیک بسور آن باشد
و ذر ردشت آتش پر است از انجا بوده و انجا آتشکده
اتشکده است که دایم آتش میکنند و آتش آن نمیرد
و اصلا خاکستر جمع نمیشود طبرستان ولایت
مشهور است و انرا مازندران کویند و چنین کویند
که یکی از ملوک عجم را در زندان او کناهکاران بسیار
جمع شده بودند و وزیرش چنان مصلحت دید که ایشا
بموضعی فرستد که انرا آبادان کنند باین موضع فر
ستاد ایشانرا و انجا درخت و جنکل بسیار بود طبرها
بدست آوردند و اشجار آنرا قطع میکردند از این
جهت اهل انجا را طبرستان کفتند و اشجار و میاه بسیار
دارد و لیکن هوای بد دارد و انجا درختی است که چون
قطعه قطعه از چوب آن در آب اندازند ماهی که دران
آب بوده بمیرد و جبل طارق انجاست و انجا کوه ایست
که انرا تخت سلیمان کویند چون ملطی بجاستی

از ساخت ابن عادم علیه السلام بنا کرده است و از عجایب
اینموضع آنست که زنبور در آن نیاید و اگر در آید هلاك
شود و نیز قراب ابقع آنجا در نیاید عبدالله آباد
دهیست درمیان قزوین و همدان و در آن چشمه
آب گرم است که از آن برمیجوشد مقدار قامت مرد
چون تخم مرغ بر سر عمود آب نهند بر آن پاشند و پخته
شود از حرارت آب و این آبها در حوض جمع شود
و بیماران در آن اب غسل کنند شفا یابد غزنه
ولایت وسیع است در طرف خراسان که بجانب
هند است آب و هوا و خاك نیك دارد ولیکن
سرمای سخت باشد و انجا عقبه ایست مشهور در
یك جانب ان عقبه زمین است که هوای آن
بغایت گرم است و در جانب دیگر زمینی است
که هوا بغایت سرد باشد و در بلاد غزنه مرض کمتر
باشد و عمر دراز باشد و مار و کژدم و حشرات
موذیه کمتر باشد و چشمه آب آیست انجا
که اگر نجاست در آن چشمه افتد باران شود

شود باران باریدن گیرد و چندان بارد که آن موضع شسته
شود گویند انجا صنفی از مرغ است که چند فاخته و در
ایام بهار ظاهر شود و چون پیدا شود صنفی از عصافیر
تابع او شوند و یك عصفور جهت او دانه و غذا آورد
چون اخر روز شود آن عصفور را بخورد و روز دیگر
عصفور دیگر بیاید و خدمت او کند و او او را نیز بخورد
و همچنین تا آخر بهار بعد از آن آن مرغ و اتباع او غایب
شوند تا سال دیگر طمغاج شهر بزرگیست از بلاد
ترك فربه بسیار دارد و درمیان دو کوه است و یك
راسك دارد که بضرورت باید گذشت چون آن ره
بگیرند و هیچکس در نتوانند آمد زنان و مردمان بینه
موی بریدن ندارند و از عجایب انجاست کبا زنان ا
ایشان که صحبت واقع میشود هر نوبت بکارت معا
ودت می نماید و انجا دو چشمه آبست یکی شیرین
و دیگری شور هر دو در یك غدیر جمع شوند و از آن
غدیر دو جوی آب روان میشود و یکی شور و دیگری
شیرین طیب موضعیست میان واسط خوزستان

یا برف و تا آن نجاست از انجا بیرون نیند از بند
آن باز ندکی بر طرف نشود غور ولایتی است میان
هرات و غزنه و جبال بسیار دارد و آب و هوای
نیك دارد و در انجا حیوانیست که انرا سمندر گویند
وان حیوانیست مشابه موش در اتش درآید
و اتش او را نسوزد و چون از اتش بیرون اید پاکیزه
شده باشد فراهان قریه ایست از قریهای همدان
و در حوالی آن بحیره ایست چهار فرسخ و در ایام
خریف که مردم آن قریه مستغنی از آب باشند
آب در آن بحیره سر دهند و چون تابستان و بهار
شود و محتاج شوند بآب آب را چون از آن باز
گیرند آن همه نمك شود و از عجایب انست که اگر
مردم را از نمك آن منع کنند آن آب بزمین
فرو رود و نمك نشود و اگر مردم را منع نکنند
نمك شود و گویند این بجهت طلسمی است که
یکی از حکما ساخته در آن موضع والله اعلم
قرمیسین میان همدان و حلوانست اهل تواریخ

گفته

گفته اند که قباد بن فیروز انجا تختی بنا کرده صد
ذراع در صد ذراع و ارتفاع از سنگ تراشیده و آن
سنگها را بمسمار آهنین بر یکدیگر ترکیب کرده اند
بر وجهی که مفاصل آن مرئی نمیشود و در زمان
کسری پرویز روی زمین بجهت ملازمت او
جمع شده بر این تخت نشسته اند مثل فغفور پادشاه
چین و خاقان پادشاه ترك و داهر پادشاه هند
و قیصر پادشاه روم و گفته اند از مطبخ کسری تا
این موضع چهار فرسخ بوده است غلامان او از
مطبخ صف کشیده صحن و طبق بدست یکدیگر میدا
ده اند تا باین موضع قزوین شهر بزرگست و سور
دارد و سور اصغر بنای شاپور است و سور دویم بنای
هارون الرشید و در آن مساجد بسیار است و از جمله
چهار مسجد است که در آن دعا مستجابست و از غرایب
دنیا باغهای قزوین است که در سالی یك آب بیش
نخورد و میوهای آن بغایت سیراب و لطیف باشد
و انجا فضاییست که آن را مقابر یهود گویند و در انجا

و انجا فضاییست

از قبر نیست چون چهارپای را درد شکم گیرد بان د
قضا اوردند و او را بگرد آن بگردانند درد شکم او زایل شود و در انجا
مقبره ایست که قبور مشایخ و علما و شهدا در آن بسیار
است و شب مردم بزیارت آیند و همه کس نورها بینند
که از ان قبور بیرون می آید و بافر و میمنه و مشایخ
و علما و ارباب فضل از انجا بسیار بوده اند قم موضعیست
میان ساوه و کاشان و در سنه ثلاث و ثمانین هجریه
حجاج از او شهر ساخته و در نزدیک آن نمک
ساریست که هر کس از آن نمک برگیرد و ثمن
آن انجا نگذارد چهارپای او لنگ شود و در قدیم
الایام انجا مار و کژدم بسیار بوده یکی از حکماء
انجا طلسمی ساخته تا مار و کژدم بکوهی رفته اند
که نزدیک بآنست و هیچکس بجهت آن بآن کوه
نمی تواند رفت کران شهریست در زمین ترک
از ناحیت بخست و در انجا چشمه ایست که آهن
و مس و سایر منطبعه را در آن چشمه اندازند
بگدازد کرکان قریه ایست نزدیک بقرمیسین و در قدیم

الایام

الایام انجا کژدم بسیار بوده بلنیاس حکیم فرموده
پادشاه عصر انجا طلسمی ساخته و بعد از آن
در آن قریه کسی کژدم ندیده و اگر خاک آن
قریه را در آب کنند و کژدم گزیده را از آن
آب دهند درد ساکن شود و اگر آن خاک کسی
با خود دارد و کژدم بدست گیرد و او را ضرر نرساند
و اگر خاک آن قریه را بموضعی دیگر برند و دیوا
آن خانه که بان گل کنند کژدم در آن خانه
نیاید مادران موضعیست پایان سمنان و دا
مغان و در بعضی جبال آن دره ایست که در وقت
از اوقات سال از آن باد سخت بیرون می آید که
بهر حیوان که رسد او را هلاک کند و این دره بیک
فرسخست و کشادگی او چهارصد ذراع است
و از این باد تا دو فرسخ میرسد مادرستان موضعیست
نزدیک حلوان انجا ایوان عظیم است و در پیش
آن ایوان از باغ عظیم است گویند که آن باغ را بهرام
گور بنا کرده و از عجایب این ایوان انکه یکنصف که

خاک

(ن)

بجانب کوه دارد برف بسیار می افتد و بران نصف
دیگر نمی برف افتد **مرو** از بلاد خراسانست انرا ذو القر
نین بنا کرده در زمین هموار است در آن کوه کمتر است
و زمین آن شوره زار است و ریگ بسیار دارد و علما
و فقها و مشایخ از آنجا بسیار بوده اند و بوذرجمهر
حکیم نیز از آنجا بوده و آن شهر هیچ عیب ندارد
الا آنکه عرق مدنی پیدا میشود و ابو الاسحاق طا
لقانی گوید که در مرو در موضعی نشسته بودم با جمع
مردم دیوار کهنه بود در آن موضع بیفتاد تا دو چند آنکه
آدم از آن بیرون آمد یکی از آن شکسته شد و دندانها
بریخت یکدانرا وزن کردند دو من بود والله اعلم بحقیقه
نصیبین شهر معموریست نزدیک بسنجار آب و اشجار
و بساتین بسیار دارد ولیکن هوای بد دارد هر غریب
که آنجا رسد بیمار شود و از خواص آن شهر است که آنجا
عادل نباشد و هر حاکم که آنجا آید ظلم بسیار کند
نهاوند شهریست نزدیک همدان آنرا شیخ المرسلین
نوح پیغمبر علیه السلام بنا کرده و در آنجا سنگی

عظیم است

عظیم است و در آن سنگ نقبه ایست مقدار یک گز یک نیز
و هر روز یکنوبت از آن آب بسیار بیرون آید و زراعت
بسیار از آن آب خورد و باز منقطع شود تا روز دیگر
و در بعضی جبال آن سنگ بزرگیست که چون کسی
را غایبی یا مریضی باشد یا از و چیزی دزدیده باشند شب
نزدیک آن سنگ بخواب رود احوال آن غایب مریض
یا دزدیده را در خواب ببیند و نزدیک نهاوند چشمه
ایست در شعب کوهی چون کسی محتاج آب باشد در شعب
آن کوه در آید و باواز بلند بگوید که محتاج آبم
و بعد از آن بجانب زراعت خود رود آب روان شود و آب
عقب او جاری شود و چون زراعت او آب خورده
نزد شعب رود بگوید که آب کفایت است و پای بر
زمین زند آب منقطع شود **نیشابور** از بلاد خرا
سانست مجمع علما و شعرا و مشایخ بوده است قبر
شیخ فرید الدین عطار آنجاست و آنجا معدن طین
خوردنیست و مثل آن در هیچ موضعی نیست و معدن
فیروزه نیز آنجاست **بخوی** بلاد و قری است بو شرقی

دجله نزدیک بموصل و یونس پیغمبر ع انجا می بوده
وتلی است که دعای قوم یونس بر آن تل مستجاب آنرا تل
توبه گویند و شب جمعه مردم بزیارت آن تل روند
صاحب تحفة الغرایب گفته است که انجا طاحونه ایست
که همهٔ ادوات آن از سنگ است و چون طحان
خواهد که آن سنگ ساکن شود گوید اسکن بحق
یونس علیه السلام سنگ ساکن شود و چون فارغ
شود گوید از شغل خود فارغ شدم سنگ در حرکت اید
واسط شهریست میان کوفه و بصره در سنه اربع وثما
نین هجریه حجاج ظالم انرا بنا کرده بوده است انجا
هیچ نوع چیزی و جرمی از ایشان ظاهر نبوده و دیی
کسی در ذمهٔ ایشان نبوده و آورده اند که صد و بیست
هزار آدم در زندان او کشته شده بودند و بعد از و
جمعی کثیر از علما و فضلا و ارباب اهل فضل پیدا شده اند
هراة بفتح هاست و مشهور در السنهٔ عوام بکسر هاست
از اعظم بلاد خراسانست و در اطراف و جوانب او آب
روانست وانرا اسکندر بنا کرده در وقتی که متوجه

چین بو

چین بود بان موضع رسید قری بسیار دید و باد صبا
در آن موضع بسیار بود و موافق مزاج خود
یافت هوای آن موضع و آب آنرا و نیز حصاری
نداشتند مردم را فرمود که شهری بنا کنند و طول
و عرض آنرا تعین کرده مقرر نمود که چون باز گردد آنچه
خراج کرده باشند عوض بدهد چون معاودت نمود گفت
بران وجه که من گفته بودم بنا نکرده اند و ایشانرا چیزی
نداد و در آن نزدیک بچهار فرسخ است و صاحب تقویم
البلدان گوید که در قدیم هراة چهار دروازه داشت
یکی بر جانب شمال و انرا دروازهٔ بلخ گفتندی و یکی بر جانب
جنوب و آنرا دروازهٔ سیستان می گفته اند و یکی بر جانب
مشرق و آنرا دروازهٔ شیراز گفتندی و حالا این
اسما تغییر یافته و یک دروازه در جانب شمال زیادت شده
همدان شهر مشهور است انرا همدان بن فلوج بن سام
بن نهیبان نوح بنا کرده و در قدیم هر یک از طول و عرض
آن چهار فرسخ بوده است و درین زمان بر آن حال
نمانده است آب و هوای لطیف دارد و در آن اشجار

وفواکه بسیار است ولهو وطرب بر اهل آن غالب است
بجهت آنکه طالع آن ثور است وصاحب طالع زهره
واز خواص آن شهر آنست که هر حزین که در آن شهر
در آید شادمان گردد ولیکن ملامت بر مردم ایشان
غالب است وبلیناس حکیم بود در آن شهر طلسمی ساخته
از سنگ بر صورت شیری بجهت برودت وکثرت برف
بل موضعیست در سه فرسنگی قزوین در آنجا کوهیست
که صور جمع کثیر از آدمیان وگوسفندان وسایر حیوانات
در آن کوه است همه سنگ شده گویند جماعتی نافرمان
بوده اند **حضرت حق جل وعلی** ایشانرا واموال ایشان
را مسخ کرده **بلیکان** شهریست محکم در جبال بدخشان
معدن نقره آنجاست ومعدن دیگر است آنجا سنگ
مشابه لعل بیرون می آید ولعل نیست **صاحب** صور
اقالیم گوید که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بوده
است واهل بلخ باو بیرون آمدند واو بگریخت واین
موضع را حصار ساخت وانجا عمارت غریبه بنا کرده واز
جمله حمامی است از عجایب دنیا جامه خانهٔ او مربع است

حیوانات

وانرا

وانرا منقش ساخته بصورت حیوانات ودر حمام پیدا
نیست وبر حیطان جامه خانه بیست وچهار حلقه
است هر حلقه را بکشند دری باز شود وقبه پیدا شود بر مثال
جامه خانه الا آنکه بر دیوارهای آن هفده حلقه است
که هر حلقه را بکشند قبه پیدا شود مثل قبه ماقبل الا آنکه
حلقهای آن هفت بود وهر حلقه را بکشند درین قبه در حمام
باز شود وعالم بفتح این هفت در حمامی از این هفت در
یکی بنفس خود راه در جامه خانه اول بجوید ودرین حمام
از کسی اجره طلب ندارد وسطل وفوطه وهر چیز که
احتیاج شود همه مهیاست وچون از حمام بیرون
آید واو را طعام دهند هر کس را بقدر حال او واین حمام
اوقاف بسیار دارد وبتصرف اولاد ناصر خسرو است
واز عجایب این حمام آنست که همه خانهای این حمام
بیک چراغ روشنست وبر سطح این حمام کسی را
نمیگذارند وکسی عالم بطریق بنای آن نیست
والله اعلم بحقیقة الحال **معرفت اقلیم پنجم وآنچه
بآن متعلق است** ابتدای آن موضعی است که عرض

آن سی و نه درجه باشد و غایت درازی روز چهارده
ساعت و سه ربع ساعتی و طرف جنوبی آن سه هزار
و صد و چهارده فرسخ است و طرف شمالی او دو هزار
و نهصد و هشت فرسخ و هر یک از طرف شرقی و غربی
آن نود و نه فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت
سطح این اقلیم دویست نود و نه هزار و چهارصد و نود
و سه فرسخ و سه عشر فرسخی است اما مواضع
این اقلیم بدین وجه است آمل شهر محکم است
از بلاد جزیره نزدیک دجله و آنجا و بساتین بسیار دارد
و بعضی از اهل تواریخ گفته اند که آنجا کوهیست
و در آنجا شکافیست و در آن شکاف شمشیریست هر کس
دست در آن شکاف کند و قبضهٔ شمشیر بگیرد آن
شمشیر در اضطراب آید و آنکس بلرزد و آن شمشیر
آهن بخود کشد همچون مقناطیس ابروق موضعیست
از بلاد روم و آنجا موضعیست که در آنجا جمعی از مقتو
لانند که جراحت سیف و رمح در اعضای ایشان
ظاهر است و جامهای ایشان و هیچ چیز از ایشان

تغیر

تغیر نیافته و پنج کس بر پای ایستاده پشت ایشان
بر دیوار است گویند جمعی از صحابه و تابعین بوده
اند رضی الله عنهم که در زمان خلافت عمر آنجا شهید اند
ارزن الروم آنجا چشمه ایست که آنرا عین الفرات
گویند هر کس در بهار از آن آب غسل کند در آن سال
از مرض ایمن باشد و در قرب شهر چشمه ایست که
آب آن چشمه بر می جوشد و آواز آب از دور مسموع
می شود و هر حیوانی که نزدیک بآن چشمه رسد
فی الحال بمیرد کسی است آنجا موکل نمیگذارد که کسی
بگرد آن چشمه بگردد ارمینیه ناحیت ایست میان آذر
بیجان و روم آنجا چشمه ایست که آنرا عین الذراوند
گویند چون کسی را جرب یا سلعه یا جراحتی باشد
یا استخوان شکسته باشد و بآن آب غسل کند شفا یابد
صاحب تحفه الغرایب گوید که آنجا خانهٔ آتش است
که سطح آن از ساروج است و میزاب از نحاس دارد
و در تحت میزاب حوض پر است از رخام چون
آتش در آن بر افروزند و آب نجس بر سطح آن ریزند

تا از میزاب بیرون آید و در حوض در و باران چندان
بیاید که سطح آن شسته شود و آن حوض پر آب شود
اشبوند شهریست در اندلس بر کنار دریا و در حوالی
آن کوهیست و در آن کوه غاریست چون دریا موج
میزند و آب در آن غار در آید آن کوه در نظر متحرک
نماید گاهی مرتفع شود و گاهی منخفض و کوهی دیگر
هست که در آن سنگهاست که در شب چون شمع
روشنی دهد **امنوس** از بلاد روم است شهر دقیا
نوس است و اصحاب کهف از آن شهر فرار نموده
اند و از شهر تا کهف سه فرسخ است و در کهف بجانب
بنات النعش است آفتاب بآن در نیاید و هفت کس یاران
کهف در آمده اند شش از ایشان بر پشت تکیه داده
اند و یکی بر جانب یمین و در پایین پای ایشان کلبی است
خفته و از اعضای ایشان و اعضای کلب هیچ نریخته
و بر در کهف مسجدیست که دعا در او مستجابست و در
هر شب بر بالای آن کهف نور عظیم ظاهر میشود چنانکه
از شهر مرئی میشود **باب الابواب** شهریست بر کنار

بحر در آن جزیره بنا کرده اند از سنگ مستطیل است
طول دیوار آن ثلثان فرسخی است و عرض آن چهار
صد ذراع است نوشیروان آنرا بنا کرده و درهای آهنین
بر آن نشانده و برجهای بسیار داده و در هر برجی مسجدیست
و این موضع نزدیک بشروانست و سد اسکندر غیر اینست
یتم موضعیست بناحیت فرغانه که معدن زر و نقره
است و در کوهی از کوههای آن غاریست از آن
بخار همه بیرون می آید که در روز مشابه دود است
و در شب مشابه آتش است و از آن بخار حوالی
در آن غار می بندد و آن نشادر است **بخارا** از بلاد
ماوراء النهر است شهری قدیم است و قری و معموره
در حوالی بسیار دارد و در قدیم الایام بر شهر و بعضی
قری حوالی او ربض بوده و آن دوازده فرسخ در دو
ازده فرسخ است علما و فقها و اهل فضل از آنجا بسیار
بوده اند و مردم آن اهل علم و فضل محترم دارند **سبطه**
شهریست باندلس و در حوالی آن کوهیست که آنرا
جبل الکحل گویند در اول ماه از آن کوه سرمه بغایت

سیاه ظاهر میشود و تا هیچ نماند **ترکستان** جمیع
بلاد ترک را گویند و در جانب مشرق است و حد آن
در جانب عرض از اقلیم اول است تا اقلیم سابع صاحب
تحفه الغرایب گوید که در زمین ترکستان کوهیست
که آنرا جبل المسنک و در آنجا قطعهای زر و نقره یابند
وگاه باشد که قطعه مساوی راس گوسفندی بیابند اگر
از قطعهای خورد برگیرند از آن انتفاع یابند و اگر کسی قطعه
بزرگ برگیرد و بخانه خود آورد موت و طاعون در
آنخانه پیدا شود و چون آنرا به مکان آن برد برطرف
شود و اگر غریبی آنرا برگیرد او را هیچ ضرر نرسد دیگر
کوهیست که آنرا جبل کیفسان گویند هر مرغ که بر مسامت
آن طیران کند فی الحال بمیرد و ابو ریحان گفته که
آنجا کوهیست که چون سنگهای آنرا برهم سایند باران
پیدا شود و صاحب صور الاقالیم از بعضی تجار نقل
کرده است که در بلاد ترک موضعیست که در آنجا
صنفی حبوب زراعت کنند ثمره آن حد بطیخ شود پس
چون ثمره او پیدا شود و در حوالی آن بزر گیاهمای

که نازک باشد زراعت کنند پس چون آن میوه برسد
پوست او شق شود و سر بره از آن ظاهر شود و از آن
گیاهمای حوالی میخورد چون گیاه تمام شود وقت
گیرد و از آن بیرون آید و همه اعضای دارد الا آنکه
دنبه ندارد **تفلیس** از بلاد ایرانست و آن حدیتی است
میان آذربیجان و ارمنیه و آنرا نوشیروان بنا کرده
و در آن حمامی است که بغایت گرم است و آنرا بالای
آب گرم بنا کرده اند و احتیاج بآتش ندارد و در آن
شهر مسلمان و کافر باشند و کفار را نگذارند که در آن
حمام نگذارند **جرجانیه** قصبه خوارزمست کنار جیحون
اصحاب تواریخ گفته اند که یکی از ملوک بر جمعی مردم
غضب کرده بود بفرمود تا ایشانرا بموضع بعید از عمارات
فرستد ایشانرا باین موضع فرستادند و ایشان ماهی
میگرفتند و هیزم بسیار بود معاش بآن میگذرانیدند
پس آنرا خوارزم گفتند یعنی خوار بلغت ایشان گوشت
ماهی است و رزم هیزم را گویند و در آنجا بطیخ
بسیار و بی آب حاصل میشود بآن طریق که در حوالی



آن خار ترنجبین بسیار باشد در آن بهار آن خار را
از روی زمین ببرند و بیخ او را شق کنند و بزر خربزه در
آن شق وضع کنند و از خاک بپوشند آن بزر سبز شود
و از آن درخت خار آب خورد تا خربزه پیدا شود در
غایت لطافت و حلاوت **ختلون** در بلاد ترک است
آنجا شعب کوهی است که هر سال بیست روز صید بسیار
از آن بیرون می آید و اهل آن در این بیست روز صید
بسیار بدست آورند سال دیگر نشود دیگر آنجا صید نه
بیند **خلاطه** از بلاد ارمنیه است و بقرب آن از
عجایب دنیا بحیره ایست که ده ماه در آن ماهی و هیچ
حیوانی دیگر ظاهر نباشد و در دو ماه چندان ماهی
ظاهر شود که بدست بگیرند و بسیار بدیگر بلادها برند
روم بلادی واسعه است آب و هوای نیک دارد و اهل
آن بطرب مایل باشند و زعم اهل نجوم آنست این
بسبب آنست که آن بلاد بزهره منسوبست و چنین
گفته اند که در بلاد روم شتر را توالد نباشد و در بعضی
از بلاد روم چشمه ایست که چون نی در آن فرو برند

بسوزد

بسوزند و در آنجا کوهیست که آنرا جبل او لبنان
گویند که در میان آن کوه دره ایست که مستدیر است
هرکس در آن دره بگذرد در حال گرسنه نان یا پنیر خورد
از گزیدن سگ دیوانه او را از رنج نرسد اگر سگ
دیوانه بگزد از پای این شخص پنیر خورده بیرون
رود در حال خلاص شود **زیتونه** از بلاد روم است
و بر دو جانب آن دو نهر است و در شمال آن دریا است
و دور سور آن شهر چهل میل است و ارتفاع سور
آن شصت و دو ذراع و عرض آن هجده ذراع در آنجا
کنیسه ایست که طول آن ششصد ذراع و عرض آن
سیصد ذراع و ارتفاع سقف آن صد و پنجاه ذراع
و آنرا در سنگ بریده اند و تمام این سنگ کنیسه بمنزله
یک سنگ است و آنجا طلسم زیتون است و آن
عمودی است از مس و طول آن پنجاه ذراع و بر سر
آن عمود شکل مرغ است از زرد سرخ و در منقار
او چیزی است مثل زیتون و در هر چنگال نیز مثل
آن چون وقت زیتون شود هر مرغی که در آن زمین

باشند پایش با یک زیتون در منقار و دو زیتون در چنگا
لها و آن زیتونها را چون آن طلسم دیدند و اهل رومیه
آنها را جمع کنند و زیتون ایشان از آنجا باشد و گویند
این طلسم از عمل بلیناس حکیم است **سمرقند**
شهری مشهور است که از بلاد ماوراء النهر و اول کیکا
وس بن کیقباد بنا کرده و بعد از آن کویان شده تبع عما
رت بنا کرده و بعد از آن اسکندر سوری مستحکم ساخته
و آنجا عمارت عالی بنا کرده نهاده و صاحب تحفة الغرایب
گوید که در حوالی سمرقند کوهیست و در آن چشمه ایست
که تابستان آب آن یخ میشود و در زمستان بمرتبه
گرم میشود که چون دست در آن آب نهند آن را می سوزد
ساوش شهر بزرگست در ماوراء و در قدیم معمور بوده
آنجا کوهیست که معدن زر و پیروزه و آهن و کوه دیگر
است که سنگهای سیاه دارد و همچون انگشت میسوزد
و خاکستر آن بغایت سفید است که از آن جامه میشویند بغایت
سفید میشود **نب** شهریست باندلس و از عجایب
آنست که در آن شهر هیچ آدمی پیدا نمیشود و صنع

درزنو

و شریف که طبع او موزون بود **شفرمین** شهریست
باندلس بر ساحل بحر رومیله و عنبر اشهب از آنجا
ست در بعضی اوقات دریا عنبر را بساحل اند
ازد و حیوانی از آن بحر بیرون می آید و خود را در
سنگهای ماله و پشمی از و جدا میشود و بغایت نرم
و برنگ زر سرخ است مردمان آن را جمع کنند و از
آن جامه سازند در غایت حسن و آن جامه را از آن
شهر بیرون نمیگذارند **شنتره** مدینه ایست باندلس
از عجایب آن سیبی است که آنجا حاصل میشود
و در آن شهر سه شبر است و هیچ جا مثل آن سیب
پیدا نمیشود **طرطوشه** شهر قدیم است از بلاد اندلس
در آن [illegible] اند دور آن شهر بیشه بنا شد و در
بیرون شهر بسیار بود و در حوالی آن غاریست
که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیزی
که در آن غار افتد فی الحال مشتعل بشود و بسوزد
طلیطله شهر بزرگست از بلاد اندلس و هوای آن
در غایت لطافت است و در قرب سنگیست که چون

آنرا قایم [illegible] پیدا شود و چون آنرا بیندازند
باران بایستد قبره قبره شهری قدیم است از بلاد اند
لس در آنجا کهفی است و چو جامه یا چیزی در آن
کهف درون فرستند باد آنرا بیرون اندازد و بجانب
علو بالا برد یکی از ملوک بنی امیه بفرمود تا آن غار را
پرکاه کردند و مردم بر در آن غار بنشستند باد زور بران
کاه آورد آن مردم عاجز شدند از نگاه داشتن و هیچکس
را معلوم نشد که آنکاه بکدام جانب رفت قلسطونه
شهری قدیم است باندلس در کوه آن غاریست که
از سقف آن قطرات آب میچکد و در حفرهٔ صغیره جمع
میشود اگر جمع کثیر از این آب بخورد آن آب کم نشود
و هم در این غار میتی است که هیچ تغییر تغیر در وی پیدا
نشده و معلوم نیست که چه کس است قیصریه
شهری عظیم است از بلاد روم و در آنجا حمامی است
که بلیناس حکیم بجهت قیصر بنا کرده است و از عجایب
دنیا است بچراغی که در زمین آن حمام روشن کنند
روشنی میشود و نزدیک آن کوهیست که در آن مار

بسیار است طلسمی ساخته از [illegible] ماران
از آن کوه بیرون نمی آید لورقه شهری قدیم است در
اندلس گویند در آنجا انگوری حاصل میشود که یک
خوشهٔ آن بوزن پنجاه رطل میشود گندمی حاصل
میشود که یک دانهٔ آن مساوی صد دانه است
از گندم متعارف صاحب صور اقلیم گفته است
که در آنجا درخت زیتون است در کنیسه هر سال در
وقت معلوم گل بیرون می آورد و منعقد میشود
و در دیگر روز در روز دیگر سیاه رسیده میشود مدینه
مدینهٔ نحاس شهریست در بیابانهای ولایت
اندلس که در آن چهل فرسخ است و ارتفاع سور
آن پانصد ذراع بعضی گفته اند که ذوالقرنین آنرا
بنا کرده و صحیح آنست سلیمان علیه السلام آنرا
بنا کرده عبد الملک بن مروان در زمان حکومت خود
بموسی بن نصیر که عامل بلاد مغرب مغرب بود
از قبل او نوشت که برود و احوال این مدینه را
تحقیق کند کند و او از قیروان چهل سردود

بالشکر خود [illegible] کرد تا باین مدینه رسید کی مردمان را
فرستاد تا بوجود تا بود و راین بکشتند هیچ ردی بنافتد
پس منسل بسور آن بنای عالی بساخت و نردبانها
در بر هم ترکیب کرد و کسی را فرستاد تا بر سر سور رفت
پس در آن شهر نظر کرد بخندید و خود را در شهر
انداخت و چند کسی دیگر فرستاد هم باین طریق
خود را در شهر انداخت و در آخر کسی فرستاد و
ریسمان بلند در میان او بستند و چون بر سر سور رسید
میل کرد که خود را در آن شهر انداز د ریسمان را بقوة
تمام بکشید تا آن شخص بدو نیمه شد و از آن شهر
اصوات هایله بسیار بیرون آمد و شنیدند و معلوم
شد که ساکن این شهر جن اند و هر کس که بر بالای
سوری ایراو را در آنجا میکشند پس باز کشتند و هیچ
چیز معلوم نکردند **مراغه** از بلاد آذربیجان است شهر
قدیم است انهار و اثمار و اشجار بسیار دارد و بر تل
بلندی که خارج آن شهر است رصد خواجه نصیر
بوده است باستعانت مؤید الدین عرض و محی الدین

مغربی

مغربی و آنجا چشمه ایست بغایت گرم که مریضان چون
بآن آب غسل کنند شفا یابند و چون آب از آن چشمه
قدری دور شود سنگ شود آنجا کوهیست که آنرا
جبل زنجان گویند در آن چشمه آب شیرینیست چون
آرد بآن خمیر سازند بغایت خمیر آن نیك آید و از ین
آب منعقد میشود سنگهای بزرگ و مردم در ابنیه
آنرا [illegible] **مسطیله** از ولایت روم است بر سا
حل دریا زمستان و تابستان آنجا باران باشد بر
وجهی که نتوانند غله خود پاك کنند خوشها را درخا
نهای آورند و در درون خانها پاك می کنند
مصیصه از بلاد روم است در آنجا نوعی از پوست
ستین می باشد که شپش در آن نمی شود و چون
آنرا بشویند از حال خود متغیر نشود **ملطیه** از
بلاد روم است در کوه آن چشمه ایست که چون
حیوانات از آن بخورند متضرر نشود و چون مسافت
اندك آب آن چشمه برود همچون سنگ محکم شود
بویان موضعی بوده است در زمین روم قریب

بد دریا و در آن بلاد وقری بسیار بوده وحالا آنرا بتمام
آب گرفته واز عجایب آن زمین این بوده است که هرکس
که در آن زمین چیزی یاد میگرفتند دیگر او را فراموش نمی
شده وچنین گویند که چون کشتی در آن موضع رسد هرکس
از اصحاب کشتی چیزی فراموش کرده باشد او را بیاد
آید واز آن موضع حکما بسیار بوده اند والله اعلم بالصواب

معرفت اقلیم ششم وآنچه متعلق بدانست مبدا آن
موضعیست که عرض آن چهل وسه درجه ونیم بوده
وغایت درازی روز پانزده ساعت وربعی وطرف جنوبی
آن دو هزار ونهصد وهشت فرسخ ونصف فرسخ است
وطرف شمالی آن دوهزار وهفصد ویازده فرسخ و
خمس فرسخ است وهریک از طرف شرقی وغربی
آن هشتاد وهشت فرسخ وثلث فرسخ است ومساحت
سطح این اقلیم دویست وسی وپنج هزار وسی وچهار
فرسخ وثلثان فرسخ است ومواضع مشهور این اقلیم
بدین وجه است ابواده شهر بزرگست در بلاد فرنگ
وبناهای آن از سنگ است بانی آن وصیت کرده که

که زنان

که زنان در آن شهر در نیایند وبنا بر وصیت زنان
در نیایند وآنجا زر سرخ ونقره بسیار باشد چنانچه
جمیع اوانی ایشان از زر یا نقره سازند اشت
از بلاد فرنگ است وچون اهل آن شهر متاعی
بخرند بهای آن بر آن بنویسند چون کسی را
آن بکار رود بی زیاده ونقصان خود در دکان همیشه
ننشیند وحارسی در دکان نگذارند امطرخت
شهر عظیم است از بلاد فرنگ آنجا هیزم نباشد
لیکن مرغزاریست که چون در تابستان آب آن
کم شود از گل آن بر شکل طوق قرصها بسازند ودر
آفتاب خشک کنند وآنرا در عوض هیزم بسوزند
آن همه خاکستر شود وان گشت از آن حاصل نشود
باکویه شهریست نزدیک شیروان ودر آن چشمه
عظیم است از نفط وحاصل آن هرسال مبلغ کلی است
واز غرایب است که خاک آن حرارت ندارد ومردم
در صحرا جانوری صید کنند انبوبه از نیل که مجوف
باشد بر پوست صید محکم سازند وآنرا در خاک دفن

کنند سر آن انبوبه را بیرون کذرند بعد یک لحظه ماء
آن لحم از انبوبه بیرون آمدن کیرد پس چون ما
بقیه آن تمام شود کوشت را بیرون آورند پخته
شده باشد بلاد بغراج قومی اند از اتراک اند که ایشا
نرا لحیه نیست وسبلت هست و پادشاه ایشان
همه وقت علوی باشد از نسل یحیی بن زید و حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را علیه السلام بخدایی
اعتقاد دارند و علامات آن پادشاه که از نسل زید است
طول لحیه است و از معجز آن پادشاه دانند و در بلاد
ایشان و کاو نباشد و میش بسیار بوده بلاد تاتار طا
یفه عظیم اند از اتراک مشابه سباع در سخت دلی
و خون ریختن و تعذیب حیوانات و نزد ایشان
حل و حرمت نیست و افتاب را بخدایی میپرستند بلاد
تغزغز قومی از اتراک اند و اسب خود را تعظیم بسیار
میکنند و مردار میخورند و چون قوس قزح ظاهر
شود آن روز عید کنند اینجا سنگی است که آنرا حجر المطر
کویند چون بر صاحب رعاف یا بر غیر آن بزنند چون

از آن

از آن بازایستد و نیک شود بلاد چگل قومی از اتراک
ایشانرا پادشاه نباشد و محارم خود را نکاه نکنند و سهیل
و جواز و بنا النعش را عادت کنند و شعری یمانیه را رب
الارباب کویند و در آن بلاد شیر و کاو نباشد و سنگ
پادزهر از آنجا آورند بلاد خیتان قومی از اتراکند اصحاب
عقل و دانش بر کسی ظلم نکنند و از حرام اجتناب
کنند و از آنجا مشکیست بغایت خوشبوی و چون
از آنجا بیرون برند بوی ندهد و آنجا کوهیست که
در وصنفی از مار است که هر کس در ایشان نظر کند
بمیرد و این ماران از کوه صنفی از سنکست که چون صاحب
حمی آنرا با خود دارد تب از و زایل شود لیکن این
نفع در آن بلاد باشد و بس بلاد خزلخ قومی از
ترک اند بغایت ظالم و میان ایشان زنا و قمار
بسیار است و با زنان و دختران و خواهران قمار
کنند و مادام که در مجلس قمار باشند جایز است
که فدا این هند و باز استانند و چون از مجلس برخیزد
ند اختیار از دست بیرون رود و آنجا نهریست

که در آن هادان شد چشم هر حیوانی که بر ایشان
افتد بیهوش شود **بلاد خرخیز** قومی از ترک اند نماز
میگزارند روی بجنوب و در آن نماز کلام مرده وار
میخوانند بجای قرآن و زحل و زهره را تعظیم میکنند
و مریخ را شوم شمرند و آنجا سباع بسیار بود و در
آنجا نوعی از سنگ است که بشب چون چراغ درفشد
بلاد خزر جماعتی عظیم اند از اتراک مساکن خلف
باب الابواب است بعضی از ایشان سفید اند در غایت
جمال و بعضی گندم گون در غایت حسن و ایشان را
قرا خزر خوانند و پادشاه ایشان چون از چهل بگذرد
او را عزل کنند یا بکشند و گویند که عقل او ناقص شده
و تدبیر مملکت نتواند کرد **بلاد خطلخ** قومی از اتراک
اند که در جنگ دلیرتر از سایر اتراک باشند و خواهر
آنرا نکاح کنند و اگر کسی در میان ایشان زنا کند زانی
و زانیه هر دو را بکشند و نزد ایشان طلاق نباشد
و مهر زن تمام مال زوج باشد و پادشاه بجز یک نکاح نکند
اتفاق کنند و او را بکشند **بلاد روس** طایفه بسیار اند

از اتراک و بلاد ایشان نزدیک ببلاد اصقالبه است
و از اصناف بنی آدم هیچ صنف از ایشان نجس تر نیست
از نجاست احتراز نکنند و عادت ایشان آنست
که چون کسی در آنجا دزدی کند او را بر درختی کشند و
همچنان بگذارند تا بمیرد و اعضای او از هم بریزند **بلاد غز**
جمعی بسیار اند از اتراک که درهای ایشان همه از سنگ
است و چوب و نی در آنجا صنفی از سنگ سفید است
که چون آنرا با خود دارند قولنج را نفع دهد و سنگی
دیگر است که چون کارد و شمشیر را بر آن مالند در هیچ
جز اثر نکند و نبرد **بلاد کیمیال** صنفی از اتراک اند که گوشت
حیوان ماده نخورند و آنجا صنفی از عنب است که نصف
آن بغایت سفید است و نصفی بسیار سیاه و نیز صنفی از
سنگ است که چون در آب اندازند باران آید و هر کس
از هشتاد سالگی بگذرد او را عبادت کنند مگر آنکس که معیوب
باشد و در آن بلاد کوهیست و در آن کوه حفره ایست
مقدار یک شبر یا بیست و آن چشمه ایست که اگر یک
لشکر از آن آب برخورند مقدار یک اصبع از آب آن

کم نشود **رومیه** از بلاد روم است شهریست بغایت
بزرك و در جهت محیط آن سیزده فرسخ است و هر فرسخی
سه دروازه است دو سور محیط است بآن از سنك
رخام و عرض سور آن سیزده فرسخ است و ارتفاع آن
شصت و دو ذراع و ما بین آن دو سور دویست ذراع
و نهری در ما بین این دو سور است که بر تمام خانها
دوران میکند و عرض آن نهر بیست و سه ذراع است
و دو دروازه است از دروازهای آن یکی را باب الا
لذهب کویند و دیکری را باب الملك مسافت ما بین
این دو دروازه چهار فرسخ است و در ما بین این دو
دروازه بازاریست که استونهای آن همه از مس
است و سقف آن نیز از مس است و در بالای
آن بازار بازار دیکر است و عمارات عالیه و کنا
یس قدیمه بسیار است از جمله کنیسه است که
هزار و دویست اسطوانه است از مرمر دارد و هزار
و دویست اسطوانه از نحاس مذهب طول اسطوانه
پنجاه ذراع و هزار و دویست در دارد که از نحاس اصفر

ذراع

ریخته

ریخته اند و چهل در از زر سرخ است و ابواب از عاج
و ابنوس بسیار است و صد و سی هزار زنجیر
از زر سرخ آویخته است که قنادیل از آن معلق است
و طول آن یك فرسخ است و همچنین عرض آن و دیکر
طلسمات و اشیای دیکر در آن شهر هست که ذکر
آن موجب تطویل است اهل تواریخ کفته اند تا کسی
مشاهده آن شهر نکند عجایب انرا تصدیق نکند **سد
یاجوج و ماجوج** ایشان از اولاد یافث بن نوح
اند علیه السلام و آن سد در ما بین دو کوه عالیست
و ما بین آن صد فرسخ است و اساس آن چندان
بزمین فرو برده اند که بآب رسیده و انرا از سنك و
نحاس کداخته بروی آورده اند و بعد از آن انرا از
خشت آهنین بالا برده اند هر خشتی یك ذراع و نیم
و ثخن آن یك شبر و نحاس مذاب بجای طین را
استعمال کرده اند و ارتفاع آن چندانست که آن کوه
ها برابر شده و آن مقدار مد بصر است و یك دروازه
دارد و باب آن مصراع است و هر مصراعی شصت

داع وارتفاع آن هفتاد ذراع ثخن آن ~~هفتاد ذرا~~
ذراع وعرض عضاده آن باب بیست و پنج ذراع
ست والواثق بالله که از خلفای عباسیه بود جمعی
را فرستاد بزمین مشرق تا آن سد را دیده
و احوال وصفات آن معلوم کرده اند و نزدیک
اب سد حصاریست یکفرسخ که صناع آنجا مقام
اشته اند و از بقیه خشتهای آهنین آنجاه
ست که زنگ کرفته و برهم متصل شده بجهت
ی و آنجا جمعی مقرر کرده اند که محافظت آن
وازه میکنند هر جمعه ده سوار آنجا می آیند و مطر
ای آهنین بدست بقوة تمام آن در را میکوبند
جمعی از یاجوج و ماجوج که نزدیک آن دروازه
ه اند از آن صدا میگریزند شابران شهریست
نواحی باب الابواب و آنجا چاه عمیق است که
چاه بیجن کویند و افراسیاب بیجن را که پادشاه
ی بود در آن چاه بند کرده بود و سنگ عظیم
سر آن چاه انداخته و رستم بسبیل سفر آنجا

آمده

آمده و آن سنگ از سر آن چاه دور کرده و بیجن را بیرون
آورده و مملکت فرس باز بر بیجن قرار داد و بعد از آن
افراسیاب و لشکر او را مستأصل ~~ساختیم~~ و آن سنگ
در حوالی آن چاه است هرکس میرسد تعجب میکند
که رستم این سنگ را چون برگرفته است شیروان
ناحیتی است نزدیک بباب الابواب که انوشیروان
انرا عمارت کرده آنجا زمینی است مقدار یک تک
اسب در روز از آن دخانی ظاهر میشود و در شب
آتش و چون چوب در آن زمین فرو برند بسوزد
مسافران چون آنجا رسند حفره میکنند و دیگ
در آن حفره نهند و آب و گوشت وغیره در دیگ
کنند باندک زمانی پخته شود و گیاهی که انرا خصیة
الثعلب کویند و آن مشابه دو خصیه است یکی تازه
و یکی خشک انکه خشک است مضعف قوة باه است
و انکه تازه است مقوی قوت باه است شلشوین شهر
یست برکنار بحر محیط و در درون شهر چشمهای
آب شیرینست و اختیار طلاق در مذهب ایشان

منت خدایرا عزوجل

خصیه الثعلب

بدست زنان وآنجا نوعی از سرمه سازند که چون
در چشم کشند سیاهی آن زایل نشود و سبب زیادتی
حسن شود **فاراب** ولایتی است نزدیک ببلاد ساغون
ومسافت طول و عرض آن یکشبانروز است و بیشها
در آن بسیار است وابونصر بن محمد بن احمد الجوخانی
که مقدم حکماء اسلامی است از آنجا بوده و همچنین
اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغت و
خال او اسحاق بن ابراهیم صاحب دیوان الادب
که هر دو از ائمه لغت عرب اند باوجود آنکه فاراب
از اقصای بلاد ترکست **فرغانه** ناحیتی است
از بلاد ماوراء النهر نزدیک ببلاد ترک و در کوه آن
عنب و جوز و سایر فواکه و ریاحین بسیار باشد و معدن
فضه و ذهب و نحاس و حدید است و زیبق و فیروزه
آنجاهست وآنجا کوهی است که سنگ او چون هیزم
میسوزد و در آن نواحی میشود و در زمستان در غایت
حرارت باشد **قسطنطنیه** از بلاد روم است شهری بغایت
بزرگست و ارتفاع سور آن بیست و یک ذراع است و مناره

آن

آن از عجایب دنیاست و آن از آهن و رصاص است
چو باد مضاعف باشد آنرا بجنوب و شمال و مشرق
و مغرب میبرد و آنجا بجهت معرفت ساعتها
موضعی ساخته اند که دوازده باب دارد و هر یک
یک شبرو هر ساعت که از روز یا شب بگذرد دری
باز شود و شخصی بیرون آید بر پا بایستد تا ساعت تمام
شود و چون ساعت تمام شود و آن درون رود و در بسته
شود و دری دیگر باز شود و شخصی بیرون آید بر همین
مثال و علی هذا صاحب تحفه الغرایب گوید که در نهایت
خلیج قسطنطنیه قریه ایست و در آن خانه ایست از سنگ
و در آن خانه صورت مردان و زنان چون آدمی
را عضوی درد بگیرد در آن خانه در آید و بدست همان
عضو آن صورت را مسح کند و بعد از آن دست بر آن
عضو نهد درد زایل شود و قبر ابی ایوب انصاری
رضی الله عنه آنجاست در قبه و چون باران در آن
دیار نیاید سقف آن قبه را باز کنند و بدعاء باران
مشغول شوند ابر پیدا شود و باران بیارد **کرته**

شهری بزرگست از بلاد فرنج آنجا صنفی از مردم ساکن
اند که یک نصف روی ایشان چون برف سفید است
و نصف دیگر لون معتدل است **مدینة النساء**
شهریست بغایت بزرگ در جزیره بحر مغرب آنجا
همه زنان باشند و حکم هیچ مرد بر ایشان جاری
نیست بر اسب جابک سواری کنند و جنگ محکم
کنند و غلامان مملوک دارند چون شب در آید نز
دیک سیدهٔ خود روند پنهان و پیش از صبح بیرون
آیند و چون فرزند پیدا شود اگر مرد باشد او را بکشند
و اگر دختر باشد او را نگاه دارند **معرفت اقلیم سا
بع و آنچه بآن متعلق است** مبدا آن موضعیست
که عروض آنجا چهل و هفت درجه و ربعی باشد
و نهار اطول پانزده ساعت و سه ربع و طرف جنوبی
آن دو هزار و هفتصد و یازده فرسخ و خمس فرسخی است
و طرف شمال او دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ
و هریک از طرف شرقی و غربی آن شصت و نه
فرسخ و ثلثان فرسخی است و مساحت این اقلیم

صد و هشتاد و هفت هزار هفتصد و بیست و یک فرسخ
و ثلثان فرسخی است و درین اقلیم عمارت کمتر است
و بعضی از آن مذکور میشود **باطن روم** موضعیست
از بلاد روم مردم آن بر یکدیگر مشفق و مهربان باشند
و چون کسی متهم شود بدزدی یا بکاری دیگر قدری
آنرا انجیل بر آن خوانند و در چوب فرو برند و آن آهن
را از آتش گرفته بر بالای آن دو چوب نهند و متهم
دست بشوید و آن آهن را برگیرد و سه خطوه آنرا
ببرد و بیندازد پس دست او را بخرقه ببندند و کسی
را بر وی موکل سازند تا آنرا باز نکنند و در روز سیم باز
کنند اگر دست او آبله زده باشد و از آن آب میرفته
باشد مجرم باشند والا بی گناه **بخیسه** موضعیست
از بلاد ترک آنجا کوهیست بر قلهٔ کوه شبیه خرگاهی
از سنگ در درون خرگاه چشمه ایست که از خرگاه
میرود و از کوه بر زمین و آن آب بوی خوش دارد
بلغار شهر بزرگست بر ساحل بحر مانطس و عما
رات ایشان از چوب صنوبر است و سوران از چوب

بلوط سرما در آن دیار بسیار بود در زمستان و تابستان
برف از زمین ایشان منقطع نشود الا نادرا و در بعضی
تواریخ مشهور مذکور است که قومی که به یهود بنی
علیه السلام ایمان آورده بودند قرار نمودند و بر زمین
بلغار آمده اند و در آن زمین احیانا از عظام ایشان
ظاهر میشود و در بعضی از منه ماضیه آنجا کله آدمی
افتاده اند مثل قبه و یک دندان که عرض آن دو شبر بود
و طول آن چهار شبر و از عجایب آنست که در نزدیک
آن در موضع است که آن را دیسود و بود گویند چون
یکی از آن مردم در تابستان به بلغار در آیند چندان
سرما شود که زراعت ایشان از سرما تباه شود
و آنجا صنفی از مرغ است که نصف دیگر او شش ماه بجانب — اعلی از منقاد
یمین مایل بود و نصف دیگر شش ماه بجانب یسار
لام الف لا و نزدیک اکل برهم منطبق باشد گوشت
او نافع است سنگ گرده و مثانه را و بیضه او چون
بر برف یا یخ نهند بگدازد چون آتش صقلاب
در اعالی جبال روم است و چنین گویند که روم

وصقلب و فریخ و از منه برادران بوده اند از احفاد
بن یافث بن نوح علیه السلام هر یک در بقعه ساکن
شده اند و آن بقعه را بنام ایشان خوانند و زنا
پیش ایشان از اعظم جرایم است هر مرد و زن
که زنا کند دست و پای ایشان را به بندند و از تیر پاره
کنند و چون پسر کسی از ایشان بالغ شود پدر تیر و کمان
بدو دهد و گوید برو و بجهت خود کاری کن و او را
از پیش خود بیرون کند و او را بمنزله غریب و اجنبی دارد
— واسع است در بلاد صقالیه
معسنفر شهری واسع است در بلاد صقالیه بر کنار
دریا بیشهای بسیار دارد که لشکر در آن گذر شوانند
کرد و مهر زنان آنجا بسیار بود و مهر بر پدر ان از
داج بود و هر کرا پسران متعدد باشد درویش شود
و اگر دختران متعدد بود غنی گردد واطربورن قلعه
مستحکم است در زمین صقالیه آنجا چشمه آبیست
که آن را عین العسل گویند و طعم آن آب چون طعم
عسل است چون قدری بود طعم او متغیر شود و اندک
عفونتی پیدا کند بسبب عروق اشجار که بر کنار آنست

موقله از بلاد دوم است و در شرقی جبل اصحاب
کهف است رشید آنرا ویران کرده است **معرفت خارج
از اقلیم در جانب شمال تا آخر عمارت** مبدا آن
موضعیست که عرض آنجا پنجاه درجه و ثلثی باشد
و نهار اطول شانزده ساعت و ربعی و نهایت آن
موضعی بود که عرض آنجا شصت و شش درجه و نیم
باشد و نهار اطول آن بیست و چهار ساعت و طرف
جنوبی آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ است
و طرف شمالی آن دو هزار و پانصد و هشتاد و دو
فرسخ و هر یک از طرف غربی و شرقی آن سیصد و پنجاه
و نه فرسخ و سه ربع فرسخی است و مساحت سطح آن
نهصد و پنجاه هزار و سی و دو فرسخ و ربع فرسخی است
و درین قطعه اندک عمارتی است صوراف از بلاد
دوم است و آن بر دامن کوهیست بر کنار بحر قلزم
اهل آن شهر همه مسلمانند جزیره جابر انرا در بحر
محیط است و مسافت طول آن یازده روز و آب
خوردنی ایشان از آب باران است ورا بلاد بلغار

صاحب

صاحب صور اقالیم گفته است که میان آن بلغار
سه ماهه راه است اهل بلغار بتجارت آنجا روند
و هر کسی متاع خود در موضعی بنهند و نشان
کنند و بگذارند یک شب و چون روز دیگر بیایند در
حوالی متاع او عوض آن نهاده باشند اگر راضی
شود عوض برگیرد و الا متاع خود بر دارد و بایع
و مشتری همدیگر را نه بینند و درین قلعه از زمین
موضعیست که در زمستان از شدت سرما مردم
در حمامها مقام سازند والله اعلم **معرفت آنچه
مابین آخر عمارت و آخر ربع مسکون**
در طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد
هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ است و در باقی
این قطعه هزار و چهل و چهار فرسخ و چهار تسع
فرسخی و مساحت سطح این قطعه چهارصد و
بیست و دو هزار و چهارصد و هفتاد فرسخ و خمس
فرسخی است و اکثر اهل هیات گفته اند که درین
قطعه اصلا عمارت نیست و صاحب صور اقالیم

گفته است که بودا شهریست نزدیک بظلمات
و نهار اطول آن چهل شبانروز است و این
سخن اگر صحیح باشد باید که این شهر در بن قلعه
باشد چنانچه بر واقف علم هیات مخفی نماند
و بدانکه آنچه از عجایب و غرایب در این نسخه مذکور
شد از کتبی که در احوال بلاد فضلای این فن نو
شته اند نقل کرده شده و العهدة فی صحته ذلک وعد
مها علیهم و می تواند بود که بعضی از بلاد که در اقلیم
نوشته شده بحسب واقع از اقلیم دیگر باشد و
تحقیق آن در این مقام احتیاج نیست چه غرض
بیان غرایب و عجایب است از هر اقلیمی که باشد مسافت
جرم ارض چون اهل هیا مقادیر اجرام کواکب
بنسبت با جرام ارض تعیین کرده اند مناسب
چنانست که مقدار جرم ارض بیک نوعی تعیین دا
شته باشد تا مقادیر کواکب معلوم گردد و سابقا
گفتیم که مساحت سطح کره اربعه امثال سطح دایرهٔ
عظیمه آن کره است و در علم هندسه مقرر شده است

که چون

که چون ثلث نصف قطر کره را در مساحت سطح
آن کره ضرب کنند مساحت جرم آن کره حاصل
شود پس ثلث نصف قطر ارض را در اربعه امثال
مساحت ربع مسکون ضرب کردیم حاصل شد س
سیصد و چهار هزار و سی و یک تومان و هزار و
هشتصد و هشتاد و پنج فرسخ و سدس عشر
فرسخی و این فرسخ مجسم است و فرسخ مجسم عبارت
از جسم است که شش سطح مربع بان محیط باشد
بشرط آنکه هر مربع از آن یک فرسخ سطحی باشد و این
جسم مذکور مکعب یک فرسخ خطی است و سا
بقا مذکور شد که هر فرسخ خطی دوازده هزار
ذراع است مکعب او اعنی یک فرسخ مجسم صد و
هفتاد و دو هزار هشت صد هشت هزار تومان
ذراع مجسم باشد و استاد صناعت ابوریحان
بیرونی در بعضی از تصانیف خود مبرهن ساخته
است که یک مکعب ذراع از زمین بعضی یک ذراع
مجسم بوزن پانصد و چهل و چهار هزار و هشتصد

سطح

وشصت ونه مثقال است پس چون محاسب ماهر
باشد ودرین مساحت تامل نماید معلوم تواند شد
نمود که جسمی از زر که مساوی کرهٔ ارض باشد چند
مثقال شود و مضمون آیهٔ کریمه فَلَن یُقبَلَ مِن اَحَدِهِم
ملاء الارض ذهبا ولو افتدی به بوده ظاهر و منکشف
کرده والله اعلم بالموفق **مقالهٔ دویم در معرفت مساحت**
افلاک وکواکب وآنچه بآن متعلق است مقا
صد این مقاله هفت است **اول** معرفت ابعاد سطوح
افلاک از مرکز خاک **دویم** معرفت ثخن افلاک
سیم معرفت مساحت سطوح افلاک **چهارم**
معرفت یک درجه از دوایر عظام در هر فلکی **پنجم** معرفت
مقدار حرکت هر کوکبی در یک شبان روز بر تقدیری
که سریع السیر باشد **ششم** معرفت اقطار کواکب **هفتم**
معرفت اجرام کواکب **معرفت ابعاد سطوح** بدانکه
هر فلکی را دو سطح است یکی اقرب بزمین و آنرا سطح
مقعر خوانند و دیگری ابعد و آنرا سطح محدب گویند
وسطح محدب هر فلکی مساوی سطح مقعر فلک دیگر است

که فوق

که فوق است متصل باو بر زعم حکما افلاک متصل
یکدیگرند ومیان ایشان فاصله نیست واصحاب ارصاد
ابعاد کواکب از مرکز معلوم کرده اند باجزائی که
نصف قطر مایل قمر ونصف قطر خارج مرکز باقی
کواکب شصت جزو باشد وهمچنین انصاف اقطار
کواکب از مرکز عالم بوقت که در ابعد ابعاد باشند
از رصد معلوم شود ومقدار نصف قطر کواکب برآن
افزایند بعد سطح محدب آن فلک از مرکز عالم
حاصل آید و در قمر بعد محدب سطح مایل از مرکز
عالم حاصل آید و بعد محدب سطح ممثل او همان
بعد مقعر فلک عطارد بود و چون بعد مرکز کواکب
از مرکز عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشد حاصل کنند
و نصف قطر کواکب بران افزایند بعد سطح مقعر
فلک از مرکز عالم حاصل آید و بطلیموس در مجسطی
بعد نیرین را معلوم کرده است باجزائی که نصف
قطر ارض واحد باشد و متاخرین باقی ابعاد
را نیز بآن اجزا معلوم کرده اند و چون هر بعدی

باجزای که نصف قطر ارض باشد واحد کیرند معلوم
شود بآن طریق که اعداد فراسخ نصف قطر ارض
ضرب کنند تا فراسخ بعد مطلوب حاصل ایدو
و فراسخ نصف قطر ارض هشت هزار و دویست
و هفتاد و سه فرسخ و خمس و ربع سدس فرسخی باشد
پس میکوییم که بعد مقعر فلک قمر از مرکز عالم
چهار تومان و هزار و نهصد و پنجاه و دو فرسخ
و تسع اعشار فرسخی است و بعد محدب فلک
قمر از مرکز عالم یعنی بعد مقعر فلک عطارد هشت
تومان و پنج هزار و هفتصد و سی و هفت فرسخ
و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک عطارد
از مرکز عالم بیست و هفت تومان و پنج هزار و
چهارصد و نود فرسخ و سدس فرسخی است و بعد
محدب فلک زهره از مرکز عالم صد و هشتاد و
چهار تومان و نه هزار و ششصد و بیست و شش
فرسخ و نصف فرسخی و بعد محدب فلک شمس از
مرکز عالم دویست و دو تومان و هشت هزار و



هفتصد و پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و بعد فلک
فلک مریخ از مرکز عالم هزار و چهارصد و هفتاد و
هفت تومان و شش هزار و ششصد و هفتده فرسخ
و ربع فرسخی است و بعد محدب فلک مشتری از
مرکز عالم دو هزار و سیصد و نود و نه تومان و ده
هشتصد و شصت و چهار فرسخ است و بعد محدب
فلک زحل از مرکز عالم هزار و سیصد و پنجاه و
تومان و دو هزار و ششصد و هفتاد و هفت فرسخ
و نصف عشر فرسخی است و بعد محدب فلک ثوابت
از مرکز عالم همان بعد مقعر فلک اعظم است که
سه هزار و سیصد و پنجاه و سه تومان و هشت
هزار و صد و چهار فرسخ و ربع فرسخی است اما بعد
محدب فلک اعظم بقواعد حسابیه معلوم کردن
ممکن نیست و بدانکه سابقا معلوم شد که فرسخی
دوازده هزار ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار
اصبع و هر اصبعی شش جو پس اگر محاسب خواهد
که کامل باشد می تواند که این مقادیر شعیرات

حساب كند والله اعلم معرفت ثخن با آنچه
متعلق است چون خطی مستقیم از مرکز عالم خا
رج شود و بمحدب فلك اعلى رسد آنچه از بين
خط ما بين سطح مقعر و سطح محدب فلكى باشد
آن ثخن آن فلك باشد و طريق معرفت ثخن هر فلك
برآن وجه است كه بعد مقعر هر فلك را از بعد محدب
[illegible] كند باقى ثخن آن فلك بود پس ما اين
طريق بعد مقعر هر فلكى را كه در باب مقدم مذكور شد
از محدب او اسقاط كرديم حاصل آمد ثخن برين
وجه كه مذكور ميشود ثخن فلك قمر چهار تومان
و سه هزار و هفتصد و هشتاد و پنج فرسخ و ربع فرسخ
است و ثخن فلك عطارد هيژده تومان و نه
هفتصد و پنجاه سه فرسخ است و ثخن فلك
زهره صد و پنجاه و هفت تومان و چهار هزار دو صد
سى و سه فرسخ و ثلث فرسخ است و ثخن فلك
آفتاب هفده تومان و نه هزار دو صد بيست و
سه فرسخ و سه خمس فرسخ است و ثخن فلك

9

مريخ

مريخ هزار و دويست و هفتاد و چهار تومان
و هفت هزار و هشتصد و شصت و هشت فرسخ
و نصف سدس فرسخ است و ثخن فلك مشترى
نهصد و بيست و دو تومان چهار هزار و دويست
و چهل و هفت فرسخ و سه ربع فرسخ است و
ثخن فلك زحل نهصد و پنجاه و سه تومان
و هزار و هشتصد و سيزده فرسخ است و ثخن
فلك ثوابت پانزده هزار و چهار صد و بيست و شش
فرسخ و ثلثان فرسخ است بدانكه نصف قطر
محدب فلك شمس چنانكه در مبحث پيشتر
معلوم شد دويست و دو تومان و هشت و هفتصد
و پنجاه فرسخ و عشر فرسخ است و ضعف آن
چهار صد و پنجاه تومان و هفت هزار و پانصد
فرسخ و خمس فرسخ است و اين ثخن فلك آفتاب
است با افلاك ديگر و عناصر كه در جوف آنست
و ثخن فلك مريخ ازين زياده است بهشت صد و شصت
و نه تومان و سيصد و شصت و هفت فرسخ و از

اینجا معلوم شود عظم فلك مریخ پی ملاحظهٔ آن
اجسام که چون آنست فتبارك الله احسن
الخالقین وبدانکه بعد عالم عناصر ضعف بعد
مقعر فلك قمر است از مرکز ارض اعنی هشت تومان
وسه هزار ونهصد وپنج فرسخ وچهار خمس
فرسخی وچون نصف قطر ارض را که هزار ودویست
وهفتاد وسه فرسخ وخمس است از بعد مقعر فلك
اسقاط کنند باقی ماند چهار تومان وششصد و
هفتاد ونه فرسخ وهفت عشر فرسخی واین بعد
مقعر فلك قمر است معرفت مقادیر سطوح افلاك
بفراسخ اهل هیات تعرض بمساحت سطوح افلاك
نموده اند بجهت انکه تعبیر از اعداد آن خالی از
تفسیر نیست اما چون غرابتی داشت آنرا درین
مختصر ذکر کردیم وطریق آن چنانست که فراسخ
بعد آن سطح از مرکز ارض در ح ح کط مد که در
که نسبت محیط است بقطر ضرب کنند نصف محیط
عظیمه که بر آن سطح مفروض شود حاصل آید باز

همان فراسخ بعد آن سطح را از مرکز عالم در نصف فراسخ
محیط عظیمه مذکور ضرب کنند آنچه حاصل آید مساحت
سطح دایرهٔ عظیمهٔ مذکور بود واین ربع مساحت سطح
مستدیر است چنانکه در مقدمه مذکور شد پس اربعه
امثال سطح عظیمهٔ مذکوره مساحت سطح مستدیر
بود وما سطوح افلاك را باین طریق مساحت کردیم
واینجا ایراد کردیم ومساحت این سطوح بفراسخ
سطحی است یعنی بسطح مستوی مربع که هر ضلع او
یك فرسخ خطی است وسطح ممسوح هر مستدیر
مقیاس مساحت سطح مستوی لیکن برهان
هندسی قایم است بر انکه این سطح مستویه که از
حساب مساحت بر وجه مذکور میشود مبادی
این سطح مستدیر است وبنا بر ضابطهٔ مذکوره
سطوح افلاك را مساحت کردیم حاصل شد مساحت
آنها بدین وجه مذکور میشود مساحت سطح مقعر
فلك قمر هزار هزار ودویست ویازده هزار وهفتصد
وچهل تومان وشش هزار ونهصد وچهل وچهار

فرسخ وچهار

[فرسخ] و سه هزار و خمس فرسخی است وسطح محدب فلک قمر
نه هزار و هزار و دویست و سی و هشت هزار و دویست
و سی و هشت تومان هفت هزار و پانصد و پنجاه فرسخ
و ربع فرسخی است وسطح محدب فلک عطارد نود و پنج
هزار و سیصد و هفتاد و دو هزار و دویست و پنجاه
و شش تومان و شش هزار و نهصد و سی و هفت
فرسخ و خمس فرسخی است وسطح محدب فلک زهره
چهار هزار هزار و نود و نه هزار هزار و صد و سی هزار و
هشت صد و بیست و هشت تومان و هشت هزار و
نهصد و پانزده فرسخ و پنج سدس فرسخی است وسطح محدب
فلک شمس پنج هزار و صد و هفتاد و شش هزار هزار و
شش صد و ده هزار و ششصد و هفتاد و سه تومان
و هشت هزار و ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف
فرسخی است وسطح محدب فلک مریخ دویست و
هفتاد هزار هزار و چهارصد و پنجاه هزار هزار و پانصد و
شصت و پنج هزار و صد و چهل و یک تومان و
شش هزار و هفتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف

فرسخی است

فرسخی است وسطح فلک مشتری هفتصد و بیست
و سه هزار هزار و هشت صد و هفتاد و پنج هزار
هزار و نهصد و هفتاد و شش هزار و صد و چهل
و دو تومان و دویست و دوازده فرسخ است
وسطح محدب فلک هزار هزار هزار و چهارصد
و دوازده هزار هزار و هزار هزار و صد و پنجاه و هشت
هزار و هزار و پانصد و شش هزار و پانصد و هفت
تومان و شش هزار و هفتاد و نه فرسخ است
وسطح محدب فلک ثوابت هزار هزار هزار هزار هزار
و چهارصد و سیزده هزار هزار هزار و چهارصد
و هفتاد و نه هزار هزار و نهصد و پنجاه و هشت هزار
و بیست و هشت تومان و صد و هشت فرسخ
و سه خمس فرسخی است وسطح مقعر فلک اعظم همین
مقدار است و همچنین سطح مقعر فلک مساوی سطح
محدب فلکی است که تحت اوست بی واسطه و چون
فراسخ سطوح افلاک معلوم شد سابقا معلوم
شده است که هر یک فرسخ سطحی چهل جریب است

پس محاسب کامل اگر ملاحظهٔ تضییع عمر نکند تواند
که جزئیات سطح هر فلک را معلوم کند و الله الموفق
**معرفت مقدار یک درجه بفراسخ از محیط عظیمه که بر
سطح فلک مفروض شود** طریق آن چنانست که فراسخ
بعد سطح هر فلک را از مرکز عالم نسبت قطر بمحیط کج
کط مد است ضرب کنند تا محیط دایرهٔ عظیمهٔ مفروض
بر آن سطح حاصل آید پس محیط آن عظیمه را بر سیصد
و شصت بخش قسمت کنند تا حصهٔ یک درجه از
فراسخ بیرون آید و باین طریق حصهٔ هر یک از درجات
سطوح افلاک حساب کرده ایراد کردیم پس میگوییم
که مقدار یک درجه از عظیمه مقعر فلک قمر سیصد و
شش فرسخ است و سدس فرسخی و مقدار یک درجه
از عظیمهٔ محدب فلک قمر هزار و چهارصد و نود
و شش فرسخ و ثلث و نصف عشر فرسخی است و مقدار
یک درجه از محدب فلک عطارد چهار هزار و هشتصد
و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و مقدار یک درجه
از محدب فلک زهره سی و دو هزار و دویست و

هشتاد و دو فرسخ و نصف عشر فرسخی است و مقدار
یک درجه از محدب فلک شمس سی و پنج هزار و چهار
صد و هشت فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یک
درجه از محدب فلک مریخ دویست و پنجاه و هفت
هزار و نهصد و هفتده فرسخ و خمس فرسخی است و
مقدار یک درجه از محدب فلک مشتری چهارصد
و هژده هزار و هشت و نود و چهار فرسخ و ربع فرسخی
است و مقدار یک درجه از محدب فلک زحل پانصد
هشتاد و پنج هزار و صد و چهل و یک فرسخ و عشر
فرسخی است و مقدار یک درجه از محدب فلک ثوابت
پانصد و هفتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه و چهار فرسخ و ثلث
فرسخی است و مقدار یک درجه از مقعر فلک اعظم
نیز همین مقدار است والله **معرفت مقادیر حرکات
کواکب بفراسخ در یک شبانروز** و معرفت آن باین
طریق است که مقدار حرکت هر کوکب در شبانروز بی
بدرجات و دقایق فلکی معلوم کنند و یک را در فرا
سخ مقدار یک درجه از عظیمه سطح آن فلک ضرب

کند حاصل آید ضرب مقدار حرکت آن کوکب بود بفرا
سخ بنسبت با محیط عظیمهٔ آن سطح پس میگوییم که
چون قمر سریع السیر باشد در شبانروزی پانزده درجه
سیر کند و عطارد چون سریع السیر باشد در شبانر
وزی یکدرجه و پنجاه و چهار دقیقه سیر کند
و زهره چون سریع السیر باشد در شبانروزی
یکدرجه و پانزده دقیقه سیر کند و آفتاب چون
سریع السیر باشد در شبانروزی یکدرجه و دو دقیقه
سیر کند و مریخ چون سریع السیر باشد در شبانروزی
پنجاه دقیقه سیر کند و مشتری چون سریع السیر
باشد در شبانروزی سیزده دقیقه سیر کند و زحل
چون سریع السیر باشد در شبانروزی هشت دقیقه
سیر کند و ثوابت در شبانروزی هشت ثالثه
سیر کند و در مبحث پیشتر مبین شد مقدار یکدر
جه از محیط عظیمه محدب هر فلک بفراسخ پس
چون فراسخ یکدرجه هریک مقدار حرکت شبانروزی
ضرب کند مقدار حرکت آن کواکب در یک شبانروزی

بفراسخ

۷۷

بفراسخ معلوم شود پس چون این کواکب سریع
السیر باشد هر شبانروزی قمر بیست و دو هزار
و چهارصد و چهل و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی
سیر کند و عطارد نه هزار و دویست و پانزده فرسخ
و ثلث و ربع فرسخی آفتاب سی و شش هزار و
پانصد و هشت فرسخ و دو خمس و ربع فرسخی و مریخ
دویست و چهارده هزار و نهصد و هفده فرسخ و ر
بع فرسخی و مشتری نود هزار و هفتصد و شصت
فرسخ و ربعه و سدس فرسخی و زحل هفتاد و هشت
هزار و ده فرسخ و پنج سدس فرسخی است و ثوابت
بیست یک فرسخ و ثلثان فرسخی پس ازین تقدیر معلوم
شود اگر سریع کواکب بحسب واهی است پس مشتری
پس زحل پس زهره پس آفتاب پس قمر پس عطارد
پس ثوابت و بدانکه فلک اعظم در یکساعت مقدار
پانزده درجه حرکت کند و مقدار یکدرجه از مقعر
فلک اعظم پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه
فرسخ و ثلث فرسخی است پس در ساعتی فلک اعظم

هشتصد و هفتاد و هشت تومان و دویست و پنجاه
و پنج فرسخ سیر کند پس در یک دقیقه از ساعتی صد و
چهل و شش هزار سیصد و سی و هفت فرسخ سیر
کند و این مقدار حرکت اجزاء مقعر فلک اعظم است
و ظاهر است که مقدار حرکت اجزای سطح محدب
فلک از آن زیادت باشد

معرفت اقطار کواکب بفراسخ

اقطار کواکب را بنسبت قطر ارض نگرفته اند و بطلیموس
در مجسطی نسبت قطر نیرین را با قطر ارض بیان کرده
است و در عمل بطلیموس مساهلۀ واقع است چنانکه
در شرح مجسطی بیان کرده ایم و متاخران بحساب
دقیق آن نسبت بیرون آورده اند و همچنین نسبت
اقطار باقی کواکب با قطر ارض معلوم کرده اند و فراسخ
قطر ارض پیشتر معلوم شد پس فراسخ اقطار کواکب
معلوم توان کرد و چون حساب متاخران ادق
است پس درین مختصر معرفت اقطار کواکب را
مبنی بر حساب ایشان ساختیم و میگوییم که قطر
قمر هفتصد و سی و پنج فرسخ و نصف خمس فرسخ است

و قطر عطارد صد و نه فرسخ و ربع فرسخ و قطر شمس هفده
هزار و پانصد و بیست چهار فرسخ و خمس و ثلث فرسخ
و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و نود و شش فرسخ و دو خمس
خمس و ثلث فرسخ است و قطر مشتری چهارده هزار
و ششصد فرسخ و ثلث و ربع از فرسخ است و قطر زحل
چهارده هزار و چهارصد و چهل و پنج فرسخ و سه عشر
فرسخ است اما کواکب ثوابت را شش مرتبه تعیین
کرده اند و هر مرتبه را قدر گویند و چون کواکب هر قدر در
عظم و صغر متفاوتند هر قدر را سه قسم ساخته اند
اعظم و اوسط و اصغر پس جمیع مراتب هشت باشد
و قطر اعظم قدر اول است پانزده هزار و چهارصد و
بیست و شش فرسخ و نصف عشر فرسخ و قطر اوسط قدر
اول پانزده هزار صد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخ
است و قطر اصغر قدر اول چهارده هزار و هشتصد و
پنجاه و چهار فرسخ و نصف فرسخ است و قطر اعظم قدر
ثانی چهارده هزار و پانصد و پنجاه و هفت فرسخ و ربع
و خمس فرسخ است و قطر اوسط قدر ثانی چهارده هزار

دویست وشصت فرسخ و ربع فرسخ است وقطر اصغر قدر ثانی
سیزده هزار و نهصد و بیست فرسخ و سه ربع فرسخ است
وقطر اعظم قدر ثالث سیزده هزار و پانصد و هشتاد و یک
فرسخ و نصف خمس فرسخ است اوسط قدر ثالث سیزده
هزار و دویست و چهل و یک فرسخ و نصف خمس فرسخ
است وقطر اصغر قدر ثالث دوازده هزار و هشتصد و پنجاه
و نه فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخ است وقطر اعظم
قدر رابع دوازده هزار و چهارصد و سی و پنج فرسخ و سه
عشر فرسخ است وقطر اوسط قدر رابع دوازده هزار فرسخ و
نصف و دو خمس فرسخ است وقطر اصغر قدر رابع یازده هزار
و پانصد و چهل و چهار فرسخ است وقطر اعظم قدر
خامس پانزده هزار و سی و چهار فرسخ و سه ربع فرسخ
فرسخی است وقطر اوسط قدر خامس دو هزار ده هزار و
چهارصد و هشتاد و سه فرسخ وقطر اصغر قدر خامس
نه هزار و نهصد و سی و پنج فرسخ و سه ربع فرسخیست
وقطر اعظم قدر سادس وقطر اوسط قدر سادس
هشت هزار و سیصد و هشت فرسخ و نصف فرسخیست

وقطر اصغر

وقطر اصغر قطر سادس هفت هزار و سیصد فرسخ است
تقریبا والله اعلم **معرفت مقادیر اجرام کواکب** اجرام
کواکب را بفراسخ مساحت ننموده اند بلکه نسبت
آنها با اجرام ارض اعتبار کرده اند مقیاس مقادیر آ
نها را جرم ارض ساخته اند و جرم ارض بفراسخ
معلوم شد پس اجرام کواکب بفراسخ نیز معلوم
توان کرد چون نسبت آنها با اجرام ارض معلوم
باشد و اقلیدس در کتاب اصول مبرهن ساخته
است که نسبت مکعب قطر کره کره با مکعب قطره دیگر
چون نسبت جرم کره اولی باشد با جرم کره ثانیه
و چون مقادیر انصاف اقطار کواکب باجزائی که
نصف قطر ارض واحد گیرند معلوم است و نسبت
انصاف چون نسبت اضعاف است پس مقادیر اقطار
کواکب باجزائی که قطر ارض واحد گیرند نیز معلوم
شد پس بنا بر آنچه اقلیدس بیان کرده چون مکعب
قطر ارض واحد است مکعب قطر هر کوکب همان
مقدار جرم آن کوکب باشد بنسبت با جرم کره ارض

و ما مکعبات اقطار کواکب باجزائی که قطر ارض
واحد باشد حاصل کردیم و آن مقادیر اجرام کوا
کب است باجزائی که جرم ارض واحد باشد پس میگو
ییم که قمر و عطارد و زهره هر سه از جرم ارض اصغرند
چه جرم ارض چهل و دو مثل و سدس مثل جرم قمر
است و دوازده هزار و هفصد و شصت و نه مثل جرم
عطارد و هیژده مثل و ثلثان مثل جرم زهره است
اما اجرام باقی کواکب همه از جرم ارض اعظم
اند چه جرم آفتاب سیصد و بیست و شش بار
مثل جرم ارض است و جرم مشتری صد و هشتا
د و هشت مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم
زحل صد و هشتاد و دو مثل جرم ارض و ثلث مثل
اوست و جرم اعظم قدر اول دویست و دو مثل
و سه عشر مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر اول
دویست و ده مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر اول
صد و نود و هشت مثل و تسعه اعشار مثل جرم ارض
است و جرم اعظم قدر ثانی صد و هشتاد و هفت

مثل

مثل خمس مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر ثانی
صد و هفتاد و پنج مثل و نصف مثل جرم ارض است
و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و سه مثل و اربعه
اخماس مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثالث
صد و پنجاه و دو مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم
اوسط قدر ثالث صد و چهل مثل و خمس مثل جرم ارض
است و جرم اصغر قدر ثالث صد و بیست و هشت
مثل و نصف خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم
قدر رابع صد و هفده مثل و نصف خمس مثل جرم ارض
است و جرم اوسط قدر رابع صد و پنج مثل و سه عشر
مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر رابع نود و سه
مثل و سه خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم
قدر خامس هشتاد و یک مثل و تسعه اعشار مثل
جرم ارض است و جرم اوسط قدر خامس هفتا
د و دو مثل و خمس خمس مثل جرم ارض است و جرم
اصغر قدر خامس پنجاه و هشت مثل و نصف مثل
جرم ارض است و جرم اعظم قدر سادس چهل و شش

مثل و اربعه اخماس مثل جرم ارض است و جرم
اوسط قدر سادس سی و پنج و عشر مثل جرم ارض
است و جرم اصغر قدر سادس بیست و سه مثل
و دو خمس مثل جرم ارض است و این کواکب ثوابت
مرصوده است و از ثوابت بعضی کواکب هست که
آنها اصغر اند از اصغر قدر سادس لیکن چون مر
صوده نیستند مقدار آن معلوم نیست پس اعظم کواکب
مرصوده افتابست پس کواکب اعظم قدر اول
پس اصغر قدر اول پس مشتری پس اعظم قدر
ثانی پس زحل پس اوسط قدر ثانی پس اصغر قدر
ثانی و همچنین بر ترتیب اقطار با اصغر قدر سا
دس پس مریخ پس زهره پس قمر و اصغر همه
کواکب عطارد است و در مقادیر ابعاد و اجرام
اهل اختلاف بسیار کرده اند و آن اختلاف
بسبب مساهلت است که در محاسبه واقع شده
است و آنچه مختار محققین است اینست که درین
رساله آورده شده است **خاتمه در ملحقات** در علم

فروع

فروع دین چند مسئله است که تحقیق آن کما
ینبغی بر علم هیات است مناسب نمود الحاق آن
باین رساله که غرض اصلی از آن معرفت اعلی مطا
لب اصول دین است **اول معرفت نماز پیشین**
بدانکه دایرهٔ نصف النهار دایره ایست که بر دو قطب
معدل النهار و نقطهٔ سمت راس قدم گذرد و هر
روز افتاب یکنوبت در فوق الارض باین دایره رسد
و آن در نیم روز بود و چون آفتاب از این دایره مفا
رقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدای وقت نماز
پیشین بود و معرفت زمان نصف النهار باین طریق
است که در زمین هموار پیش از نیم روز چوبی بر زمین
فرو برند راست چنانچه بهیچ جانب مایل نباشد و ملا
حظهٔ راس آن چوب کنند مادام که ظل متناقص
باشد آفتاب به نصف النهار نرسیده باشد چون
ظل متزاید شود آفتاب از نصف النهار در گذشته
باشد و زمان ابتدای زیادت شدن ظل وقت
اول پیشین بود اما اگر خواهند که بتحقیق معلوم

شود زمین را هموار کنند چنانکه اگر آب بروی بر
یزند از جمیع جوانب سیلان کند و دایره در آن زمین
بکشند و بر مرکز آن دایره مقیاس صنوبری شکل نصب
کنند بوجهی که چون از سر مقیاس تا محیط آن دایره
موضع گیرند برابر باشد و ظاهر است که در اوایل روز
اندازه
ظل مقیاس خارج دایره بود پس مترصد باشند تا
وقتی که راس ظل بمحیط دایره رسد بر محیط دایره محل
ظل نشان کنند و بعد از نصف النهار نیز مترصد باشند
تا چون راس ظل بمحیط دایره رسد موضع ظل را از
محیط نشان کنند و قوسی که ما بین این دو نشان
بود تنصیف کنند و از منتصف خطی بمرکز کشند و آن
خط را بیرون برند تا محیط را قطع کنند آن خط
نصف النهار بود و از مرکز دایره خطی بر خط نصف النهار
عمود سازند آن خط مشرق و مغرب و باین دو
خط دایرهٔ مذکور بچهار قسم متساوی شود و آنرا
دایرهٔ هندیه گویند پس در هر روز که خواهند ملا
حظه کنند که سایهٔ مقیاس در چه وقت از خط

نصف

نصف النهار بجانب مشرق میل کند چون میل کند
بجانب مشرق آن وقت غاز اول پیشین بود والعلم
عند الله دویم معرفت سمت قبله در شهر هراة سمت
قبلهٔ عبارت از نقطه ایست از محیط دایرهٔ افق چون
کسی بر محاذات آن نقطه باستد مواجه مکه باشد
و خطی که واصل شود میان آن نقطه و قدم مصلی
آن خط سمت قبله بود و آن بحسب اختلاف بقاع
مختلف شود و غرض درین مقام تحقیق سمت قبله
هراة است حماها الله فی ظل و الیها و متوالی امرها
عن الآفات و البلیات پس میگوییم که چون دایرهٔ
هندی بخت نصف النهار و خط مشرق و مغرب
بچهار قسم متساوی شود ربع غربی جنوبی را
از محیط آن دایره پانزده قسم متساوی کنند و ابتدا
از خط مشرق کرده بجانب مغرب ششم قسم اول
بشمرند از آن که رسد خطی بمرکز دایره کشند آن
سمت قبله هراة بود و ما بجهت توضیح آن دایرهٔ
هندی را ایراد کردیم با خط سمت قبله

وصورت آن اینست که احتیاج بدایرهٔ هندی نباشد

یا الله یا محمد یا علی

قلم گفتا که من شاه جهانم

قلم زن را

میگوییم که هر روزی لا محالة در بلدهٔ هراة آفتاب بعد
از نصف النهار بدایرهٔ عظیمه رسد که بسمت راس مکه
وسمت راس هراة گذرد و در آن وقت ظل مقیاس
محاذی سمت قبله بود پس چون مصلی در آن
وقت بر سمت ظل مقیاس بایستد در بلدهٔ هراة و در
نواحی آن مسامت مکه باشد وبدانکه چون
مقیاس را هفت قسم متساوی کنند هر قسمی را
از آن قدم گویند و ظل از آن مقیاس گیرند و آنرا بآن

اقسام

خوانند

اقسام مقدر سازند آنرا ظل اقدام و چون زمان
وصول آفتاب بدایرهٔ سمتیه که در ایام سال نیز
مختلف باشد و هر دو جزو که بعد از اول سرطان
با جدی متساوی بود و ما از بهر هر برجی از ظل
سمت قبله سه جزو ایراد کنیم چه این مقدار کفایت
است پس میگوییم که در بلدهٔ هراة ظل سمت قبله
در اول سرطان دو قدم و سدس قدمی باشد و در
دهم درجهٔ سرطان و بیستم جوزا دو قدم و ربعی
و بیستم سرطان و دهم جوزا دو قدم و دو خمس
و نصف عشر قدمی و در اول اسد و اول جوزا
دو قدم و چهار خمس قدمی و در دهم اسد
و بیستم ثور سه قدم و سه عشر قدمی و در بیستم
درجه اسد و دهم درجهٔ ثور چهار قدم و در اول
سنبله و اول ثور چهار قدم و ثلثان و نصف عشر
قدمی و در دهم درجه سنبله و بیستم حمل پنج قدم
و ثلثان قدمی و در بیستم درجه سنبله و دهم

درجه حمل شش قدم و چهار خمس قدمی و در اول میزان
و اول حمل هشت قدم و خمس قدمی و در دهم میزان
و بیستم حوت دو قدم و در بیستم میزان و دهم حوت
دوازده قدم و سدس و در اول عقرب و اول حوت پانزده
قدم و نصف عشر قدمی و در دهم عقرب و در دهم
دلو بیست و چهار قدم و در اول قوس و اول دلو سی
قدم و ثلثان قدمی و در بیستم قوس و دهم جدی
چهل و شش قدم و در اول جدی چهل و نه قدم
و سدس قدمی پس در هر روز از ایام سال که آفتاب
در یکی از این درجات باشد و سایهٔ مقیاس بعد
از نیم روز آن مقدار شود که در آن روز یقین یافتیم
چون بر سمت سایه مقیاس متوجه مقیاس بایستد
مسافت قبله باشد والله اعلم بالصواب ستیم معرفت
زمان نصف اللیل در بلدهٔ هراة چون وقت صلوة
نافلهٔ شب نزد بعضی بعد از نیم شب است و اکثر
زهاد و عباد بعد از نیم شب خواب نکنند دانستن

زمان

زمان نیم شب از مهمات است و چون شیشه
ساعات یا فنجان ساعت یا اصطرلاب و غیره از آلات
قیاس چیزی حاضر نباشد معرفت آن بیقین
حاصل نشود لیکن ما در معرفت ستارهٔ چند از ثوابت
که در نیم شب در بلدهٔ هراة بمیانهٔ آسمان میرسد
در اوقات سال تعیین کنیم تا وقت نیم شب بر سبیل
تقریب تحقیق معلوم گردد پس میگوییم که اشهر
کواکب ثوابت نزد مردم ثریاست که مردم آنرا پروین
گویند پس چون آفتاب به بیست و دویم درجهٔ
عقرب رسد در نصف اللیل بر وسط السما باشد و از
عقب کوکبی است روشن و سرخ که با کوکبی چند دیگر
خود بر صورت کتابت حرف دال باشند و این
کوکب روشن بر یکطرف آن دال است آنرا عین الثور
و دبران نیز گویند و چون آفتاب بچهارم درجهٔ قوس
رسد در نصف اللیل بر وسط سما باشد و کوکب دیگر
است روشن که با ثریا طلوع کند از جانب شمال و آنرا
عیوق گویند چون بسیزدهم درجهٔ قوس رسد

در نصف اللیل بر وسط سما باشد و صورت جوزا
مشهور است و سه کواکب است بر استقامت یکدیگر
یکی بر وسط جوزا آنها را منطقه الجوزا گویند و چون
آفتاب به بیست و یکم درجهٔ قوس رسد در نصف
اللیل بر وسط السما باشد شعری یمانی کوکبی است
در غایت بزرگی و روشنی در عقب جوزا چون آفتاب
بشتم درجه جدی رسد در نصف اللیل بر وسط
السما باشد و در شمالی شعری یمانی کوکبی است
روشن روشنی آن کمتر از روشنی شعری یمانی
نیست آنرا شعری شامی گویند چون آفتاب بنوزدهم
درجهٔ جدی رسد در نصف اللیل بر وسط سما بود بر
صورت سرطان کوکبی سحابیست که شبیه بقطعهٔ
ابر است آنرا نثره گویند چون آفتاب در اول درجهٔ
دلو بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و در جنوب
شعری یمانی بر عقب او کوکب روشن است که در
حوالی آن هیچ کوکب روشن نیست آنرا فرد
الشجاع گویند چون آفتاب بچهاردهم درجهٔ دلو

رسد

رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود و از کواکب
صورة اسد چند کوکب است بر خط منحنی یک کوکب
از آن روشن تر است و سرخ بر طرف جنوبی آن
خط آنرا قلب الاسد گویند چون آفتاب در بیست و سیم
درجهٔ دلو بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و از
عقب این کواکب دو کواکب دیگر است هم از کواکب
صورت اسد و آن دو کوکب را زبره گویند و یکی که روشن
تر است آنرا ظهر الاسد گویند چون آفتاب در پانزدهم
درجه حوت بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و از
عقب ظهر الاسد کوکبی است روشن تنها که در حوالی
آن هیچ کوکب با آن روشنی نیست آنرا صرفه گویند چون
آفتاب در بیست و یکم درجه حوت باشد در نصف
اللیل بر وسط السما بود و در شمال صرفه مؤخر از
کوکبی چند متقارب شبیه ثریاست آنرا اصفر گویند
و چون آفتاب در اول حمل باشد در نصف اللیل
بر وسط السما بود از جمله کواکب صورت سنبله
دو کوکب روشنست و تنها که چون نفر با وله طریقهٔ مجره

[illegible] زبان کاغذ نیست

رسد در محاذات آن باشد وانرا سماک اعزل گویند
چون آفتاب در هیژدهم درجهٔ حمل باشد در نصف
اللیل بر وسط السما بود در شمال او کوکبی روشن مایل
بسرخی ومقدم بر آن کوکبی که روشنی آن کوکب
روشن را سماک رامح گویند چون آفتاب در دویم
درجهٔ ثور در نصف اللیل بر وسط السما بود واز کواکب
میزان دو کوکب آنهارا کفتان میزان گویند
کوکبی جنوبی چون آفتاب در دهم درجهٔ ثور بود
در نصف اللیل بر وسط السما بود ودر جانب شمال در
محاذات برج میزان کوکبی چند است بر صورت دایرهٔ
ناتمام انرا فکه گویند واز آن کواکب یکی روشن تر است
انرا نیز الفکه گویند چون آفتاب به بیست ودویم درجه
ثور رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود وستارگان
عقرب مشهور اند واز جملهٔ آن کوکبی است روشن
انرا قلب العقرب گویند چون آفتاب بسیم درجهٔ جوزا
رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود در جنوب صورت
فکه کوکبیست از صورت حاثی که از شمالیه است ورنشتر

از کواکب

از کواکب آن صورت است انرا راس الحاثی گویند
چون آفتاب بچهاردهم درجهٔ جوزا رسد در
نصف اللیل بر وسط السما بود و بر سر نیش صورت
عقرب دو کوکب متقارب اند شبیه بکوکب سنجابی
انرا شوله گویند چون آفتاب به بیست دویم درجه
جوزا رسد در نصف اللیل بر السما بود ودر جانب شمال
کوکب روشن بزرگست با کواکب اوایل عقرب طلوع
میکند با دو کوکب نزدیک باد بر شکل مثلث صغیر متساوی
الاضلاع است انرا نسر واقع گویند چون آفتاب در
پنجم درجهٔ سرطان بود در نصف اللیل بر وسط
السما باشد در جنوب بین کواکب روشن دیگر است
که با دو کوکب از دو جانب او بر خط مستقیم اند انرا
نسر طایر گویند چون آفتاب در بیستم درجهٔ سرطان
بود در نصف اللیل بر وسط السما بود در عقرب اینها
ضمنی از کواکب تیره بر عرض مجره را قطع کند از غضب
این کواکب کوکبی روشن است انرا ردف گویند
چون آفتاب در چهاردم درجهٔ اسد بود در نصف

کوکب ح

الليل بر وسط السما بود و بر ذنب صورت جدی کوکبی
است چون روشن آفتاب در بیست و یکم درجهٔ اسد
بود در نصف اللیل بر وسط السما بود و در محاذات
برج دلو چهار کوکب روشن بر صورت مربع واسع
است آن دو کوکب مقدم را فرغ الدلو المقدم گویند چون
آفتاب در دهم درجه سنبله باشد آن دو کوکب مؤ
خر را فرغ الدلو المؤخر گویند چون آفتاب به بیست
و ششم درجهٔ سنبله رسد در نصف اللیل بر وسط
السما بود و در شمال صورت حمل کوکب چندند
بر شکل اهلیلجی از آن جمله یک کوکب سرخ روشنست
آن را رشا گویند چون آفتاب بسیزدهم درجه میزان
رسد در نصف اللیل بر وسط السما بود و بر راس حمل
دو کوکب است آن را شرطین گویند چون آفتاب به بیست
و پنجم درجه میزان رسد در نصف اللیل بر وسط السما
بود و در شمال ثریا کوکبی است روشن آن را راس الغول
گویند چون آفتاب بسیزدهم درجه عقرب رسد
در نصف اللیل بر وسط السما باشد و اینقدر در معرفت

نصف

نصف اللیل بر سبیل تخمین در تمام ایام سال کافی است
چهارم معرفت وقت دعا چون دعا بحکم حدیث نبوی
علی قایله شرایف الصلوات و کرایم التحیات مغز عبادت
و اصل آنست پس اختیار وقتی که در آن وقت دعا بشرف
اجابت مقرون گردد آنست و اولی بود حکما گفته اند
که در وقت دعا کردن اگر برای آخرت باشد و موری
که تعلق بدان دارد باید که قمر در قوس باشد یا حوت
ناظر بزهره و اگر برای دنیا و طلب مال باشد باید که قمر
در ثور یا در میزان باشد و ناظر بمشتری و این بتجارت
بسیار بصحت رسیده و بجهت طلب جاه و منزلت قمر در اسد
و آفتاب در حمل یا قمر در حمل باشد که آفتاب در اسد باشد
و گفته اند که اگر مشتری در سرطان یا قوس یا حوت بود
و قمر در ثور یا میزان متصل بمشتری دعا فی الحال مستجاب
شود بجهت اعمال سلطانی و وزارت باید که قمر در
سرطان و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان بود و قمر
در ثور بشرطی که ناظر باشند بیکدیگر و شرط اعظم درین باب
ملاحظهٔ کف الخضیب است که یکی از ثوابت است از قدر

سیم و از کواکب ذات الکرسی است که از صور شمالی است
و چون دو کوکب فرع الدلو المؤخر بنصف النهار رسد کواکب
ذات الکرسی در شمال نیز بنصف النهار رسد و از کواکب
مستنیره آن صورت یک کوکب که در پیشتر می آید آن کف
الخضیب است چون و عطارد مقارن کف الخضیب است
چون قمر و عطارد مقارن کف الخضیب شود هر دعا
که در آنوقت کنند مستجاب شود و بجهت توانگری و شجاعت
باید که آفتاب مقارن او باشد بجهت ظفر بر ظالم و بر
دشمن باید که مشتری مقارن او باشد و بجهت طلب مال
باید که زهره مقارن او باشد و باید که زحل و مریخ مقارن
او نباشند و اگر اجتماع شمس در درجه تقویم کف الخضیب
واقع شود در آنوقت البته دعا مستجاب و صاحب تحفه
نور الله مرقده فرموده است که چون کوکب کف الخضیب
بدایره نصف النهار رسد فوق الارض در آنوقت دعا
مستجاب شود از همه کس مگر امری مخالف شریعت
باشد که دعا مستجاب نشود و در اول سال هشتصد و
هفتاد و دو یزدجردی بمحاسبه زیج خاقانی کوکب

کف الخضیب

کف الخضیب در دقیقه چهل و دویم از درجه بیست
و نهم حمل بوده در بلده فاخره هراة در تاریخ مذکور از
ابتدای وصول آفتاب بسیزدهم درجه جدی تا وصول
آن بدوازدهم درجه سرطان رسیدن آن کوکب به
بنصف النهار فوق الارض در روز بوده و در آن نصف
دیگر در شب و ما جدول استخراج کردیم در تاریخ مذکور
که از آن وقت وصول آن کوکب بنصف النهار معلوم
کرده بساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب
و چون ثوابت در هفتاد سال یک درجه حرکت میکنند
چون هفتاد سال از این تاریخ مذکور بگذرد این جدول
را تجدید باید استخراج کنند و طریق استخراج این جدول
چنانست که تفاضل میان مطالع ممر کوکب کف الخضیب
و مطالع استوی تقویم آفتاب بنصف النهار بگیرند و آن
تفاضل را بر پانزده قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد زمان وصول کوکب باشد بدایره نصف النهار
ماضی یا مستقبل و از ساعت بعد از نصف النهار دو ساعت
بعد از اول روز یا اول شب معلوم کرده و جدول اینست

از نصف

که در صفحهٔ یمین نوشته شد و طریق عمل باین جدول
چنانست که از دفتر تقویم آفتاب بر نصف النهار هر روز
که خواهند برج موضع آفتاب و درجات معلوم کنند
و بدرجات از یمین جدول در آیند و ببرج از اعلی جدول
یا اسفل جدول در آیند و از ملتقای هر دو ساعات
و دقایق برگیرند آن ساعات بعد وصول کف کوکب
کف الخضیب بود بنصف النهار از اول روز اگر برج
موضع آفتاب از برج اعلی بود و از اول شب اگر در برج
اسفل باشد والحمد لله والمنة فی البداء والنهایة واساله
العصمة عن الضلالة والغوایة بحرمة النبی محمد وآله
الناسجین علی منوالِه علیه وعلیهم الصلوة والسلام ما
ما تعاقبا اللیالی والایام تمت

کتاب بعون الله الملک

الوهاب سنه ۱۰۶۳ الملل

اکرم محمد صفت اکرمی موصف

